

تأملی نو در نشانه‌های ظهور ۲

تقریرات درس آیت‌الله نجم‌الدین طبسی

پیرامون نفس زکیه

تحقیق و تقریر: محمد شهبازیان

بسم الله الرحمن الرحیم

تاملی نو در نشانه های ظهور ۲

نویسنده:

نجم الدین طبسی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

تاملی نو در نشانه های ظهور ۲ ----- ۱۱

مشخصات کتاب ----- ۱۱

اشاره ----- ۱۱

فهرست مطالب ----- ۱۶

سخن نگارنده ----- ۲۴

مقدمه ----- ۲۵

روایت اول ----- ۲۹

اشاره ----- ۲۹

بررسی سند ----- ۳۰

دلالت روایت ----- ۳۰

روایت دوم ----- ۳۴

اشاره ----- ۳۴

بررسی سند ----- ۳۵

دلالت روایت ----- ۳۵

روایت سوم ----- ۳۶

اشاره ----- ۳۶

بررسی سند ----- ۳۶

اشاره ----- ۳۶

الف. محمد بن موسی بن المتوکل ----- ۳۷

ب. احمد بن محمد بن عیسی ----- ۳۷

ج. حسن بن محبوب ----- ۳۸

دلالت روایت ----- ۳۸

روایت چهارم ----- ۴۲

اشاره ۴۲
بررسی سند ۴۲
دلالت روایت ۴۳
روایت پنجم ۵۰
اشاره ۵۰
بررسی سند ۵۱
دلالت روایت ۵۶
روایت ششم ۶۳
اشاره ۶۳
بررسی سندی ۶۳
دلالت روایت ۶۴
روایت هفتم ۶۵
اشاره ۶۵
بررسی سند ۶۶
دلالت روایت ۶۶
روایت هشتم ۶۶
اشاره ۶۶
بررسی سند ۶۷
دلالت روایت ۶۸
روایت نهم ۶۸
اشاره ۶۸
بررسی سندی ۶۹
دلالت روایت ۶۹
روایت دهم ۶۹
اشاره ۶۹
بررسی سند ۷۰

دلالت روایت ----- ۷۴
روایت یازدهم ----- ۷۸
اشاره ----- ۷۸
بررسی سند ----- ۷۹
دلالت روایت ----- ۷۹
روایت دوازدهم ----- ۸۳
اشاره ----- ۸۳
بررسی سند ----- ۸۴
عبایه بن ربعی ----- ۸۴
دلالت روایت ----- ۸۵
روایت سیزدهم ----- ۹۵
روایت چهاردهم ----- ۹۸
روایت پانزدهم ----- ۹۸
اشاره ----- ۹۸
بررسی سند ----- ۱۰۰
دلالت روایت ----- ۱۰۰
روایت شانزدهم ----- ۱۰۱
اشاره ----- ۱۰۱
بررسی سند ----- ۱۰۲
دلالت روایت ----- ۱۰۵
روایت هفدهم ----- ۱۰۶
اشاره ----- ۱۰۶
بررسی سند ----- ۱۰۶
دلالت روایت ----- ۱۰۷
روایت هجدهم ----- ۱۰۷
اشاره ----- ۱۰۷

بررسی سند ---------- ۱۰۷
دلالت روایت ---------- ۱۰۷
روایت نوزدهم ---------- ۱۰۸
اشاره ---------- ۱۰۸
بررسی سند ---------- ۱۰۹
دلالت روایت ---------- ۱۱۲
روایت بیستم ---------- ۱۱۳
اشاره ---------- ۱۱۳
بررسی سند ---------- ۱۱۵
دلالت روایت ---------- ۱۱۵
روایت بیست ویکم ---------- ۱۱۵
اشاره ---------- ۱۱۵
بررسی سند ---------- ۱۱۶
دلالت روایت ---------- ۱۱۶
روایت بیست ودوم ---------- ۱۱۹
اشاره ---------- ۱۱۹
بررسی سند ---------- ۱۱۹
دلالت روایت ---------- ۱۲۰
نتیجه گیری پایانی ---------- ۱۲۰
پیوست: ---------- ۱۲۳
اشاره ---------- ۱۲۳
روایت اول ---------- ۱۲۴
اشاره ---------- ۱۲۴
بررسی سند ---------- ۱۲۴
دلالت روایت ---------- ۱۲۴
روایت دوم ---------- ۱۲۴

اشاره ----- ۱۲۴
بررسی سند ----- ۱۲۵
دلالت روایت ----- ۱۲۵
روایت سوم ----- ۱۲۵
روایت چهارم ----- ۱۲۵
روایت پنجم ----- ۱۲۶
روایت ششم ----- ۱۲۶
روایت هفتم ----- ۱۲۷
روایت هشتم ----- ۱۲۷
اشاره ----- ۱۲۷
بررسی سند ----- ۱۲۸
روایت نهم ----- ۱۲۹
اشاره ----- ۱۲۹
بررسی سند ----- ۱۲۹
دلالت روایت ----- ۱۳۰
روایت دهم ----- ۱۳۱
اشاره ----- ۱۳۱
بررسی سند ----- ۱۳۱
دلالت روایت ----- ۱۳۱
روایت یازدهم ----- ۱۳۲
روایت دوازدهم ----- ۱۳۲
روایت سیزدهم ----- ۱۳۳
روایت چهاردهم ----- ۱۳۴
اشاره ----- ۱۳۴
نظرات مختلف درباره نفس زکیه ----- ۱۳۴
منابع ----- ۱۴۰

تاملی نو در نشانه های ظهور ۲

مشخصات کتاب

طبسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ _

تـأملی نو در نشـانه هـای ظهور (۲): تقریرات درس آیـت ا... نجـم الـدین طبســی پیرامـون نفس زکیّـه/ تحقیـق و تقریر محمد شهبازیان؛ ویراسـتار محمـدرضا مجیری. _ تهران: بنیاد فرهنگی حضـرت مهـدی موعود(عـج)؛ قم: مرکز تخصصـی مهـدویّت، ۱۳۸۹.

۱۱۲ ص. _ (بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)؛ ۷۸)

... ریال ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۸۷-۳

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. ۱۱۰-۱۱۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. محمـدبن حسن (عـج)، امام دوازدهم، ۲۵۵_ احادیث. ۲. احادیث شـیعه _ قرن۱۴. ۳. نفس زکیه، محمـدبن عبدا...، ۱۰۰-۱۴۵ق _ نقد و تفسیر ۴. مهدویّت _ احادیث. ۵. احادیث شیعه _ قرن۱۴. الف. شهبازیان، محمد، _ گردآورنده ب. مجیری، محمـدرضا _ ویراسـتار. ج. بنیـاد فرهنگی حضـرت مهـدی موعـود(عـج). د. مرکز تخصصـی مهـدویّت. ه . عنـوان ف. عنوان: تقریرات درس آیت ا... نجم الدین طبسی پیرامون نفس زکیه.

BP ۲۱۲/۲۹۷ ۱۴۱ /۵/ ۲ط ۲ت

۱۳۸۹

ص:۱

اشاره

تأمّلی نو

در نشانه های ظهور

(۲)

تقریرات درس آیت الله نجم الدین طبسی

پیرامون نفس زکیّه

تحقیق و تقریر: محمد شهبازیان

تاملی نو در نشانه های ظهور (۲)

تقریرات درس آیت الله نجم الدین طبسی پیرامون نفس زکیه

تحقیق و تقریر/ محمد شهبازیان

ناشر/ بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

ویراستار/ محمد رضا مجیری

طراح جلد و صفحه آرا/ عباس فریدی

نوبت چاپ/ دوم، زمستان ۱۳۹۰

لیتوگرافی/ ترام اسکنر

شمارگان/ دو هزار نسخه

بها/ ۱۸۰۰ تومان

مراکز پخش:

قم: خیابان شهداء (صفائیه) / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان/ مرکز تخصصی مهدویت، ص.پ۱۱۹-۳۷۱۳۵ / تلفن: ۷۷۳۷۸۰۱/ فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

۲. تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

/ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵ / تلفکس: ۵-۸۸۹۹۸۶۰۱

WWW.IMAMMAHDI۳۱۳.COM

info@imammahdi-s.com

شابک: ۳-۸۷-۷۴۲۸-۹۶۴-۹۷۸

ص:۲

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

سخن نگارنده۱۰

مقدمه۱۱

روایت اول۱۴

بررسی سند۱۵

دلالت روایت۱۵

روایت دوم۱۷

بررسی سند۱۹

دلالت روایت۱۹

روایت سوم۱۹

بررسی سند۲۰

الف. محمد بن موسی بن المتوکل۲۰

ب. احمد بن محمد بن عیسی۲۱

ج. حسن بن محبوب۲۱

دلالت روایت۲۱

روایت چهارم۲۴

دلالت روایت۲۵

روایت پنجم۲۹

بررسی سند۳۰

دلالت روایت۳۵

روایت ششم۴۰

بررسی سندی۴۰

ص:۵

دلالت روایت۴۱

روایت هفتم۴۲

بررسی سند۴۳

دلالت روایت۴۳

روایت هشتم۴۳

دلالت روایت۴۴

روایت نهم۴۵

بررسی سندی۴۵

روایت دهم۴۶

بررسی سند۴۷

دلالت روایت۵۱

روایت یازدهم۵۳

بررسی سند۵۴

دلالت روایت۵۵

روایت دوازدهم۵۷

بررسی سند۵۸

عبایه بن ربعی۵۸

دلالت روایت۵۹

روایت سیزدهم۶۶

روایت چهاردهم۶۸

روایت پانزدهم۶۹

بررسی سند۷۱

دلالت روایت۷۱

روایت شانزدهم۷۲

بررسی سند۷۳

دلالت روایت۷۵

روایت هفدهم۷۶

بررسی سند۷۷

دلالت روایت۷۷

روایت هجدهم۷۷

بررسی سند۷۸

دلالت روایت۷۸

روایت نوزدهم۷۸

دلالت روایت۸۲

روایت بیستم۸۴

بررسی سند۸۵

دلالت روایت۸۵

روایت بیست ویکم۸۵

بررسی سند۸۶

دلالت روایت۸۶

روایت بیست ودوم۸۹

بررسی سند۹۰

دلالت روایت۹۰

نتیجه گیری پایانی۹۰

پیوست:۹۳

روایت اول۹۴

بررسی سند۹۴

دلالت روایت۹۴

روایت دوم۹۵

بررسی سند۹۵

دلالت روایت۹۵

روایت سوم۹۵

روایت چهارم۹۶

روایت پنجم۹۶

روایت ششم۹۶

روایت هفتم۹۷

ص:۷

روایت هشتم۹۸

بررسی سند۹۸

دلالت روایت۹۹

روایت نهم۹۹

بررسی سند۱۰۰

دلالت روایت۱۰۰

روایت دهم۱۰۱

بررسی سند۱۰۱

دلالت روایت۱۰۲

روایت یازدهم۱۰۲

روایت دوازدهم۱۰۳

روایت سیزدهم۱۰۳

روایت چهاردهم۱۰۴

نظرات مختلف درباره نفس زکیه۱۰۵

منابع۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین، سیما امام زماننا الحجه بن الحسن العسکری.

و بعد

رقیمه ارزشمند فاضل ارجمند، جناب آقای شهبازیان که بخشی از تقریرات درس حقیر پیرامون قتل نفس زکیه و در مجموعه ای با عنوان تأملی نو در نشانه های ظهور (۲) می باشد را ملاحظه کردم. انصافاً با حوصله فراوان و دقت تمام، مطالب درس را پیاده و به منابع اصلی مراجعه کرده و ملاحظات ارزنده ای در پاورقی آورده است که جداً جای ستایش و تقدیر دارد. امیدوارم که در راه خدمت به اهل بیت نبی مکرم و نشر فرهنگ این سلاله طاهر که _ نشر اسلام اصیل است _ و ترویج فرهنگ مهدویت و مهدی باوری، موفق و مؤید باشند. ان شاء الله شاهد آثار ارزنده ایشان باشیم. إنه ولیّ التوفیق.

قم مقدسه _ نجم الدین طبسی

۱۵/۱۰/۸۹ برابر با

۳۰/ محرم/ ۱۴۳۲

سخن نگارنده

برداشت های نادرست، تطبیق های بی موردو شیادی برخی از مدعیان و هم چنین عدم پژوهشی کامل پیرامون نشانه های ظهور، موجب گردید تا سلسله مباحث مهدوی در قالب درس خارج، توسط آیت الله نجم الدین طبسی (حفظه اله) در مرکز تخصصی مهدویّت حوزه علمیه قم برقرار گردد. پس از تقریر بحث «قیام حسنی» و نامگذاری آن با عنوان «تأملی نو در نشانه های ظهور (۱)» اینک به لطف الهی دفتر دوم از این سلسله مباحث را که درباره «نفس زکیه» می باشد به خوانندگان گرامی تقدیم می کنم.

بار دیگر این نکته را متذکر می شویم که مطالب موجود در متن اصلی، تقریرات درس استاد بزرگوار بوده و آنچه در پاورقی به عنوان «تحقیق» آمده است به قلم نگارنده می باشد.

در پایان از استاد آیت ا... طبسی، مسئولان مرکز تخصصی مهدویّت، استاد اکبر ترابی و تمامی عزیزانی که در تدوین این مطلب بنده را یاری نموده اند، تشکر و قدردانی می نمایم.

محمد شهبازیان

۱۰/۱۰/۸۹

ص:۱۰

مقدمه

پیش از پرداختن به بحث نفس زکیه،لازم است چند نکته را متذکر شویم:

۱. زکی به معنای پاك و بریء است؛ لذا نفس زکیه یعنی نفسی پاك و طاهر.

مراداز نفس زکیه کیست؟ آیا مراد شخص معینی است یا اینکه مقصود، جمعی از افراد می باشد ؟

احتمال اول، این است که مراد، شخص معینی باشد. مشهورعلما در باره نفس زکیه نیز همین اعتقاد را دارند و البته ظاهر روایات نیز به همین مطلب اشاره دارند.

احتمال دوم، این است که مراد، افرادی پاك سرشت هستند که در فتنه های آخر الزمان به دست ظالمان کشته می شوند و خونشان به ناحق جاری می گردد.(۱) در قرآن نیز می فرماید:

أقتلت نفساً زکیهً بغیر نفس لقد جئت شیئاً نکرا(۲)

آیا انسان پاکی را بی آنکه قتلی کرده باشد،کشتی؟ به راستی کار زشتی انجام دادی.

۱- همان گونه که در زمان مرجعیت مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (ره) عوامل وهابی حاضر در مسجد الحرام، مرحوم میرزا ابوطالب یزدی را که دچار حالت تهوع شده بود، به اتهام جسارت به خانه خدا و قصد تنجیس، اعدام کردند، و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (ره) پس از این واقعه دلخراش، سه سال رفتن به مکه را تحریم کردند.
۲- سوره کهف: ۷۴.

۲. آیا این شخص و کشته شدنش یک واقعه تاریخی است که در گذشته اتفاق افتاده یا اینکه هنوز به وقوع نپیوسته و از علائم نزدیک به ظهور حضرت مهدی علیه السلام محسوب می شود؟

نظریه اول را مرحوم آیت الله سید محمد صدر(ره) مطرح کرده و اعتقاد دارد مراد از نفس زکیه ای که در روایات وارد شده است،همان محمد بن عبدالله محض ملقب به نفس زکیه می باشدکه در زمان بنی العباس در منطقه احجارالزیت، به قتل رسید.

البته این سخن و نظر را نمی توان پذیرفت. پس از بررسی روایات نفس زکیه، اشکالاتی به این دیدگاه وارد است از جمله:

الف. قتل نفس زکیه بین رکن و مقام است، در حالی که محمد بن عبدالله محض در نزدیکی مدینه و منطقه احجار الزیت به قتل رسیده است.

ب. نفس زکیه یعنی نفسی پاک و طاهر، اما این شخص را نمی توان با چنین صفتی معرفی کرد و او را مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام دانست؛ چرا که او خود را مهدی می دانست و مردم را برابر اهل بیت علیهم السلام، به خود دعوت می کرد.

ج. در روایات وارد شده است که فاصله میان ظهور تا قتل این شخص، پانزده روزاست که این دسته از روایات به زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام اشاره دارد؛ لذا با محمد بن عبدالله محض مطابقت نمی کند و این مطلب، هنوز رخ نداده است.(۱)

۱- تحقیق: مقدمه ۱. آیت الله سیدمحمد صدر (ره) در کتاب تاریخ غیبت کبری پس از ذکر نکاتی در باره معنای اصطلاحی و لغوی «نفس زکیه» و احتمالاتی که در باره این نشانه داده شده است، نظر خود را چنین بیان فرموده است: انطباق این روایت بر محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب، ابوعبدالله ملقب به نفس زکیه که در زمان ابوجعفر خلیفه عباسی قیام کرد. در این جا به طور جدی باید ادعا کنیم شواهدی در دست داریم که مقصود از نفس زکیه، همین شخص انقلابی از خاندان حضرت علی علیه السلام باشد؛ و اگر بتوانیم قرائنی که در ردّ این نظریه آمده است را باطل کنیم، می شود ملتزم به این مطلب بشویم. تاریخ غیبت کبری، سیدمحمد صدر، ترجمه سیدحسین افتخارزاده، ص۶۳۰). وی سپس به شش قرینه اشاره می کند که با توجه به آن ها، نفس زکیه ای که در روایات آمده است، غیر از محمد بن عبدالله محض می باشد؛ اما آن ها را نقد کرده و پس از آوردن دلایلی، نظر نهایی خود را چنین بیان می کند: بنابراین، نفس زکیه شخصی جز همین محمدبن عبدالله نیست. به جان خودم سوگند که آن، نشانه ای مهم و جالب نظر بود؛ زیرا نهضتش ادامه داشته، به اندازه ای که منصور دوانیقی از او به وحشت افتاده است. این مسأله، برای هر کس که به کتاب مقاتل الطالبیین مراجعه کند، روشن و واضح می شود و ما فعلاـ نمی خواهیم در جزئیات آن وارد شویم. (همان، ص ۶۳۵). ۲. ابوالفرج اصفهانی درمورد محمدبن عبدالله محض می گوید: «محمّدبن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام و یکنی أبا عبد الله... وکان یقال له: صریح قریش لأنه لم یقم عنه أم ولد فی جمیع آبائه و أمهاته وجداته. وکان أهل بیته یسمونه المهدی، ویقدرون أنه الذی جاءت فیه الروایه.وکان علماء آل أبی طالب یرون فیه أنه النفس الزکیه، وأنه المقتول بأحجار الزیت.» «کنیه اش اباعبدالله بود و او را از خالص ترین افراد قریش از حیث نسب می دانستند، چرا که در هیچ کدام از اجدادش کنیز و بنده ای نبوده است، خانواده اش

او را همان مهـدی موعود می دانسـتند که در روایات به او اشاره گردیـده است. ولی علمای آل ابی طالب اعتقاد داشـتند که او نفس زکیه بوده و او در منطقه احجار الزیت کشته شده است.» مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ص۲۰۷.

در این بخش به روایت هایی که در باره نفس زکیه آمده است، اشاره کرده و به بررسی آن ها می پردازیم.

روایت اول

اشاره

محمّدبن یحیی، عن أحمدبن محمّدبن عیسی، عن علی بن الحکم، عن أبی أیّوب الخزاز، عن عمر بن حنظله قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول: «خمس علامات قبل قیام القائم: الصیحه و السفیانی و الخسف و قتل النفس الزکیه و الیمانی» فقلت: «جعلت فداک إن خرج أحد من أهل بیتک قبل هذه العلامات أنخرج معه؟» قال: «لا».

فلما کان من الغد تلوت هذه الآیه "إن نشأ ننزل علیهم من السماء آیه فظلت أعناقهم لها خاضعین" فقلت له: «أهی الصیحه؟» فقال:« أما لوکانت خضعت أعناق أعداء الله عزّوجل»(۱)

عمربن حنظله گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «پنج علامت قبل از قیام قائم می باشد:

صیحه و ندای آسمانی، سفیانی، خسف بیداء، قتل نفس زکیه و یمانی» گفتم:« فدایت شوم! اگر کسی از خاندان شما و قبل از این علامات قیام کرد، آیا به یاری اش بشتابیم؟» فرمود: «نه».

چون فردا شد، این آیه را خواندم: «اگر بخواهیم بر ایشان آیه

۱- الروضه من الکافی، کلینی، ج ۸، ص ۳۱۰.

و نشانه ای از آسمان نازل کنیم که گردن هایشان مقابل آن، خاضع شود» پس به ایشان عرض کردم: «آیا مراد از نشانه، صیحه آسمانی است؟» فرمودد: «آگاه باش که اگر آن باشد، گردن دشمنان خدا برابرش خاضع شود.»

بررسی سند

علامه مجلسی(ره) این روایت را معتبر دانسته و چنین می گوید:

حسن کالصحیح، و الشهید الثانی عدّه صحیحا؛(۱)

این روایت حسن بوده و مانند روایات صحیح است و شهید ثانی به صحت آن تصریح کرده است.

این جا اگر ایرادی باشد که روایت را از درجه صحّت به حسن بودن پایین آورده است، به واسطه عمر بن حنظله می باشد.

دلالت روایت

علامه مجلسی در دلالت این روایت چنین می فرماید:

قوله: "الصیحه" ای النداء الذی یأتی ذکره فی الخبر الآتی "والخسفه" هی خسف جیش السفیانی بالبیداء.

قوله: "فقلت له: أ هی الصیحه؟" الظاهر أنه علیه السلام قرره علی أن المراد بها الصیحه و بیّن أن الصیحه تصیر سببا لخضوع أعناق أعداء الله؛(۲)

مراد از «صیحه» یعنی نداء که در خبر دیگر خواهد آمد و مراد از «خسفه»، فرو رفتن سپاه سفیانی در بیداء است.

۱- مرآه العقول، مجلسی، ج ۲۶، ص۴۰۶.

۲- مرآه العقول، مجلسی، ج ۲۶، ص۴۰۶.

مراد از «آیا آن همان صیحه است؟» ظاهر این است که امام علیه السلام مراد از آیه را همان صیحه دانسته، و صیحه عاملی برای کرنش دشمنان خدا می باشد.

مرحوم ملا صالح مازندرانی می فرماید:

قوله: خمس علامات قبل قیام القایم علیه السلام – اه – العلامات کثیره و قد مرت هذه الخمسه وعده أخری قبل ذلک و لعلّ المراد بالنفس الزکیه الحسنی المذکور سابقا والمنادی الأول ملک و الثانی شیطان و یفرق بینهما من کان یؤمن بولایه الصاحب قبل ومن شاء الله أن یهدیه کما مر؛(۱)

مراد از «پنج علامت پیش از قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف علامت های بسیاری است که تعدادی از آن ها و این پنج علامت را در بیانات قبلی آوردیم. و شاید مراد از نفس زکیه، همان حسنی باشد که در مطالب قبل آورده ایم. ندا دهنده اول، ملکی آسمانی است و دوّمی شیطان است و کسی می تواند بین این دو ندا تفاوت قائل شود که ایمان به ولایت امام علیه السلام داشته باشد، و خداوند بخواهد او را هدایت کند.

در مجموع، این روایت تصریحی به حتمی بودن نفس زکیه ندارد، و گویی تنها نشانه ظهور بودن قتل نفس زکیه را می فهماند؛ اگر چه پس از دقت در آن، حتمیت را می فهمیم.(۲)

۱- شرح اصول کافی، ملاصالح مازندرانی، ج۱۲، ص۴۳۵.
۲- تحقیق روایت اوّل: در باره عمر بن حنظله توثیق و مدحی وارد نشده و گویی آیت الله خوئی (ره) در کتاب رجال خود به این نظر متمایل است که روایات او و حتی مقبوله نیز محسوب نمی شود. وی پس از آوردن نام این شخص و بیان سخنان علما در باره او، به نقد و ردّ دلایل شهید ثانی (ره)، که تلاش دارد عمر بن حنظله را توثیق کند، می پردازد و تمام دلایل او را رد می کنند. أقول: إنّ الرجل لم ینص علی توثیقه، و مع ذلک ذهب جماعه منهم الشهید الثانی إلی وثاقته. می گویم: این شخص مدح و توثیق صریحی ندارد؛ ولی با این حال گروهی از علما همچون شهید ثانی به وثاقت او اعتقاد دارند. وی حتی ادعای عمل علما به روایاتش را قبول نکرده، و در رد این استدلال چنین می فرماید: الخامس: أن المشهور عملوا بروایاته، و من هنا سموا روایته فی الترجیح عند تعارض الخبرین بالمقبوله. و الجواب أن الصغری غیر متحققه، و تسمیه روایه واحده من روایاته بالمقبوله لاتکشف عن قبول جمیع روایاته، و علی تقدیر تسلیم الصغری فالکبری غیر مسلمه. فإن عمل المشهور لایکشف عن وثاقه الراوی، فلعله من جهه البناء علی أصاله العداله من جمع و تبعهم الآخرون؛ پنجمین دلیل این است که مشهور به روایات او عمل کرده اند، و لذا در بحث تعارض دو روایت با هم که یکی از آن ها روایت عمربن حنظله باشد، به روایت او عمل کرده و آن را مقبوله می دانند؛ لکن این نظر قابل قبول نیست و اوّلاً این که مشهور به روایاتش عمل کرده اند را قبول نداریم، ثانیاً: این که یک روایتش را مقبوله بدانند، دلالت ندارد که تمام روایات او قابل قبول است، و به فرض قبول عمل مشهور به روایاتش، شاید مبنای آن ها بحث اصاله العداله باشد که این مبنا از نگاه ما قابل قبول نیست. معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص۳۰. نگارنده بر این اعتقاد است که با توجّه به روایت بزرگانی همچون زراره، عبدالله بن مسکان و صفوان بن یحیی، نمی

توان به راحتی از کنار این شـخص رد شد، علاوه بر اینکه نقل صـفوان بن یحیی، که از مشایخ ثقات است، دلالت بر وثاقت او دارد، علاـمه تستری و مرحوم مامقـانی (ره) و نمـازی (ره)، نیز این شـخص را قبول نموده و یـا توثیق کرده انـد. ر.ک: قـاموس الرجال، ج ۸، ص۱۶۶؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۶، ص۸۴.

روایت دوم

اشاره

و بالاسناد یرفعه إلی أبی بصیر، عن أبی جعفر علیه السلام فی حدیث طویل إلی أن قال: «یقول القائم علیه السلام لاصحابه: یا قوم إن أهل مکه لایریدوننی، ولکنی مرسل إلیهم لأحتج علیهم بما ینبغی لمثلی أن یحتج علیهم». فیدعو رجلاً من أصحابه فیقول له: «امض إلی أهل مکه فقل: یا أهل مکه أنا رسول فلان إلیکم وهو یقول لکم: إنا أهل بیت الرحمه، ومعدن الرساله والخلافه ونحن ذریه محمد وسلاله النبیین، وإنا قدظلمنا واضطهدنا، وقهرنا وابتز منا حقنا منذ قبض نبینا إلی یومنا هذا فنحن نستنصرکم فانصرونا». فإذا تکلم هذا الفتی بهذا الکلام أتوا إلیه فذبحوه بین الرکن والمقام، وهی النفس الزکیه. فإذا بلغ ذلک الامام قال لاصحابه:« ألا أخبرتکم أن أهل مکه لا یریدوننا؟» فلا یدعونه حتی یخرج فیهبط من عقبه طوی فی ثلاثمائه وثلاثه عشر رجلا عده أهل بدر حتی یأتی المسجد الحرام، فیصلی فیه عند مقام إبراهیم أربع رکعات، ویسند ظهره إلی الحجر الاسود. ثم یحمد الله ویثنی علیه، ویذکر النبی صلی الله علیه وآله ویصلی علیه ویتکلم بکلام لم یتکلم به أحد من الناس. (الخ)(۱)

امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی فرمود: مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به اصحابش می گوید:

۱- سرور اهل الایمان، سیدعلی بن عبدالحمید، ص ۹۳؛ بحار الانوار، مجلسی،ج۵۲، ص۳۰۷.

«همانا اهل مکه مرا نمی پذیرند؛ اما من فرستاده ام را به سوی آن ها روانه می کنم؛ تا با آنان سخن بگوید و دلایل ما را برای آن ها بیان کند» در این هنگام یکی از اصحابش را می خواند و می گوید: «به سوی اهل مکه برو، و بگو من فرستاده فلانی هستم و او می گوید: ما اهل بیت رحمت، ومعدن رسالت و خلافت و نسل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم. ما کسانی هستیم که مورد ظلم قرار گرفته و حقّمان را غصب نموده اند. اکنون از شما طلب یاری می کنیم، ما را یاری کنید».

پس از بیان این مطالب از طرف نفس زکیه، مکیان به سوی او حمله کرده و او را بین رکن و مقام به قتل می رسانند.

بررسی سند

این روایت از نظر سند،معتبر نبوده و مرفوعه است؛ و مشخص نیست سید علی بن عبدالحمید با چه واسطه و سندی این روایت را از ابو بصیر نقل کرده است.

دلالت روایت

این روایت اشاره دارد که نفس زکیه،سفیر حضرت علیه السلام است و پس از رساندن پیام حضرت علیه السلام، بین رکن و مقام به شهادت می رسد.

با توجّه به این که این روایت، در منابع دیگر، نظیر و شبیهی ندارد و تنها از کتاب سرور اهل الایمان، نقل شده است، پذیرش دلالت آن، سخت به نظر می آید.

ص:۱۹

روایت سوم

اشاره

حدثنا محمدبن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری، عن أحمدبن محمدبن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن إبی حمزه الثمالی قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام :« إن أبا جعفر علیه السلام کان یقول: إن خروج السفیانی من الامر المحتوم». قال(لی): «نعم، واختلاف ولد العباس من المحتوم، وقتل النفس الزکیه من المحتوم». وخروج القائم علیه السلام من المحتوم، فقلت له: «کیف یکون(ذلک) النداء؟» قال: «ینادی مناد من السماء أول النهار: ألا إن الحق فی علی وشیعته، ثم ینادی إبلیس لعنه الله فی آخر النهار: ألا إن الحق فی السفیانی وشیعته، فیرتاب عند ذلک المبطلون».(۱)

ابو حمزه ثمالی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: « امام باقر علیه السلام می فرمود:

«همانا خروج سفیانی از امور حتمی است» فرمود: «بله، و اختلاف فرزندان بنی العباس نیز از امور حتمی است، و قتل نفس زکیه از امور حتمی است، و خروج مهدی علیه السلام نیز از حتمیات است».

بررسی سند

اشاره

گویی سند روایت در کمال الدین، مشکلی ندارد و روایت معتبر است. البته سه نفر در روایت هستند که شاید در نگاه اول شک برانگیز باشند.

۱- کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۲، ص۶۵۲، باب احادیث امام صادق علیه السلام .

الف. محمد بن موسی بن المتوکل

این شخص توثیق خاصی ندارد؛ اما می توان او را با توجّه به دلایل ذیل معتبر و ثقه دانست:

۱. کثرت نقل صدوق از او، که حدود ۴۸ روایت از او نقل نموده است.

۲. علامه(ره) او را توثیق کرده است.

۳. مرحوم سید ابن طاووس(ره) در فلاح السائل در باره او می گوید:

«متفق علی وثاقته؛ بروثاقت او اتفاق است».

۴. آیت الله خوئی(ره) در باره او می گویند:

«الرجل لاینبغی التوقف فی وثاقته(۱)؛ تردید و توقف در وثاثت این شخص، شایسته نیست».

ب. احمد بن محمد بن عیسی

در باره این شخص می گویند از ابن محبوب روایت نقل نکرده است؛ چرا که او روایت ابن محبوب از ابو حمزه را مشکل می داند.

در پاسخ باید گفت، احمد بن محمّد ابتدا این نظر را داشته است؛ اما از مبنای خود برگشته و از ابن محبوب روایت نقل کرده است.(۲)

۱- معجم رجال الحدیث، خوئی،ج۱۷ص۲۸۴

۲- معجم رجال الحدیث، خوئی،ج ۲، ص ۲۹۸.

ج. حسن بن محبوب

در باره روایت ابن محبوب از ابو حمزه اشکال گرفته اند که او نمی تواند از ابی حمزه نقل روایت کند و این دو در یک زمان نبوده اند.

دلالت روایت

این روایت، بر حتمی بودن قتل نفس زکیه دلالت دارد.(۱)

۱- تحقیق روایت سوم: الف) به مواردی که استاد بزرگوار به نقل از آیت الله خوئی و در وثاقت محمدبن موسی بن المتوکل آورده اند می توان، دعا و ترضی شیخ صدوق (ره) برای او را نیز افزود، و دعای شیخ صدوق را می توان به عنوان مدح گرفت؛ اگر چه آیت الله خوئی، ترضی برای شخص را دلیل بر وثاقت نمی دانند. البتّه علامه تستری، این شخص را نپذیرفته و بلکه به او طعنی نیز وارد می کنند. هذا و توثیق الخلاصه له لم یعلم مستنده، و امّا توثیق ابن داوود له، فالظاهر انه تبع الخلاصه حیث لم یرمز لمستنده، کما هو دأبه فی ما یأخذ منه. هذا و یوجد فی اخباره اخبار مضامینها غیر قویه بل یوجد فیها اخبار موضوعه. منها ما فی باب من شاهد القائم علیه السلام من الاکمال ــ فی خبر ه التاسع عشر ــ فروی فیه عنه خبرا مشتملا علی وجود أخ له علیه السلام مسمی بموسی غائب معه علیه السلام مع أنه خلاف اجماعنا، و مشتملاً علی بقاء ابراهیم بن مهزیار الی اوان خروجه و علی انه علیه السلام امر ابراهیم بمسارعته مع اخوانه الیه و هو امر واضح البطلان... و لعلّ الخبر ممّا دس فی الاکمال، فکان الاعداء یفعلون ذلک قدیما، وکان یونس بن عبدالرحمن لایعمل بکل خبر، لدس اصحاب المغیره بن سعید فی کتب اصحاب الباقر و الصادق علیه السلام . ما دلیل توثیق علامه در خلاصه الاقوال را نفهمیدیم و مستندی برای آن نیافتیم. اما توثیق ابن داوود نیز برگرفته از علامه می باشد؛ به این دلیل که مستند خود را شخص نکرده و رمزگذاری ننموده، و روش ابن داود این است که برداشت های خود از علامه را رمزگذاری نمی کند. علاوه بر این مطالب، روایاتی از او در اکمال الدین نقل شده است که متن آن ها قوی نبوده و بلکه در آن ها روایات جعلی نیز یافت می شود؛ برای نمونه در باب «من شاهد القائم علیه السلام » روایتی از او نقل شده است که می گوید: امام زمان علیه السلام دارای برادری بوده که همراه او غایب شده است و نام این برادر، موسی می باشد... البته شاید خبرهای این چنینی در اکمال الدین به سبب دستبرد دشمنان شیعه در این کتب باشد؛ همان گونه که یاران سعید بن مغیره، در کتب یاران امام باقر و صادق علیه السلام دست برده بودند. قاموس الرجال، تستری، ج ۹، ص۶۱۳ . البته حضرت استاد طبسی این سخن علامه تستری را نپذیرفته و شائبه جاعل حدیث بودن برای محمد بن موسی را، رد فرمودند. ب) در مورد روایت احمد بن محمد بن عیسی از ابن محبوب چنین می گویند: قال الکشی عن نصر بن الصباح: ما کان أحمدبن محمّدبن عیسی یروی عن ابن محبوب، من أجل أن أصحابنا یتهمون ابن محبوب فی روایته، عن أبی حمزه الثمالی، ثم تاب و رجع عن هذا القول. کشی از نصربن صباح نقل می کند که: احمد بن محمد بن عیسی از ابن محبوب روایت نقل نمی کرده است، چرا که گفته اند ابن محبوب نمی توانسته از ابوحمزه ثمالی روایت نقل کند. اما احمدبن محمدبن عیسی از این نظر برگشته و این اتهام به ابن محبوب را رد کرده است.» (معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۲، ص۲۹۸). و قد استشکل فی ذلک: بأن الحسن بن محبوب، مات سنه ۲۲۴ و کان عمره خمسا و سبعین سنه إذن کیف یمکن

روایته عن أبی حمزه المتوفی سنه ۱۵۰؟ و الجواب عن ذلک: أنه لاسند لما ذکره من أن الحسن بن محبوب مات سنه۲۲۴، و أن عمره کان ۷۵ سنه إلا ما ذکر الکشی فی ترجمه الحسن بن محبوب (۴۷۹) عن علی بن محمد القتیبی، حدثنی جعفربن محمّد عن الحسن بن محبوب. و مات الحسن بن محبوب، فی آخر سنه ۲۲۴، و کان من أبناء خمس و سبعین سنه. و بما أن علی بن محمد لم یوثق، و جعفر بن محمد، مجهول، فلایمکن أن یعارض به خبر النجاشی و الشیخ و ماتقدم من الروایات؛ اشکال گرفته انـد که حسن بن محبوب در سال (۲۲۴) و در سن ۷۵ سالگی وفات کرده و از طرفی، ابو حمزه سال (۱۵۰) از دنیا رفته است؛ در نتیجه سال تولـد ابن محبوب (۱۶۴) می باشد و با این وصف، ابن محبوب نمی توانسته است از ابی حمزه روایت نقل کند. به این سؤال چنین پاسخ می دهیم که این نقلی که زمان وفات ابن محبوب را چنین بیان می کند، به دلیل وجود راویانی ضعیف مانند علی بن محمّد، و مجهول الحال مانند جعفر بن محمّد معتبر نبوده و توان مقابله با خبر نجاشی و شیخ طوسی را ندارد. (همان، ج ۳، ص۳۹۰، ذیل نام ثابت بن دینار). ن ک ته: در متن کشی (ص۵۸۴) مطلبی آمده که با سخن بالا در تعارض است و آن این که اتهام ابن محبوب را در روایت از ابن ابی حمزه آورده است، نه ابو حمزه. علامه تستری در قاموس الرجال این سخن را اشتباه دانسته و می گوید اشتباهی در قلم نویسندگان رخ داده است، و همان گونه که از سخن نجاشی بر می آید، صحیح ابی حمزه ثمالی است. (ر.ک: قاموس الرجال، ج ۳، ص۳۴۸).

روایت چهارم

اشاره

۲. حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدّثنا محمدبن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن علی بن مهزیار، عن عبدالله بن محمّد الحجال، عن ثعلبه بن میمون، عن شعیب الحذاء، عن صالح مولی بنی العذراء قال: سمعت أبا عبدالله الصادق علیه السلام یقول: لیس بین قیام قائم آل محمّد و بین قتل النفس الزکیه إلا خمسه عشر لیله؛(۱)

صالح مولی بنی عذراء می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

فاصله زمانی بین قیام قائم علیه السلام و قتل نفس زکیه، بیش از پانزده شب نمی باشد.»

بررسی سند

سند این روایت مشکلی ندارد، جز در مورد صالح مولی بنی عذرا که این شخص مجهول بوده و در کتب رجال نامی از او نیامده است.

البته در نصّ شیخ مفید(ره) در کتاب ارشاد، همین روایت آمده است و صالح مولی بنی عذرا را با نام صالح بن میثم آورده که مراد فرزند میثم تمّار بوده و کشی او را ثقه دانسته و از رجال کامل الزیارات می باشد.

۱- کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۵۰.

دلالت روایت

علاوه بر اینکه این روایت دلالت دارد که قتل نفس زکیه از علائم ظهور حضرت علیه السلام می باشد، فاصله زمانی میان قتل نفس، تا ظهور حضرت را نیز مشخص می کند.(۱)

۱- تحقیق روایت چهارم: الف) در سند روایتی که کمال الدین آورده نام شعیب الحذاء آمده است که این شخص در رجال مهمل بوده و سخنی درباره او بیان نشده است. اما با توجه به اینکه در نقل ارشاد و غیبت شیخ طوسی همین سند ذکر گردیده است، می توان نام شعیب الحذاء را با نام شعیب الحداد تطبیق دهیم و تمامی علمای رجال شعیب بن اعین حداد را معتبر و ثقه دانسته اند. ب) صحیح همان است که با توجّه به سند روایت در ارشاد و غیبت طوسی، مراد از مولی بنی العذراء، فرزند میثم تمّار می باشد، اگرچه می توان او را ممدوح شمرد؛ امّا نمی توان به راحتی او را توثیق کرد، و منبع نقل استاد طبسی از کشی را در توثیق این شخص نیافتم. تنها کسی که به صراحت او را مدح کرده، علامه حلّی است. (مگر این که استاد بزرگوار با توجّه به روایت حبابه والبیه که در رجال کشی آمده است، قائل به این نظر باشد، که در ادامه آن را خواهیم آورد). آیت الله خوئی (ره) در معجم رجال الحدیث، روایت مورد نظر علامه را نقد کرده و دلیل خود در وثاقت این شخص را حضور او در سلسله سند تفسیر علی بن ابراهیم قمی و رجال ابن قولویه، ذکر می کند. البته بر خوانندگان پوشیده نیست که با توجّه به تغییر مبنای رجالی وی در وثاقت رجال ابن قولویه، این دلیل نیز رد می شود. از نگاه آیت الله خوئی تنها با توجه به بودن نام این شخص در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم، می توان او را ثقه دانست؛ اگر چه این دلیل مرحوم آیت الله خوئی (ره) قابل خدشه بوده و انتساب تفسیر موجود به نام علی بن ابراهیم قمی، به او، درست نیست. استاد طبسی نیز همین عقیده را دارند که، نمی توان به اسناد تفسیر علی بن ابراهیم اعتنا نمود. آنچه را نیز که در مورد حدیث حبابه و البیه می آورد، قابل استناد برای صحّت عقیده او نیست؛ چرا که روایتی است در بیان فضیلت شیعیان و مدحی برای شخص صالح بن میثم محسوب نمی شود. سخن آیت الله خوئی چنین است: و قال العلامه فی الخلاصه، من الباب من حرف الصاد، من القسم الاوّل: "روی علی بن أحمد العقیقی، عن أبیه، عن محمّد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی، عن یعقوب بن شعیب، عن صالح، قال له أبوجعفر علیه السلام : «إنّی أحبّک، و أحبّ أباک حبّاً شدیداً». أقول: هذه الروایه ضعیفه، فإنّ علی بن أحمد ضعیف و أبوه مجهول، و مع ذلک الروایه عن صالح نفسه، فلایمکن الاستدلال بها علی وثاقته، أو حسنه، إلا أن فی شهاده ابن قولویه و علی بن إبراهیم بوثاقته غنی و کفایه، و یأتی فی حبابه الوالبیه ما یکشف عن حسن حاله؛ علامه در کتاب خلاصه روایتی را نقل می کند که امام باقر علیه السلام به صالح بن میثم فرمودند: «همانا من تو را و پدرت را بسیار دوست دارم». می گویم: این روایت ضعیف است. علی بن احمد ضعیف بوده و پدرش مجهول می باشد. علاوه بر این که این روایت صالح در مدح خودش بیان می کند و نمی توان برای وثاقت افراد از این گونه روایات استفاده کرد. البته شهادت ابن قولویه و علی بن ابراهیم قمی برای وثاقت این فرد کفایت می کند. و در بیان شرح حال حبابه والبیه حسن حال او آشکار می شود. (معجم الرجال الحدیث، خوئی، ج ۹، ص ۸۴ (. همچنین اگر چه این شخص در اسناد کامل الزیارات است، اما با توجّه به این که او از مشایخ با واسطه ابن قولویه می باشد، نمی توان او را ثقه دانست. البته مبنای جدید استاد طبسی نیز همین مطلب است. استاد در کلاس درس فرمود: «قبلاً توثیق ابن قولویه را شامل اساتید با واسطه نیز می دانستیم؛ اما پس از دقت و تجدید نظر، توثیقات او برای اساتید بدون واسطه را حجّت

می دانیم.» روایت حبابه والبیه را کشی چنین آورده است: حمدویه، عن محمد بن عیسی، عن ابن أبی نجران، عن اسحاق بن سوید الفراء، عن اسحاق بن عمار، عن صالح بن میثم، قال: دخلت أنا و عبایه الاسدی علی حبابه الوالبیه، فقال لها: «هذا ابن أخیک میثم» قالت: «ابن اخی والله حقا، ألا أحدثکم بحدیث عن الحسین بن علی صلی الله علیه وآله» فقلت: «بلی». قالت: «دخلت علیه وسلمت فرد السلام و رحب، ثم قال: ما بطا بک عن زیارتنا والتسلیم علینا یاحبابه؟ قلت: مابطأنی الا عله عرضت. قال: ماهی؟ قالت: فکشفت خماری عن برص. قالت: فوضع یده علی البرص و دعا فلم یزل یدعو حتی رفع یده، وکشف الله ذلک البرص، ثم قال: یاحبابه أنه لیس أحد علی مله ابراهیم فی هذه الامه غیرنا وغیر شیعتنا، ومن سواهم منها براء.»؛ صالح بن میثم می گوید: من و عبایه نزد حبابه والبیه رفتیم، عبایه به حبابه گفت: (این فرزند برادر تو میثم است). حبابه گفت: «حقیقتا فرزند برادر من است. آیا شما را خبر ندهم به حدیثی از حسین بن علی علیه السلام ؟» گفتم: «بله». گفت: «خدمت امام حسین علیه السلام رسیدم و سلام کردم. جواب سلام را داده و فرمود: چه چیزی باعث شده که نزد ما نیایی؟ گفتم: بیماری دارم که مانع دیدار شما گردیده است. و سپس بیماری برص خود را به او نشان دادم. او برص مرا مداوا نموده و فرمود: ای حبابه در این امّت کسی غیر ما و شیعیانمان، از امت ابراهیم و پیروان او محسوب نمی شود». (اختیار معرفه الرجال، کشی، ص ۳۳۲).
همان گونه که آوردیم، اگرچه نمی توان این شخص را توثیق رجالی نماییم لکن پس از مراجعه به کتب تاریخی و حدیثی قراینی به دست می آید که دلالت بر مدح ایشان دارد، که پس از گفتگو با جناب استاد طبسی (حفظه الله) ایشان نیز تأیید فرمودند. همچنین این مطلب و قراین در گفتگو با حضرت آیت الله مددی (حفظه الله) و جناب استاد اکبر ترابی (حفظه الله) مطرح شد، که توسط این دو بزرگوار تأیید گردید. ۱) پس از تحقیق نگارنده در جوامع حدیثی شیعه و جمع آوری روایات «صالح بن میثم»، تمامی روایات این شخص در مدح اهل بیت علیهم السلام و توسعه ولایت ائمه علیهم السلام می باشد. ۲) این شخص همانند پدر بزرگوارش از مبلغین فرهنگ تشیع بوده است، به گونه ای که عبدالملک بن أعین (که از بزرگان شیعه و آل أعین بوده) فرهنگ علوی را از او آموزش دیده است. این سخن را ابوغالب زراری در رساله فی آل أعین چنین آورده است: و روی محمد بن الحسین عن ابراهیم بن محمد بن حمران عن أبیه عن أبی عبدالله علیه السلام : ان أول من عرف هذا الأمر عبدالملک عرفه من صالح بن میثم ثم عرفه حمران عن أبی خالد الکابلی رحمهم الله. امام صادق علیه السلام فرمودند: اولین کسی که از فرزندان أعین ولایت ما را شناخت، عبدالملک بود که این شناخت توسط صالح بن میثم بود. رساله فی آل اعین، ابوغالب زراری، ص۲۶. ۳) روایتی از او نقل گردیده که دلالت بر صحت عقیده وقابل اطمینان بودن او نزد ائمه علیهم السلام دارد. حدثنا حمید بن زیاد عن عبیدالله بن أحمد بن نهیک عن عیسی بن هشام عن أبان عن عبدالرحمن بن سیابه عن صالح بن میثم عن أبی جعفر علیه السلام : قال: قلت له: حدثنی، قال: أليس قد سمعت [أباک] ؟ قلت: هلک أبی و أنا صبّی. قال: قلت: فأقول فان أصبت سکت و إن أخطأت رددتنی عن الخطاء قال: هذا أهون، قال: قلت: فإنی أزعم أنّ علیاً دابّه الأرض، قال: وسکت. قال: فقال أبوجعفر علیه السلام : و أراک والله ستقول إنّ علیاً راجعٌ إلینا و قرأ: «إن الّذی فرض علیک القرآن لرادّک الی معاد». قال: قلت: والله قد جعلتها فیما أرید أن أسألک عنها فنسیتها. فقال أبو جعفر علیه السلام أفلا أخبرک بما هو أعظم من هذا؟ «و ما أرسلناک الّا کافه للناس بشیراً و نذیراً» لاتبقی أرض إلّا نودی فیها بشهاده أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أشار بیده الی آفاق الأرض.» صالح بن میثم نقل می کند که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: روایتی می خوانم اگر صحیح بود، سکوت فرمایید. و اگر اشتباه بود آن را اصلاح نمایید. امام علیه السلام فرمودند: این کار برای ما راحت تر است. گفتم: گمان می کنم علی علیه السلام دابه الارض است. ایشان سکوت فرمودند. سپس امام علیه السلام فرمودند: قسم به خدا که می خواهی بپرسی که علی علیه السلام رجعت خواهد نمود. و امام آیه ۸۵ از

سوره قصص را قرائت فرمودند. به امام عرض کردم: آنچه را که می خواستم بپرسم اما فراموش کردم را بیان فرمودید. امام علیه السلام فرمودند: آیا تو را از عظیم تر از آن خبر ندهم؟ سپس آیه ۲۸ سوره سبأ را قرائت کرده و فرمودند: هیچ محلی از زمین باقی نمی ماند جز اینکه صدای شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در آن شنیده می شود.» بحارالانوار، مجلسی، ج۵۳، ص۱۱۲. با توجه به صحت عقیده صالح در اعتقاد او به رجعت، و اینکه در آن دورانی که امام باقر علیه السلام در حال تقیه بوده اند و پیرامون مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کمتر در محافل عمومی سخن گفته می شد، به صالح اطمینان شده است، می توان به مدح صالح پی برد. ۴) شیخ طوسی (ره) در کتاب أمالی پس از ذکر نام او در سلسله سند از واژه «رحمه الله» برای او استفاده کرده است. که از نگاه نگارنده استفاده این لفظ توسط بزرگان شیعه دلالت واضحی بر مدح دارد. ر.ک: امالی، طوسی، ص۱۴۸، ح۲۴۳، المجلس الخامس. و چه بسا بنابر این قراین است که علامه مجلسی (ره)، ابو علی حائری و دیگر رجالیون این شخص را ممدوح می دانند. ر.ک: الوجیزه، محمدباقر مجلسی، ۲۲۷/ ۹۱۳؛ منتهی المقال، ابوعلی الحائری، ج۴، ص۱۹، تنقیح المقال، مامقانی، ج۲، ص۹۴ (چاپ قدیم). در نهایت می توان به روایت صالح بن میثم اعتماد نمود و متن روایت را قبول کرد.

روایت پنجم

اشاره

«أخبرنا أحمـدبن محمّدبن سـعید قال: حدثنا علی بن الحسن، عن یعقوب ابن یزید، عن زیادالقندی، عن غیر واحد من أصـحابه، عن أبی عبدالله (علیه السـلام) أنه قال: "قلنا له: السـفیانی من المحتوم؟ فقال: نعم، و قتل النفس الزکیه من المحتوم، و القائم من المحتوم، و خسف البیداء من المحتوم، و کف تطلع من السـماء من المحتوم، و النداء [من السـماء من المحتوم] فقلت: وأی شـئ یکون النداء؟ فقال: منادِ ینادی باسم القائم و اسم أبیه [(علیهما السلام)]".»(1)

«زیاد قندی از تعدادی یارانش نقل می کند که از امام صادق (علیه السـلام) پرسـیدیم: آیا سفیانی از علامت های حتمی است؟ فرمودند: بله. همچنین قتل نفس زکیه از حتمیات است، و [قیام] قائم از حتمیات است، و فرورفتن [سـفیانی] از حتمیات است، و آشکار شدن دستی در آسمان از حتمیات است، و ندای آسمانی از حتمیات است.

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۴، ح ۱۵، ص۲۶۵.

پرسیدم: ندا چیست؟ فرمود: فریاد زننده ای از آسمان نام مهدی و پدرش علیهما السلام را فریاد خواهد زد.»

بررسی سند

این روایت از نظر سند، دو اشکال دارد:

الف. افرادی که زیاد بن مروان از آن ها نقل کرده است، مشخص نبوده و اعتبار آن ها قابل بررسی نیست.

ب. زیاد بن مروان نیز محل اختلاف است، و اقوال متعدّدی در باره روایاتش وجود دارد.

مرحوم مامقانی(ره)، پس از نقل نظرات علمای متقدم و بیان احادیثی که بر واقفی بودن او دلالت دارد، می گوید:

واذ قدعرفت ذلک کله فاعلم أن الاصحاب قد اختلفوا فیه.

فمنهم: من ترک حدیثه مطلقا نظرا الی وقفه، و انکاره امامه الرضا علیه السلام طمعا فی حطام الدنیا. و قد سمعت التصریح بذلک فی الخلاصه، و هو الذی بنی علیه ابن طاووس... و عده فی الحاوی [الاقوال] فی الضعفاء.

منهم من اعتمد علی حدیثه مطلقا، نظرا الی أنه و ان وقف الا ـ أنه ثقه فی حدیثه، و هو صریح الفاضل المجلسی فی الوجیزه، حیث قال: «زیاد بن مروان القندی، موثق». انتهی....

و منهم من فصل بین روایته التی رواها قبل الوقف و التی رواها بعده، بقبول الاولی و ترک الاخیره، بنی علیه الفاضل الشیخ عبدالنبی الکاظمی(ره) فی التکمله [الرجال]...»؛

برخی از رجالیان با توجه به انکار ولایت امام رضا علیه السلام توسط آنان و به دلیل طمع در مال دنیا، همه احادیث او را مردود

ص:۳۲

دانسته و روایاتش را قبول نمی کنند. از این دسته می توان به علامه(ره) در خلاصه، جزائری در الحاوی و سید بن طاووس، اشاره کرد.

برخی دیگر، همه احادیث او را می پذیرند و اگر چه معتقد به واقفی بودن او هستند، او را ثقه می دانند. از این دسته می توان به نظر علامه مجلسی در وجیزه، اشاره نمود.

برخی دیگر، میان روایات او قبل از واقفی شدن با روایاتش پس از واقفی شدن تفاوت گذارده و دسته اول را می پذیرفتند و دسته دوم را رد می کنند. از این دسته می توان به نظر کاظمی در تکمله اشاره کرد».

وی در بیان احوال زیاد بن مروان، اقوال علمای دیگر همچون وحید بهبهانی (در تایید زیاد بن مروان) و، سید بحرالعلوم (در رد احادیث زیاد) را آورده و به تفصیل ذکر می کند و در پایان، نظر خود را چنین بیان می نماید:

تنقیح المقال و تحقیق الحال أن یقال: ان وقف الرجل حقیقه ممنوع، لکشف قوله: ویحک! فتبطل هذه الاحادیث التی رویناها، عن اعتقاده بامامه الرضا علیه السلام بسبب سماعه التنصیص علیه من مولانا الکاظم علیه السلام . نعم لا شبهه فی فسقه بغصبه اموال الکاظم علیه السلام و عدم تسلیمه ایاه الی مولانا الرضا علیه السلام، کما لاینبغی الشبهه فی عدالته فی زمان الکاظم علیه السلام نظرا الی توثیق الشیخ(ره) ایاه، فروایاته التی رواها فی زمن الکاظم علیه السلام محکومه بالصحه لصدور ها منه فی حال الاعتدال و عروض الزندقه لایسقطها عن الحجیه.

و الظاهر أنه لاـ روایه له بعد وفاه الکاظم علیه السلام، لانه صار فی عالم آخر غیر عالم الروایه و التحدیث، بل باع دینه بدنیاه جزافا، و

ان اتفقت له روایه عن الکاظم علیه السلام بعد وفاته لم یندرج فی الصحیح و لا الموثق، لفقد الوثاقه المعتبره فی اتصاف خبره بشیء من الوصفین و نعم؛ یکون خبره منالقوی، لماعرفت من کشف اعترافه بصحه روایه التنصیص عن تحرزه عن الکذب فی الروایه، حتی اذا کان الصدق فیها مضرا به»؛(۱)

خلاصه کلام، این که وی اعتقاد دارد:

شکی نیست که زیاد قندی، فاسق بوده است؛ به دلیل این که اموال امام رضا علیه السلام را به آن حضرت بر نگردانده است.

همچنین او در دوران امام کاظم علیه السلام، دارای وثاقت و اعتبار بوده، و روایاتی که در آن دوره نقل کرده است، دارای صحّت و اعتبارند.

اگر چه ظاهر بر این است که او پس از شهادت امام کاظم علیه السلام دیگر روایتی نقل نکرد و به کاری دیگر مشغول شد.

اگر هم روایتی از او پس از شهادت امام کاظم علیه السلام نقل شده باشد، آن روایت در رتبه روایات صحیح و موثق نیست؛ اما از روایات قوی محسوب می شود. این مطلب، بدین دلیل است که او از دروغ گویی در روایت برحذربوده است».

آیت الله خوئی نیز می گوید:

أقول: لاریب فی وقف الرجل و خبثه و أنّه جحد حق الامام علی بن موسی علیه السلام مع استیقانه فی نفسه، فانه بنفسه قد روی النص علی الرضا علیه السلام کما مر.

بل قد عرفت قول الامام ع له فی ما رواه الشیخ فی کتاب الغیبه:

۱- تنقیح المقال مامقانی، ج ۲۹، ص ۳۱.

«یا زیاد! لاتنجب أنت وأصحابک أبدا» و قول الحسن بن محبوب أنه مات زندیقا، و لکنه مع ذلک ثقه لا لأجل أن کتابه من الاصول رواه أحمد بن محمَد بن مسلمه (سلمه)، ذکره الشیخ فی رجاله فی من لم یرو عنهم علیه السلام (۲۲) ولالروایه الإجلاء عنه کمحمّد بن أبی عمیر....

فإن جمیع ذلک لایکفی فی إثبات الوثاقه علی ماتقدم بل لأن الشیخ المفید وثقه.

فقدعده الشیخ المفید (قدس) فی الارشاد ممن روی النص علی الرضا علی بن موسی علیه السلام بالامامه من أبیه و الاشاره الیه منه بذلک من خاصته و ثقاته وأهل الورع و العلم والفقه من شیعته. إذاً فالرجل من الثقات و إن کان قدجحد حق الإمام علیه السلام و خانه طمعا فی مال الدنیا.

فإن قلت إن شهاده الشیخ المفید راجعه إلی زمان روایته النص علی الرضا علیه السلام ولذا قد وصفه بالورع فلا أثر لهذه الشهاده بالنسبه إلی زمان انحرافه. قلت: نعم، إلا أن المعلوم بزواله من الرجل هو ورعه و أما وثاقته فقد کانت ثابته ولم یعلم زوالها، هذا وفی شهاده جعفر بن قولویه بوثاقته غنی و کفایه؛(۱)

می گویم: شکی در واقفی بودن این شخص و عدم پذیرش ولایت امام رضا علیه السلام توسط او نیست. خبیث بودنش از آنجا مشخص می شود که با وجود آن که روایت های ولایت امام رضا علیه السلام را از امام کاظم علیه السلام شنیده و نقل کرده است، اما ولایت آن حضرت را نپذیرفته است.

با این که امام کاظم علیه السلام در باره او فرمود: «ای زیاد، تو و یارانت نجیب نخواهید بود». و حسن بن محبوب گفته است زیاد، کافر

۱- معجم رجال الحدیث، خوئی، ج۷ص۳۱۸

از دنیا رفت، او را ثقه و معتبر می دانیم.

البته دلیل ثقه بودنش را نمی توان این دانست که او دارای اصل بوده و تعدادی از اصول چهارصدگانه که منابع شکل گیری کتاب های اربعه شیعه بوده است متعلق به او است و یا این که بزرگانی همچون محمد بن ابی عمیر از او نقل روایت کرده اند؛ بلکه دلیل وثاقت او مدحی می باشد که شیخ مفید(ره) در باره او مطرح کرده است؛ چرا که مرحوم مفید، او را از یاران خاص و مورد اعتماد و بسیار با تقوای امام کاظم علیه السلام دانسته است.

اگر کسی اشکال کند که مدح او توسط شیخ مفید قبل از انحرافش بوده است، و این مطلب برای اعتبار او پس از انحراف کافی نیست،

جواب می دهیم که با انحراف او از پذیرش ولایت امام رضا علیه السلام ورع و تقوای او از بین می رود، نه وثاقت او در بیان و نقل حدیث و آنچه برای قبول روایات یک شخص کافی است، وثاقت او در نقل روایت است. و همین که این شخص در اسناد کامل الزیارات آمده و جعفر بن قولویه او را توثیق کرده است،کافی است».(۱)

البته باید توجه کرد که دلیل آیت الله خوئی در باره ادعای توثیق ابن قولویه، به دلیل تغییر مبنای رجالی آن مرحوم، قابل قبول نیست.

در نتیجه گیری پایانی درباره زیاد بن مروان چنین می توان گفت، اگر احراز شود روایاتش قبل از ولایت امام رضا علیه السلام و واقفی شدن او باشد، آن ها را قبول کرده و اعتماد می کنیم و در غیر این صورت، نمی توان

۱- معجم رجال الحدیث، خوئی، ج۷ص۳۱۸.

روایاتش را قبول کرد، مگر این که متن روایاتش قوی باشد و یا این که از اخبارش برای تأیید احادیث دیگر استفاده کنیم.

دلالت روایت

این روایت نیز بر حتمی بودن قتل نفس زکیه دلالت دارد.(۱)

۱- تحقیق روایت پنجم: زیاد بن مروان: به گمان نگارنده، روایات این شخص را باید معتبر دانست و می توان به روایات او عمل کرد. این شخص، از راویانی است که به یقین، تا زمان حیات امام کاظم علیه السلام دارای مدح و وثاقت بوده است، و دلیل عمده مخالفان او واقفی بودن و عدم پذیرش ولایت امام رضا علیه السلام است. همان گونه که مشهور علمای رجال قبول دارند، انحراف در مذهب به وثاقت راوی و اعتبار او در بیان حدیث ضرری نمی رساند. از طرفی وثاقت زیاد بن مروان یقینی بوده و بعد از واقفی شدنش، در زوال آن شک داریم و دلیلی بر زائل شدن آن هم نداریم؛ در نتیجه باید بنا را بر استمرار آن نهاده و به اعتبار روایات او قائل شویم. برخی علما، برای زوال وثاقت او دلایلی را مطرح کرده اند که به بررسی آن ها می پردازیم. الف. و قال الشیخ فی کتاب الغیبه، فیما روی من الطعن علی رواه الواقفه: روی ابن عقده، عن علی بن الحسن بن فضال، عن محمّد بن عمر بن یزید، و علی بن أسباط جمیعاً، قالا: قال لنا عثمان بن عیسی الرواسی: حدثنی زیاد القندی و ابن مسکان، قالا: کنا عند أبی إبراهیم علیه السلام، إذ قال: «یدخل علیکم الساعه خیر أهل الارض،» فدخل أبوالحسن الرضا(ع) و هو صبی، فقلنا: «خیرأهل الارض؟» ثم دنا فضمه إلیه، فقبله، وقال: «یا بنی تدری ما قال ذان؟» قال علیه السلام : « نعم یا سیدی هذان یشکان فی». قال علی بن أسباط: فحدّثت بهذا الحدیث الحسن بن محبوب فقال: بتر الحدیث، لا، ولکن حدثنی علی بن رئاب أن أبا إبراهیم علیه السلام قال لهما: «إن جحدتماه حقه أو خنتماه فعلیکما لعنه الله و الملائکه و الناس أجمعین، یا زیاد لا تنجب أنت وأصحابک أبدا». قال علی بن رئاب فلقیت زیاد القندی فقلت له: بلغنی أن أبا إبراهیم علیه السلام قال لک: کذا وکذا، فقال: أحسبک قد خولطت فمر و ترکنی فلم أکلمه ولا مررت به. قال الحسن بن محبوب: فلم نزل نتوقع لزیاد دعوه أبی إبراهیم علیه السلام حتی ظهر منه أیام الرضا علیه السلام ما ظهر و مات زندیقا. (معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۱۵). این روایت دلالت دارد که او مورد لعن خدا و ملائکه بوده و بنا بر نقل حسن بن محبوب او کافر از دنیا رفته است. در جواب، همان سخن آیت الله خوئی (ره) را متذکر می شویم که انحراف مذهب، به وثاقت راوی ضرری نمی رساند. شیخ طوسی (ره) در عده الاصول به این مطلب تصریح دارد و چنین می گوید: و اذا کان الراوی من فرق الشیعه مثل الفطحیه، و الواقفه، و الناووسیه و غیرهم نظر فیما یرویه: فان کان هناک قرینه تعضده أو خبر آخر من جهه الموثوقین بهم، وجب العمل به. و ان کان هناک خبر آخر یخالفه من طریق الموثوقین، وجب اطراح ما اختصوا بروایته والعمل بما رواه الثقه. وان کان ما رووه لیس هناک ما یخالفه ولایعرف من الطائفه العمل بخلافه، وجب أیضا العمل به إذا کان متحرجا فی روایته موثوقا فی امانته، وان کان مخطئا فی أصل الاعتقاد. ولاجل ما قلناه عملت الطائفه بأخبار الفطحیه مثل عبد الله بن بکیر وغیره، وأخبار الواقفه مثل سماعه بن مهران، وعلی بن أبی حمزه، وعثمان بن عیسی، ومن بعد هؤلاء بما رواه بنو فضال وبنو سماعه والطاطریون وغیرهم، فیما لم یکن عندهم فیه خلافه.» اگر راوی از فرقه های شیعه مانند فطحیه، واقفه، ناووسیه و دیگر فرق باشد و روایتی نقل کند، در صورتی که نشانه ای در صحّت آن خبر داشتیم، به آن روایت عمل می کنیم. و اگر از طرف افراد موثق، روایات مخالف با نقل آن ها

داشتیم، روایاتشان را رد می کنیم. اما اگر روایات مخالف از طرف ثقات نداشتیم و علما به خلاف آن عمل نکرده بودند، روایات آن ها را به شرط ثقه بودن قبول می کنیم؛ اگر چه آن ها دارای انحراف در عقیده باشند؛ ازاین رو است که علمای شیعه به اخبار و روایت های برخی از فطحیه و واقفه عمل می کنند. (عده الاصول، شیخ طوسی، ص۱۵۱.) ب. «عن محمد بن الحسن بن الولید عن الصفار وسعد بن عبد الله الاشعری ــ جمیعا ــ عن یعقوب بن یزید الانباری عن بعض اصحابه قال: مضی أبو ابراهیم ــ علیه السلام ــ و عند علی بن أبی حمزه ثلاثون الف دینار وعند زیاد القندی سبعون الف دینار وعند عثمان بن عیسی الرواسی ثلاثون الف دینار وخمس جوار ــ فبعث علیهم أبوالحسن الرضا ــ علیه السلام ــ: ان احملوا ما قبلکم من المال وما کان اجتمع لابی عندکم من أثاث وجوار، فانی وارثه وقائم مقامه، وقد اقتسمنا میراثه، ولاعذر لکم فی حبس ما قداجتمع لی ولوراثه قبلکم فأما ابن أبی حمزه فانه أنکره ولم یعترف بما عنده، وکذلک زیاد القندی وأما عثمان بن عیسی فانه کتب إلیه: ان اباک ــ علیه السلام ــ لم یمت وهو حی قائم ومن ذکر انه مات فهو مبطل، وأعمل علی انه قد مضی کما تقول فلم یأمرنی بدفع شئ الیک. واما الجوار فقداعتقتهن وتزوجت بهن. (الغیبه، شیخ طوسی، ص۶۵). بنا بر این روایت، استدلال شده است که زیاد بن مروان وجود مال از امام کاظم علیه السلام را انکار کرده و به دروغ می گوید مالی در دست او نیست. این مطلب، بر دروغ گویی او و خارج شدنش از وثاقت دلالت دارد. در پاسخ باید گفت که این روایت را، جز با این سند کسی ذکر نکرده است و سند روایت نیز به دلیل مشخص نبودن افرادی که یعقوب بن یزید از آن ها نقل روایت کرده است، قابل قبول نخواهد بود. ج. دلیل دیگر، سخن شیخ (ره) در الغیبه می باشد که در باره سران واقفه و زیاد بن مروان می گوید: و إذا کان أصل هذا المذهب أمثال هؤلاء، کیف یوثق بروایاتهم أو یعول علیها ! و أما ما روی من الطعن علی رواه الواقفه، فأکثر من أن یحصی، و هو موجود فی کتب أصحابنا، نحن نذکر طرفا منه؛ «اگر ارکان مذهب واقفه این افرادی باشند که مذمت علما و اهل بیت(علیهم السلام) را در باره آن ها نقل کردیم، پس چگونه به روایت آن ها [در عدم ولایت امام رضا علیه السلام می توان اعتماد کرد؟ (الغیبه،شیخ طوسی،ص۶۷). این مطلب، در ظاهر می رساند که امثال زیاد بن مروان و علی بن ابی حمزه ثقه نبوده و قابل اعتماد نیستند؛ اما وقتی با توجّه به سخن شیخ (ره) در کتاب عده الاصول، این سخن را می نگریم، متوجّه می شویم مراد شیخ، عدم وثاقت آن ها در رد ولایت امام رضا علیه السلام و زنده ماندن امام کاظم علیه السلام است. همان گونه که در متن بالا از عده الاصول آوردیم، او در سخنش، به قابل اعتماد بودن روایت علی بن ابی حمزه (که از ارکان واقفه است)، اشاره می کند. از دیگر تأییداتی که می توان برای اعتماد بر روایات زیاد بن مروان نام برد، نقل ابن ابی عمیر، یونس بن عبدالرحمن، ابراهیم بن هاشم و احمد بن محمد بن عیسی است ؛ به ویژه فردی مانند احمد بن محمد بن عیسی قمی که از افراد سخت گیر در نقل روایت بوده و می کوشید از هر شخصی روایت نقل نکند. همچنین اگر مبنای محقق داماد و ابن داوود را در باره سبک نگارش رجال نجاشی بپذیریم، با توجه به این که نجاشی مذمتی در باره زیاد بن مروان نیاورده، باید گفت که او نیز به روایات زیاد قندی اعتماد کرده است. (آن ها قائلند که اگر نجاشی در مورد فردی ذمی و مدحی نیاورد، یعنی آن شخص، مذموم نیست و می توان روایتش را قبول کرد). (ر.ک: پژوهشی در علم رجال، اکبر ترابی شهرضائی،ص۱۲۱). نکته: نگارنده بر این باور است که زیاد بن مروان در زمان امام رضا علیه السلام نیز نقل روایت می کرده و این مطلب را با توجه به نقلیات احمد بن محمد بن عیسی، می توان چنین توضیح داد. یکی از راویان اخبار زیاد قندی، احمد بن محمد بن عیسی است که مطمئناً این شخص در زمان حیات امام کاظم علیه السلام نقل حدیث نداشته است؛ چرا که زمان وفات او را ۲۸۰ق ذکر کرده اند. اگر این شخص، صد سال نیز عمر کرده باشد، سال ولادتش ۱۸۰ق خواهد بود؛ در حالی که امام کاظم علیه السلام سال ۱۸۳ ق به شهادت رسید و نهایتاً احمد بن محمد، آن زمان سه یا پنج ساله بوده است. در نتیجه روایات او از زیاد قندی، در زمان امام

رضا علیه السلام می باشد. البته در پاسخ به پرسشی شفاهی، استاد اکبر ترابی، این مطلب را بدین صورت توجیه فرمود: بنا بر سخن مشهور که زیاد بن مروان و دیگر سران واقفه، از میان شیعیان طرد شدند و حکم کلاب ممطوره (سگ باران دیده) را داشتند، کسی از آن ها نقل روایت نکرد، همه روایات موجود در کتب شیعیان دوازده امامی از او متعلق به زمان صحت عقیده اش بوده، و روایات احمد بن محمد بن عیسی نیز با واسطه از او و یا نقل از کتاب هایش می باشد. همچنین استاد اضافه فرمود که نظر آیت الله شبیری زنجانی نیز بر همین مطلب است. سخن فوق را نمی توان پذیرفت چرا که: ۱) شیعیان از سران واقفه و معصبین آنها نقل روایت داشته اند. به عنوان نمونه « حسن بن محمدبن سماعه » اگرچه از بزرگان واقفه و متعصبان در وقف بوده است و حتی دشمنی با شیعیان می نموده، اما شیعیان امامیه از او نقل روایت کرده و او را در نقل روایت ثقه می دانند. ر.ک: رجال نجاشی، ص۴۱. ۲) ظاهر نقل احمدبن محمدبن عیسی، نقل بدون واسطه از زیاد بن مروان می باشد.

روایت ششم

اشاره

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعید بإسناده عن هارون بن مسلم، عن أبی خالد القماط، عن حمران بن أعین، عن أبی عبدالله علیه السلام أنه قال: من المحتوم الذی لابد أن یکون من قبل قیام القائم خروج السفیانی، وخسف بالبیداء، وقتل النفس الزکیه، والمنادی من السماء.(۱)

حمران بن اعین از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: از علائم حتمی که مطمئنا قبل از قیام قائم علیه السلام به وقوع خواهد پیوست،خروج سفیانی،خسف بیدا، قتل نفس زکیه و ندای آسمانی است».

بررسی سندی

راویان این حدیث مشکلی ندارند و همگی ثقه می باشند؛ اما فرد یا

ص:۴۲

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۴، ح ۲۶، ص۲۷۲.

افراد واسطه بین احمد بن محمد بن سعید و هارون، مشخص نیستند و نمی دانیم اسناد ابن عقده به هارون،توسط چه افرادی صورت گرفته است؛ از این رو پذیرش روایت را مشکل می کند. با توجه به روایت قبل در غیبت نعمانی اگرهم، افراد حذف شده معلوم شوند، به دلیل وجود علی بن یعقوب که مجهول است،روایت اعتباری ندارد.

دلالت روایت

این روایت تصریح دارد که قتل نفس زکیه از علائم ظهور بوده و امام علیه السلام با تاکیدی ویژه بیان می کنند که این موارد از حتمیات است و مطمئنا رخ خواهد داد.(۱)

ص:۴۳

۱- تحقیق روایت ششم: افراد حذف شده در این روایت با توجه به روایت قبل آن در غیبت نعمانی کاملاً مشخص می شوند. نعمانی روایت ۲۵ از باب ۱۴ را چنین آورده است: أخبرنا أحمد بن محمد بن سعید قال: حدثنی علی بن الحسن التیملی، قال: حدثنا محمد وأحمد ابنا الحسن، عن علی بن یعقوب الهاشمی، عن هارون بن مسلم، عن عبید بن زراره، عن أبی عبدالله علیه السلام ... در نتیجه افراد حذف شده در این سند، عبارتند از: علی بن حسن تیملی، محمد و احمد فرزندان حسن و علی بن یعقوب هاشمی. مراد از علی بن حسن تیملی،همان علی بن حسن بن فضال می باشد که ثقه است. (ر.ک: معجم رجال الحدیث، خوئی، ج۱۱ ص۳۳۱. محمد بن حسن، محمد بن الحسن بن فضال و برادر علی است.آیت الله خوئی (ره) او را توثیق کرده و بنا بر نقل کشی او را معتبر می داند: و هو ان محمد بن حسن بن علی بن فضال، و ان لم یصرح بوثاقته، إلا أن عد ابن مسعود ایاه فی عداد اجله الفقهاء، مدح یعتد به و هو لایقصر عن التوثیق. (معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۱۵، ص ۲۳۰). احمد نیز برادر دیگر علی بن حسن بن فضال می باشد که نجاشی و شیخ به وثاقت او تصریح دارند. (ر.ک: معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۲، ص ۸۰) . علی بن یعقوب، نامش در کتب اربعه آمده است؛ توصیفی در کتب رجال ندارد و تنها به ذکر نام او بسنده کرده اند؛ از این رو آیت الله خوئی روایتی را که این شخص در سندش باشد، معتبر نمی داند. (ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج۱۲ ص ۲۲۵،۲۲۳ و۲۲۶و ج۱۸ ص۱۲۲ذیل نام مروان بن مسلم؛ قاموس الرجال، ج۷، ص۶۰۷؛ مستدرک علم الرجال، نمازی، ج ۵، ص ۵۰۰. هارون بن مسلم: هارون بن مسلم بن سعدان کاتب می باشد که ثقه است. معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۱۹، ص۲۲۹. آیت الله خوئی اعتقاد دارد که نام هارون بن مسلم به اشتباه در سند روایاتی که از علی بن یعقوب هاشمی است، به جای مروان بن مسلم آورده شده، و صحیح در روایات علی بن یعقوب، مروان بن مسلم است که البته مروان بن مسلم نیز ثقه می باشد. (ر.ک: ج۱۳، ص۲۴۲، ذیل نام علی بن یعقوب هاشمی. در نهایت، با توجه به مجهول بودن علی بن یعقوب هاشمی، نمی توان به روایت اعتماد کرد.

روایت هفتم

اشاره

أخبرنا أحمـد بن محمد بن سـعيد قال: حدثنا القاسم بن محمد قال: حدثنا عبيس بن هشام، قال: حدثنا عبدالله بن جبله، عن أبيه، عن محمـد بن الصـامت، عن أبى عبـدالله عليه السـلام قـال: قلت له: «مـا من علامه بين يـدى هـذا الامر؟» فقال: «بلى». قلت: «وما هى؟» قال: «هلاك العباسى، وخروج السفيانى، وقتل النفس

ص:۴۴

الزكيه، والخسف بالبيـداء، والصوت من السـماء». فقلت: «جعلت فـداك! أخاف أن يطول هـذا الامر؟». فقال: «لا، إنما هو كنظام الخرز يتبع بعضه بعضا».(۱)

محمد بن صامت می گويد كه از امام صادق عليه السلام، در باره علائم ظهور پرسيدم. فرمود:

«از بين رفتن عباسيان، خروج سفيانى، قتل نفس زكيه، خسف بيداء و نداى آسمانى».

گفتم: «فدايت شوم! می ترسم اين امر طولانی شود». فرمود:

«نه، تمام اين امور، پشت سر هم خواهد بود».

بررسی سند

اين روايت، به دليل تعدد وكثرت متن، به بررسی سند نيازی ندارد.

دلالت روايت

از اين روايت حتمى بودن اسـتفاده نمى شود، و فقط اشاره مى كند كه قتل نفس زكيه از علائم ظهور است.البته به اين نكته نيز اشاره دارد كه علامات و امور ذكر شده، در فاصله زمانى كوتاه و پشت سرهم به وقوع مى پيوندند.

روايت هشتم

اشاره

أخبرنا على بن أحمـد البنـدنيجى قال: حدثنا عبيد الله بن موسـى العلوى، عن يعقوب بن يزيد، عن زياد بن مروان، عن عبدالله بن سنان، عن أبى عبدالله عليه السلام أنه قال:« النداء من المحتوم، والسفيانى من المحتوم، واليمانى من المحتوم، وقتل النفس

۱- غيبت نعمانى، باب ۱۴، ح۲۱، ص۲۶۹.

الزکیه من المحتوم، وکف یطلع من السماء من المحتوم». قال: «و فزعه فی شهر رمضان توقظ النائم، وتفزع الیقظان، وتخرج الفتاه من خدرها؛(۱)

عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«ندای آسمانی از حتمیات است، سفیانی از حتمیات است، یمانی از حتمیات است، قتل نفس زکیه نیز از حتمیات است و دستی که در آسمان آشکار می شود از حتمیات می باشد». و (در ادامه) فرمود: «صدای مهیبی در ماه رمضان کسانی را که خوابند بیدار کرده و همه به خود می آیند».

بررسی سند

علی بن احمد بن نصر بندنیجی

این شخص، درکتب رجال، توثیقی ندارد. وتنها سخنی که در باره او ذکر کرده اند،کلام ابن غضائری است. که او را تضعیف کرده و معتبر نمی داند. با توجه به این که صحت انتساب کتاب رجالی ابن غضائری به او ثابت نیست،نمی توان این سخن را پذیرفت و این شخص از افراد مجهول الحال محسوب می شود.(۲)

البته آیت الله نمازی بنا بر قول ابن غضائری و علامه حلی (که از قول ابن غضائری تبعیت کرده است)، این شخص را ضعیف می داند.(۳)

۱- غیبت نعمانی، باب۱۴، ص۲۶۱، ح ۱۱.
۲- ر.ک: معجم رجال الحدیث، خوئی، ج۱۱، ص ۲۵۶؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۷، ص۳۶۳.
۳- ر.ک: مستدرک علم الرجال، نمازی، ج ۵، ص ۳۰۲.

عبیدالله بن موسی العلوی

این شخص در رجال بررسی نشده وعموما نامی از او نبرده اند. علامه تستری نیز در دو مورد یادی از او می کنند ولی هیچ توضیحی پیرامون او متذکر نمی گردند.(۱)

دلالت روایت

در این روایت نیز حتمی بودن قتل نفس زکیه مطرح است.

روایت نهم

اشاره

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعید قال: حدثنی علی بن حسن، عن علی بن مهزیار، عن حماد بن عیسی، عن الحسین بن المختار، قال: حدثنی ابن أبی یعفور، قال: قال لی أبوعبدالله علیه السلام : «أمسک بیدک،هلاک الفلانی [اسم رجل من بنی العباس] وخروج السفیانی، وقتل النفس، وجیش الخسف، والصوت». قلت: «وما الصوت؟ أ هو المنادی،» فقال:« نعم؛ وبه یعرف صاحب هذا الامر» ثم قال:

« الفرج کله هلاک الفلانی [من بنی العباس]».(۲)

ابن ابی یعفور می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «با دستت بشمار: هلاک فلانی[نام مردی از بنی عباس را برد.] و خروج سفیانی و قتل نفس و فرو رفتن سپاه و صدا». پرسیدم: «مراد از

۱- ر.ک: مستدرک علم الرجال، نمازی، ج ۵، ص۱۹۶و ر.ک؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۶، ص۶۳۲ و ج ۷، ص۹۳.
۲- غیبت نعمانی، ص ۲۶۶، باب ۱۴، ح ۱۶.

صوت، نـدای آسـمانی است؟» فرمودند: «بله؛ و به واسـطه این صدا، صاحب این امر علیه السـلام معرفی می شود و سـپس ادامه داد: «گشایش، در هلاکت فلانی است».

بررسی سندی

این روایت را به دلیل کثرت نظائر آن می پذیریم و به بررسی سند نیازی نیست.

دلالت روایت

در این روایت نیز اشاره دارد که قتل نفس زکیه،از علایم ظهور است و بعید نیست که اشاره به حقیقت ظهور داشته باشد.

روایت دهم

اشاره

أخبرنـا علی بن الحسـین، قال: حـدثنا محمـد بن یحیی العطار، قال: حـدثنا محمـد بن حسان الرازی، قال: حـدثنا محمـد بن علی الکوفی، قال: حـدثنا عبـدالله ابن جبله، عن علی بن أبی حمزه، عن أبی بصـیر، عن أبی عبـدالله علیه السـلام قال: قلت له: «جعلت فـداک متی خروج القائم علیه السـلام ؟». فقال: «یا أبا محمد! إنا أهل بیت لا نوقت، وقدقال محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم : "کـذب الوقاتون"، یا أبا محمـد! إن قـدام هذا الامر خمس علامات: اولیهن النداء فی شـهر رمضان، وخروج السـفیانی، وخروج الخراسانی، وقتل النفس الزکیه، وخسف بالبیداء».(۱)

۱- غیبت نعمانی، ص۳۰۱، باب ۱۶، ح ۶.

ابو بصیر می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام، عرض کردم: «فدایت شوم!چه زمانی قائم خروج می کند؟»

فرمود: «ما اهل البیت، وقت ظهور را مشخص نمی کنیم.وپیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دروغ می گویند کسانی که برای ظهور، وقت مشخص می کنند.ای ابا محمد! همانا پیش از این امر،پنج علامت وجود دارد. نخستین آن ها ندای آسمانی در ماه رمضان است، و خروج سفیانی، و خروج خراسانی و قتل نفس زکیه وخسف (فرورفتن) بیداء».

بررسی سند

محمد بن حسان الرازی: این شخص را توثیق نکرده اند وگویا او را نمی پذیرند.

یقال النجاشی: «محمد بن حسان الرازی أبوعبدالله الزینبی (الزبیبی):

یعرف و ینکر، بین بین، یروی عن الضعفاء کثیرا... و قال ابن الغضائری: "محمد بن حسان الرازی أبوجعفر، ضعیف".

و قال الوحید ـ قدس سره ـ: «محمد بن حسان الرازی، وصفه الصدوق بخادم الرضا علیه السلام وهو فی طریقه إلی محمد بن مسلم، و یروی عنه محمد ابن أحمد بن یحیی، و لم یستثن روایته، و هو دلیل علی عدالته و یؤیده روایه الاجلهعنه، مثل محمد بن یحیی العطار، و أحمد بن إدریس، و الصفار وغیره" (إنتهی).

أقول: أما توصیف الصدوق إیاه بخادم الرضا علیه السلام فلا أصل له، و إنما ذکر روایه عن محمد بن زید الرزامی خادم الرضا علیه السلام، فی طریقه إلی محمدبن أسلم الجبلی.

و أما روایه محمد بن أحمد بن یحیی عنه، فهی و إن کانت صحیحه، إلا أنها لا تکشف عن العداله، بل غایه الامر، أنها

تکشف عن اعتماد ابن الولید علیه، و هو لایدل لا علی التوثیق و لا علی العداله.

هذا وقدذکرنا غیر مره، أن روایه الاجلاء عن شخص، لاتدل علی وثاقته، و لاحسنه. فالرجل لم تثبت وثاقته، و إن کان ضعفه لم یثبت أیضا. فإن عبارهالنجاشی لاتدل علی ضعفه فی نفسه، وتضعیف ابن الغضائری لایعتمد علیه، لان نسبه الکتاب إلیه لم تثبت.(۱)

نجاشی در باره او می گوید: یعرف و ینکر، از افراد ضعیف، بسیار نقل می کند.

ابن غضائری او را ضعیف می داند و وحید بهبهانی(ره) می گوید: شیخ صدوق او را خادم امام رضا علیه السلام می داند و در طریق شیخ صدوق قرار دارد.محمد بن احمد بن یحیی از او روایت نقل می کند؛ درحالی که او را از میان کسانی که محمد بن احمد از آن ها نقل می کند، استثنا نکرده اند.و این مطلب بر عدالت او دلالت دارد. نقل بزرگانی همچون محمد بن یحیی العطار،احمد بن ادریس، صفار و...از او، این مطلب را تأیید می کند.(پایان کلام وحید).

می گویم: این که صدوق او را خادم الرضا علیه السلام دانسته، چنین نیست و صدوق، او را به این نام نخوانده است.

نقل محمد بن احمد بن یحیی از او ثابت است؛ اما این مطلب تنها دلالت دارد که ابن ولید بر او اعتماد کرده است، و اعتماد ابن ولید، دلیل وثاقت او نیست.

روایت اجلا از این شخص نیز دلالت بر وثاقت او ندارد.از طرفی عبارت نجاشی دلیلی بر ضعف او نبوده و چون به کتاب

۱- معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۱۵، ص ۱۹۰.

ابن غضائری اعتماد نداریم،تضعیف ابن غضائری نیز قابل قبول نیست.

در نهایت، این شخص توثیقی ندارد؛ اگر چه ضعفش نیز اثبات نشده است.

در باره معنای «یعرف و ینکر» که نجاشی در باره او به کار برده، معانی مختلفی مطرح شده است. تقریباً مجموع این نظرات در معجم مصطلحات الرجال و الدرایه، چنین آمده است:

المراد أنه یؤخذ به تاره و یرد أخری،او أن من الناس من یأخذ به ومنهم من یرده و ذلک إما لضعفه أو لضعف حدیثه.

و ربما قالوا فی الراوی نفسه: إنه یعرف وینکر.

(عده الرجال نهایه الدرایه)

فی دلالته علی الجرح تأمل.

(الوجیزه)

لیس من أسباب الجرح وضعف الحدیث علی رویه المتأخرین.نعم هو من أسباب المرجوحیه المعتبره فی مقامها.

(فوائد الوحید)

لیس بظاهر فی القدح؛اذ لامنافاه بینه وبین العداله،لکن تصلح للترجیح.

(عده الرجال)

لادلاله فیها علی القدح فی العداله،بل الظاهر من التقیید عدمه.ولعله لذا أو غیره لم یذهب ذاهب إلی إفادتها القدح فی العداله.

(توضیح المقال)

لاظهور له بالقدح.

ص:۵۱

(نهایه الدرایه)

لاشبهه فی إفادته الذم فی حدیث الراوی،وفی دلالته علی القدح فی العداله خلاف.

(مقباس الهدایه)(۱)

مجموع سخنان فوق به این نکته اشاره دارد که این لفظ دلالت بر مذمتِ شخص راوی نداشته و از اسباب جرح به شمار نمی آید.

در پایان باید گفت، اگر روایت اجلاء از او اثبات شود، او را قبول می کنیم در غیر این صورت، نمی پذیریم.

محمد بن علی الکوفی

توثیقی برای این شخص نیافتیم و حتی می توان او را مجهول دانست.

آیت الله خوئی، تنها به ذکر روایات نقل شده از او می پردازد، و هیچ سخنی در باره او بیان نمی فرماید و در پایان بحث به این نکته اشاره می کند که:

أقول الظاهر أن هذا غیر محمد بن علی، المکنی بابی سمینه؛(۲)

ظاهر این است که این شخص، غیر از محمد بن علی متصف به لقب ابو سمینه می باشد.

علامه تستری نیز تنها به ذکر این جمله در باره او بسنده می کند:

۱- معجم مصطلحات الرجال و الدرایه، محمد رضا جدیدی نژاد، ص۱۹۶.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۵۴.

روی عنه احمد البرقی فی المشیخه فی هارون بن خارجه وفی فهرست الشیخ عیسی بن عبدالله العلوی العمری؛(۱)

همچنین میان رجال افرادی دیگر هستند که نامشان محمد بن علی است و به کوفه منسوب بوده اند. این مطلب، باعث اشتراک میان این افراد می شود، و با توجه به عدم امکان تشخیص آن ها، نمی توان محمد بن علی کوفی را معتبر دانست.

دلالت روایت

این روایت نیز اشاره دارد که قتل نفس زکیه از نشانه های ظهور بوده و از نشانه های حتمی است. و ندای آسمانی در ماه مبارک رمضان قبل از آن می باشد.(۲)

۱- قاموس الرجال، تستری، ج ۹، ص۴۵۹.

۲- تحقیق روایت دهم: محمد بن احمد بن یحیی را ثقه دانسته اند؛ ولی ابن ولید، روایت او از برخی راویان را قبول ندارد که در کتب رجال به این صورت آمده است: کان ثقه فی الحدیث. إلا أن أصحابنا قالوا کان یروی عن الضعفاء ویعتمد المراسیل ولایبالی عمن أخذ وما علیه فی نفسه مطعن فی شیء وکان محمد بن الحسن بن الولید یستثنی من روایه محمد بن أحمد بن یحیی ما رواه عن محمد بن موسی الهمدانی، أو ما رواه عن رجل، أو یقول بعض أصحابنا، أو عن محمد بن یحیی المعاذی، أو عن أبی عبدالله الرازی الجامورانی، أو عن أبی عبدالله السیاری، أو عن یوسف بن السخت، أو عن وهب بن منبه، أو عن أبی علی النیشابوری (النیسابوری) أو عن أبی یحیی الواسطی، أو عن محمد بن علی أبی سمینه، أو یقول فی حدیث، أو کتاب ولم أروه، أو عن سهل بن زیاد الآدمی، أو عن محمد بن عیسی بن عبید بإسناد منقطع، أو عن أحمد بن هلال، أو محمد بن علی الهمدانی، أو عبد الله بن محمد الشامی، أو عبد الله بن أحمد الرازی، أو أحمد بن الحسین بن سعید، أو أحمد بن بشیر الرقی أو عن محمد بن هارون، أو عن ممویه بن معروف، أو عن محمد بن عبد الله بن مهران، أو ما ینفرد (یتفرد) به الحسن بن الحسین اللؤلؤی وما یرویه عن جعفر بن محمد بن مالک، أو یوسف بن الحارث، أو عبدالله بن محمد الدمشقی. قال أبو العباس بن نوح وقد أصاب شیخنا أبو جعفر محمد بن الحسن بن الولید فی ذلک کله وتبعه أبو جعفر بن بابویه رحمه الله علی ذلک إلا فی محمد بن عیسی بن عبید فلاأدری ما رابه فیه، لأنه کان علی ظاهر العداله والثقه؛ او ثقه است؛ ولی از راویان ضعیف نقل می کند و به روایات مرسل اعتماد می نماید. جناب ابن ولید، روایات او از چنین افراد یا با چنین الفاظی را، قبول نکرده است؛ مانند: «محمد بن موسی همدانی» یابگوید «از کسی»، یا بگوید «بعضی از اصحاب ما»، و... ابوالعباس بن نوح گفت: محمد بن حسن بن ولید در این استثنا راه درستی را پیموده است، مگر در باره محمد بن عیسی بن عبید که نمی دانم منشأ شک درباره او چه بوده است؛ زیرا او انسانی بود که عدالت و وثاقتش ظاهر و آشکار بود. جناب ابوجعفر ابن بابویه (شیخ صدوق) نیز از ابن ولید در این استثنا پیروی کرده است. (ر.ک. رجال نجاشی، ص ۳۴۸) بنابر این سخن نجاشی، تعدادی از علما به این اعتقاد رسیده اند که اگر محمد بن احمد از کسی روایت نقل نمود و ابن ولید آن را استثنا نکرده بود، آن شخص معتبر است و تضعیف نمی شود. در نتیجه با توجه به عدم استثناء «محمدبن حسان رازی» توسط ابن ولید، این شخص معتبر و ثقه می باشد. این نظر را آیت الله خوئی نمی پذیرند و از این رو سخن وحید بهبهانی را رد کرده است. برای تفصیل بحث ر.ک: پژوهشی در

علم رجال، اکبر ترابی شهرضائی، ص۳۲۹. مراد از «یعرف وینکر» المراد بذلک أنه یروی ما لاتقبله العقول العادیه المتعارفه و هذا لاینافی الوثاقه؛ روایاتی نقل کرده است که در نگاه اول با عقل مردم عادی،درک نمی شود. و این مطلب، بر ضعف دلالت ندارد. (معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص۷۳ ذیل نام سعد بن طریف). آیت الله سبحانی پس از ذکر این مطلب که تضعیف راوی در عمل، از دو جنبه بحث می شود و یکی از جوانب این است که حدیث او را ضعیف شمرده باشند و الفاظی مانند «یعرف وینکر» را برای احادیث او به کار ببرند، این سؤال را مطرح می کند: «آیا این الفاظ، قدح و ضرری در عدالت وارد می کنند؟» سپس چنین جوابی از وحید بهبهانی نقل می کند: «این الفاظ و مانند آن، در قدح عدالت ظهور ندارند.» با توجه به ا۰ین که آیت الله سبحانی جواب وحید بهبهانی را برای سوال خود برگزیده است، می توان نتیجه گرفت که نظرش همان جواب وحید بهبهانی است و عبارت «یعرف و ینکر» را برای راوی قدح نمی دانند. (کلیات فی علم الرجال، جعفر سبحانی، ص۴۳۵). استاد اکبر ترابی، این واژه را از الفاظ ذم و قدح می داند. (پژوهشی در علم رجال، اکبر ترابی شهرضائی، ص۴۵۶). در مجموع، با توجه به نظر بیشتر علما نمی توان این واژه را تضعیف راوی فرض کرد، به ویژه با توجه به تعریفی که آیت الله خوئی از این لفظ دارند. در پایان، نگارنده اعتقاد دارد با توجه به این که در باره محمد بن حسان رازی تضعیفی وارد نشده است، ازطرفی توسط ابن ولید (با آن جلالت و تخصصش در شناخت راوی)، استثنا نگردیده است، می توان به روایات او اعتنا کرد. البته این روایت را نمی توان به دلیل وجود محمد بن علی کوفی پذیرفت.

روایت یازدهم

اشاره

حدثنا صفوان بن یحیی (رضی الله عنه)قال:حدثنا محمد بن حمران،قال،قال الصادق علیه السلام : إن القائم منا منصور بالرعب، مؤید بالنصر، تطوی له الأرض،وتظهر له الکنوز کلها، ویظهر الله تعالی به دینه علی الدین کله ولوکره المشرکون، ویبلغ سلطانه المشرق والمغرب، ولایبقی فی الارض خراب إلا عمر، وینزل روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فیصلی خلفه» قال ابن حمران قیل له: «یا ابن رسول الله! متی یخرج قائمکم ؟»

قال:.....وخروج السفیانی من الشام، والیمانی من الیمن، وخسف بالبیداء، وقتل غلام من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بین الرکن والمقام اسمه محمد بن الحسن ولقبه النفس الزکیه، وجاءت صیحه من السماء بأن الحق مع علی وشیعته، فعند ذلک خروج قائمنا علیه السلام ؛(۱)

محمد بن حمران می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا قیام کننده از ما،همیشه پیروز است و با یاری الهی نصرت می یابد. زمین برای او تمام دارایی اش را ظاهر می کند،وخداوند دینش را بر همه ادیان دیگر برتری می دهد، اگر چه مشرکان نخواهند. و سلطنتش تمام شرق و غرب را خواهد گرفت. هیچ زمین ویران شده ای نیست، مگراین که آباد می شود عیسی بن مریم پشت سر او به نماز می ایستد».

۱- مختصر اثبات الرجعه، ح ۱۸.

ابن حمران گفت:از ایشان پرسیدند: «چه زمانی قائم شما خروج می کند؟».

فرمود: «... زمانی که خروج سفیانی از شام رخ دهد، و یمانی از یمن خارج شود، و فرو رفتن زمین اتفاق افتد، و جوانی از آل محمّد بین رکن و مقام در مکه کشته که اسم او محمد بن حسن و لقبش نفس زکیه می باشد، و ندائی از آسمان بیاید که حق با علی و شیعیانش است. این هنگام، قائم خروج خواهد کرد».

بررسی سند

این روایت را از کتاب الغیبه، تالیف فضل بن شاذان نقل کرده اند و در مختصر اثبات الرجعه نیز آمده است؛ اما کتاب الغیبه در اختیار ما نیست و مشخص نیست افراد ناقل این عبارت از فضل،از چه منبعی بهره برده اند. همچنین کتاب مختصر اثبات الرجعه نیز معتبر نیست و نمی توان بدان استناد کرد؛ چرا که طریق به این کتاب مخدوش است.

دلالت روایت

این روایت تصریح دارد که قتل نفس زکیه از نشانه های ظهور بوده و این شخص بین رکن و مقام نیز کشته می شود. همچنین به نام و لقب او نیز تصریح دارد._ (۱)_

۱- تحقیق روایت یازدهم: این کتاب گزیده ای از کتاب اثبات الرجعه ابن شاذان می باشدکه به نام منتخب اثبات الرجعه نیز خوانده می شود. ر.ک: الذریعه،آقا بزرگ طهرانی،ج۱، ص۹۳). همچنین باید توجه داشت که اثبات الرجعه، غیر از کتاب الغیبه است که آن هم از دیگر تألیفات فضل بن شاذان می باشد. (ر.ک: الذریعه،آقا بزرگ طهرانی،ج ۱۶، ص۷۸). این کتاب، طریق مشخصی ندارد، و نمی دانیم در نقل این کتاب چه افرادی قرار دارند شیخ حر عاملی (ره) طریق صحیحی به این کتاب ندارد، و بیان می کند: «این کتاب، آن چیزی است که ما یافتیم {وجاده} و به خط بعض فضلاء از رساله اثبات الرجعه، فضل بن شاذان، نقل شده است.» همان گونه که می بینیم، طریق شیخ حر به این کتاب مشخص نیست. (ر.ک: الذریعه،آقا بزرگ طهرانی،ج ۲۲، ص۳۶۷). این روایت در کمال الدین، با سندی دیگر ذکر شده است، که با توجه به اعتبار کمال الدین، در صورت صحیح بودن سند، می توان روایت را پذیرفت. روایت چنین است: حدثنا محمد بن محمد بن عصام رضی الله عنه قال: حدثنا محمدبن یعقوب الکلینی قال: حدثنا القاسم بن العلاء قال: حدثنی إسماعیل بن علی القزوینی قال: حدثنی علی بن إسماعیل، عن عاصم بن حمید الحناط، عن محمد بن مسلم الثقفی قال: سمعت أبا جعفر محمدبن علی الباقر علیه السلام یقول: «القائم منا منصور بالرعب، مؤید بالنصر تطوی له الأرض وتظهر له الکنوز، یبلغ سلطانه المشرق والمغرب، ویظهر الله عزوجل به دینه علی الدین ولوکره المشرکون، فلایبقی فی الأرض خراب إلا قدعمر، و ینزل روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فیصلی خلفه» قال: قلت(۱): «یاابن رسول الله! متی یخرج قائمکم؟» قال:«... وخروج السفیانی من الشام، والیمانی من الیمن، وخسف بالبیداء، وقتل غلام من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بین الرکن والمقام، اسمه محمد بن الحسن النفس الزکیه، وجاءت صیحه من السماء بأن الحق فیه وفی شیعته، فعند ذلک خروج قائما...». (کمال الدین، ج۲، ص۳۳۱، باب احادیث امام باقر علیه

السلام ح ۱۶). تقریبا می توان گفت متن روایت فضل بن شاذان و صدوق، یکی است و تنها در سند اختلاف دارند. اما در سند شیخ صدوق (ره) افرادی مجهول هستند و نمی توان به این روایت اعتنا کرد. محمد بن محمد بن عصام در کتب رجالی، در باره او تنها به این مطلب اشاره کرده اند که او از مشایخ صدوق است و صدوق برای او پسوند «رضی الله عنه» را آورده است. البته از نظر نگارنده این سخن بر مدح و اعتبار دلالت دارد. «من مشایخ الصدوق، ترضی علیه فی المشیخه فی طریقه إلی محمد بن یعقوب الکلینی» (معجم رجال الحدیث، خو٠ئی، ج ۱۷، ص۱۹۹ همچنین ر.ک: قاموس الرجال، تستری، ج ۹، ص۵۴۹). محمد بن یعقوب کلینی در وثاقت و جلالت او شکی نیست. قاسم بن علاء این شخص از وکلای امام عصر علیه السلام و همچنین از مشایخ شیخ کلینی (ره) می باشد. مرحوم کلینی هنگام بردن نام او از واژه «رحمه الله» استفاده کرده است نیز در کتاب غیبت طوسی، روایتی آمده است که بر جلالت و مدح او دلالت دارد. (ر. ك: الغیبه، طوسی، ص۳۱۰ باب التوقیعات الوارده من جهته علیه السلام ش۲۶۳). برای شرح حال این شخص، ر.ک: معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۱۴، ص۳۲؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۸، ص۴۸۱. اسماعیل بن علی القزوینی از این شخص، نامی در کتب رجالی نیامده است. علی بن اسماعیل از این شخص نیز نامی برده نشده است. بهتر است بگوییم به دلیل اشتراک نام و عدم امکان تمییز در باره او توقف می کنیم. عاصم بن حمید و محمد بن مسلم نیز ثقه هستند. در نهایت با توجه به این که دو تن از افراد موجود در سند را نتوانستیم توثیق کنیم،نمی توان به سند روایت اعتنا نمود.

روایت دوازدهم

اشاره

(أخبرنا أحمد بن محمد بن سعید قال: حدثنی علی بن الحسن، عن علی ابن مهزیار، عن حماد بن عیسی، عن الحسین بن المختار، عن عبدالرحمن بن سیابه عن عمران بن میثم، عن عبایه بن ربعی الاسدی قال: " دخلت علی أمیرالمؤمنین علی علیه السلام وأنا خامس خمسه وأصغر القوم سنا، فسمعته یقول: «حدثنی أخی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أنه قال: إنی خاتم ألف نبی وإنک خاتم ألف وصی..... ألا ـ اخبرکم بآخر ملک بنی فلان؟» قلنا: «بلی؛ یا أمیرالمؤمنین». قال: «قتل نفس حرام فی یوم حرام، فی بلد حرام عن قوم من قریش، والذی فلق الحبه، وبرأ النسمه ما لهم ملک بعده غیر خمس عشره لیله». قلنا: «هل قبل هذا أو بعده من شئ؟» فقال: «صیحه فی شهر رمضان تفزع الیقظان، وتوقظ النائم، وتخرج الفتاه من خدرها».(۱)

عبایه بن ربعی گفت: خدمت امیر المومنین علی علیه السلام رسیدم؛ در حالی که کوچکتر از دیگران بودم. پس از او شنیدم که فرمود: «برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، برای من نقل نمود: «همانا من آخرین پیامبران هستم، و تو آخرین وصی هستی» سپس علی علیه السلام فرمود: «آیا شما را به هلاکت ملک فلان خبر ندهم؟» گفتیم: «بله؛ یا امیرالمومنین!» فرمود: «کشتن شخصی بی گناه از قوم قریش

ص:۶۰

۱- غیبت نعمانی، ص۲۶۷، باب ۱۴، ح ۱۷.

که ریختن خونش حرام است، در روزی که قتل حرام است، و در شهری که ریختن خون در آن حرام است. قسم به خدا برای این حاکمان، پس از این قتل، بیش از پانزده شب باقی نخواهد ماند». پرسیدیم: «آیا قبل یا بعد از این واقعه، رویداد دیگری نیز هست؟» فرمود: «صدایی مهیب در ماه رمضان که خواب را از چشم همه می رباید».)

بررسی سند

عبایه بن ربعی

این شخص، توثیق صریحی ندارد و آیت الله خوئی در باره او به این چند جمله بسنده کرده است.

(من أصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام، رجال الشیخ، کذا حکاه المیرزا، والسید التفریشی، والمولی عنایه الله القهبائی، عن رجال الشیخ، و لکنه لایوجد فی المطبوع منه. وعده البرقی من خواص أصحاب علی علیه السلام، من مضر. وعده الشیخ فی رجاله من أصحاب الحسن علیه السلام، قائلا: عبایه ابن عمرو بن ربعی فی نسخه وفی نسخه أخری: عبایه بن ربعی؛(1)

از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام است. (کتاب رجال شیخ). این مطلب را میرزا، سید تفرشی و قهبائی، از رجال شیخ نقل می کنند که البته در نسخه چاپ شده از رجال شیخ یافت نشد. برقی او را از یاران خاص حضرت علیه السلام و از قبیله مضر می داند.

و شیخ طوسی او را از یاران امام حسن مجتبی علیه السلام نیز دانسته و نامش را بدین صورت آورده است: عبایه بن عمرو بن ربعی،

۱- معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۹، ص۲۵۲.

و در برخی نسخ آمده است: عبایه بن ربعی.)

در کتب اهل سنت نیز از او چنین یاد می کنند:

(عبایه بن ربعی: عن علی وعنه موسی بن طریف کلاهما من غلات الشیعه،له عن علی «أنا قسیم النار»(۱)

عبایه بن ربعی از علی علیه السلام نقل کرده است که: «من[علی] تقسیم کننده آتش جهنم هستم». موسی بن طریف نیز از او نقل روایت کرده است. و عبایه و موسی بن طریف از غالیان محسوب می شوند.

در مجموع، با توجه به سخن برقی که او ا از خواص یاران حضرت علی علیه السلام می داند و با توجه به روایات او که بیشتر آن ها در فضل علی علیه السلام می باشد _ به گونه ای که مخالفان شیعه، او را غالی نامیده اند و تحمل روایات او را ندارند _ او را مقبول می دانیم.

دلالت روایت

این روایت، تصریحی به نام نفس زکیه ندارد؛ اما با توجه به قرائن موجود در خبر، می توان این روایت را بر نفس زکیه تطبیق داد.

قرائن عبارتند از:

۱. امام علیه السلام این جا نفسی را مطرح می کند که ریختن خونش حرام است و در باره نفس زکیه به این مطلب اشاره کردیم.

۲. این شخص در شهری کشته می شود که قتل در آن، حرام است،و

۱- لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ج ۳، ص ۳۰۰، من اسمه عبایه .

این مطلب را نیز در باره نفس زکیه متذکر شدیم.

۳. فاصله میان قیام حضرت مهدی علیه السلام و کشته شدن این جوان قریشی،پانزده روز گفته شده است که این مطلب در باره نفس زکیه در برخی از روایات بیان شد.__ (۱)

ص:۶۳

۱- تحقیق روایت دوازدهم: از این شخص در کتب اهل سنت با تعابیر مختلفی یاد می کنند. عبایه بن ربعی الاسدی، روی عن عمر و علی بن ابی طالب وکان قلیل الحدیث، رحمت الله علیه وبرکاته عبایه بن ربعی از علی علیه السلام روایت نقل کرده است و روایات زیادی از او نقل نگردیده است. رحمت خدا بر او باد. (الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۶، ص۱۲۷). میزان الاعتدال همان سخن لسان المیزان را دارد. (ر.ک: میزان الاعتدال، ذهبی، ج۲، ص۳۸۷، ش۴۱۸۸). عبایه بن ربعی الاسدی، روی عنه موسی بن طریف، کلاهما غالیان ملحدان. عبایه بن ربعی و موسی بن طریف از غلو کنندگان و بی دینان هستند. (الضعفاء الکبیر، عقیلی،ج۷ص۱۰۴). ابن حبان او را از ثقات آورده است (ر.ک: الثقات، ابن حبان،ج۵ص ۲۸۱ باب العین). البته شیخ صدوق (ره) در کتاب معانی الأخبار روایتی از عبایه درباره رجعت علی علیه السلام نقل می کند، که علی علیه السلام در آن روایت رجعت خود را رد کرده اند. سپس شیخ صدوق (ره) در توجیه این مطلب تقیه حضرت علی علیه السلام از عبایه را دلیل انکار ذکر می کنند. که به گمان نگارنده چه بسا فضای حاکم بر جلسه چنین اقتضایی داشته است، نه اینکه حضرت علیه السلام از عبایه تقیه کرده اند. اگرچه حتی تقیه از عبایه دلیل بر مذمت او و عدم وثاقتش نیست. ر.ک: معانی الاخبار، ص۴۰۷، بحارالانوار، ج۵۳، ص۶۰. دیگر راویان این خبر، همگی به وثاقتشان تصریح شده است، مگر عبدالرحمن بن سیابه که تصریحی بر وثاقتش نداریم، ونظر علما در باره اش مختلف است. آیت الله خوئی روایاتی را از او نقل می کند؛ اما دلیل خود بر وثاقت را وجود این شخص در اسناد کامل الزیارات می دانند، که پیش تر بیان شد آیت الله خوئی از این مبنا بازگشت. در نهایت باید قائل به توقف آیت الله خوئی در باره او شویم. (ر.ک: معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۹، ص۳۳۲). علامه تستری پس از نقل کلام مرحوم مامقانی (ره)، که بنابر روایاتی وثاقت این شخص را برداشت کرده است، دلایل او را نقد نموده و به ضعف تصریح می کند: (قال [مامقانی]:... و روی الکشی ایضا عن ابراهیم بن محمد بن العباس الجبلی عن احمد بن ادریس عن محمد بن احمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابن ابی عمیر عن عبدالرحمن بن سیابه، قال: دفع الی ابوعبدالله علیه السلام ألف دینار وأمرنی أن أقسمها فی عیالات من أصیب مع عمه زید؛ فقسمتها، فأصاب عیال عبدالله بن زبیر الرسان دنانیر. و تسلیمه ألف إلیه یدل علی وثوقه به، فیکون ثقه ویؤیده ما رواه الکافی عنه، قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام «جعلت فداک! ان الناس یقولون: إن النجوم لایحل النظر فیها، وهی تعجبنی، فإن کانت تضر بدینی فلا حاجه لی فی شیء یضر بدینی، وان کانت لاتضر بدینی فوالله إنی لأشتهیها وأشتهی النظر فیها» فقال علیه السلام : «لیس کما یقولون،ولایضر بدینک». و أما ما فی دین الفقیه «عن الحسن بن خنیس،قال قلت لابی عبدالله علیه السلام : أن لعبدالرحمن بن سیابه دینا علی رجل و قدمات، فکلمناه أن یحلله فأبی؛ قال: ویحه! أما یعلم أن له بکل درهم عشره، و إن لم یحلله فإنما له درهم بدرهم» فلایدل علی ذمه. و أما خبر ابن سنان، قال: «سأل عبدالرحمن بن سیابه ابن أبی لیلی عن حکم ما إذا أوصی بجزء ماله» فلایدل علی ذمه، لإجماله». مامقانی می گوید: کشی روایتی از عبدالرحمن بن سیابه نقل می کند که: امام صادق علیه السلام هزار دینار به من داد، و امر فرمود، آن ها

را بین همسران افرادی که با عمویشان زید در نبرد برضد دشمنان به شهادت رسیده اند، تقسیم کنم. این روایت بر اعتماد امام علیه السلام بر او دلالت دارد، و از نظر ما این شخص ثقه می باشد. و این مطلب را روایتی که کتاب کافی آن را نقل کرده است، تأیید می کند. در این کتاب آمده است: عبدالرحمن بن سیابه گوید:خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: «فدایت شوم!مردم می گویند،نظر کردن در ستارگان اشکال دارد. اگر این مطلب صحیح باشد و به دین من ضرری می رساند، بیان فرمایید که این عمل را رها کنم؟» حضرت در جواب فرمودند: «آن گونه که مردم می گویند؛ نیست و به دینت ضرری نمی زند». اما آن روایتی که در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که: حسن بن خنیس می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: «همانا عبدالرحمن بن سیابه دینی بر گردن کسی داشت و آن مرد، امروز مرده است. ما از عبدالرحمن در خواست کردیم این شخص را ببخشد؛ اما او چنین نکرد». امام علیه السلام فرمود: «خدا او را ببخشاید و رحمت کند! آیا نمی داند که اگر گذشت کند، خداوند به ازای هر درهم ده درهم، به او خواهد داد و اگر نبخشد و مال طلب کند، تنها برابر درهم، درهمی دریافت کرده است؟» این مطلب دلالت بر مذمت او ندارد. خبر ابن سنان نیز که پرسش عبدالرحمن بن سیابه را از ابن ابی لیلی بیان می کند، به دلیل اجمال آن، بر مذمت دلالت نمی کند. (قاموس الرجال، تستری ۰، ج۶، ص۱۱۴). مطالب فوق، سخنان و ادله مرحوم مامقانی (ره) بود که اکنون نقد آن را از علامه تستری می آوریم. وی در رد سخنان مامقانی (ره) به روایتی موجود در رجال کشی اشاره می کنند که در مذمت عبدالرحمن سیابه بوده و چنین است: وروی الکشی عن احمد بن منصور،عن احمد بن الفضل الخزاعی،عن محمد بن زیاد عن علی بن عطیه صاحب الطعام قال: کتب عبدالرحمن بن سیابه الی ابی عبدالله علیه السلام « قدکنت احذرک اسماعیل. حانیک من یحنی علیک وقد تعدی الصحاح مبارک الجرب» فکتب ابو عبدالله علیه السلام «قول الله اصدق «لاتزر وازره وزر أخری» والله ماعلمت و لاامرت ولارضیت». علامه تستری سپس چنین می فرماید: «عجیب است او، در باره خبر کشی که بر مذمت او دلالت دارد و او در این روایت به امام علیه السلام اعتراض نموده وجسارت کرده است،هیچ سخنی نمی گوید و آن را مسکوت گذاشته است. کشی نیز این را در بیان حال عبدالرحمن بن سیابه آورده و مفهوم کلام کشی این است که این شخص را مذموم می داند. وخبر کشی در اطمینان امام علیه السلام و سپردن هزار دینار به او،در نسخه ای از کتاب به جای عبدالرحمن نام عبدالله بن سیابه را برده است،به علاوه این که این روایت چه دلالتی بر مدح این شخص دارد؟! آیا امام علیه السلام او را شاهد بر طلاق گرفته تا بر وثاقت دلالت کند؟ امام علیه السلام تنها بر او، در رساندن پول اطمینان کرده است و این دلیلی بر وثاقتش در کلام نیست. و چه بسا برخی مخالفان بگویند: در ارجاع دادن پول به او، زیدی بودن این شخص برداشت می شود. روایتی هم که به عنوان مؤید استفاده شد، بوی تقیه می دهد؛ به علاوه این که در بسیاری از روایات، مذمت نظر در ستارگان وارد شده است. روایت فقیه نیز خالی از مذمت این شخص نیست؛ همان گونه که روایت ابن سنان، مجمل نبوده و بر امامی نبودنش دلالت دارد؛ پس در آن خبر، ابتدا عبدالرحمن بن سیابه نزد ابن ابی لیلی می رود، تا در باره حکمی فقهی، از او بپرسد و سپس خدمت امام علیه السلام می رسد. این عمل او دلالت دارد که او قصد داشته است بنا بر نظر ابن ابی لیلی عمل کند؛ اما پس از این که جوابی از او دریافت نکرد و ابن ابی لیلی نتوانست به او پاسخ دهد، به سراغ امام علیه السلام رفته است. در نهایت، این شخص، مذموم است.) (ر.ک: قاموس الرجال، تستری ۰، ج۶، ص۱۱۶،۱۱۵). در جواب به علامه تستری باید چند مورد را متذکر شد: الف. روایتی را که او از کشی و بنا بر نقل علی بن عطیه آورده و بر آن استدلال فرموده است که این روایت، بر مذمت عبدالرحمن بن سیابه دلالت دارد، ضعیف است و دلیل ضعف آن، حضور احمد بن منصور و احمد بن فضل خزاعی است؛ پس عدم توجه به این روایت توسط مرحوم مامقانی (ره) بدون دلیل نبوده است. (ر.ک: معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۹، ص۳۳۲). ب. روایت من لایحضره

الفقیه نیز بر ذم او دلالت نـدارد و تنهـا بیـان می کنـد که او در انجـام یک کار بهتر، کم کاری نموده است. طلب حق در هیچ یک از روایات اسـلامی، دلیل بر مـذمت نیست. اتفاقا این روایت، اعتبار او نزد امام علیه السـلام را می رساند و گویی امام علیه السـلام به دلیل مقام او، از او انتظار داشـته است که حتی گذشت از حق را (که کاری بهتر است) انجام دهد.شاهد بر این مدعا را می تـوان اسـتفاده از واژه «ویحـک» دانسـت کـه ایـن واژه در کتب لغت بر ترحم دلالـت دارد، نه تقبیـح. ابن منظـور مراد از «ویحک» را میان اهل لغت، چنین نقل می کنـد: ویـح: کلمه تقال رحمةً، و کـذلک ویحما،... اللیث: ویـح یقال إنها رحمه لمن تنزل به بلیه. و ویحٌ: کلمه ترحم وتوجع، و قـدیقال بمعنی المـدح و العجب... الجوهری: ویـح کلمه رحمه، وویل کلمه عـذا؛ و قیل: هما بمعنی واحـد... الأصـمعی: الویل قبوح، والویـح ترحم... أبوزیـد: الویل هلکه، و الویل قبوح... الأزهری: و قـدقال أکثر أهـل اللغه إن الویل کلمه تقال لکل من وقع فی هلکه وعـذاب، و الفرق بین ویـح و ویل أن ویلا تقال لمن وقع فی هلکه أو بلیه لایترحم علیه، و ویـح تقال لکل من وقع فی بلیه یرحم ویـدعی له بالتخلص منها،ألا تری أن الویل فی القرآن لمستحقی العذاب بجرائمهم... و أمـا ویـح فـإن النبی، قالهـا لعمـار الفاضل کأنه أعلم مایبتلی به من القتل، فتوجع له وترحم علیه؛... در این جا فقط ترجمه کلام «ازهری» را که وجه جمعی میان نظرات است را ذکر می کنیم. (بیشتر اهل لغت بر این عقیده هستند که کلمه ویل برای کسـی به کـار می رود که در هلاکت افتاده و عـذابی بر او فرود آمـده است و تفاوت آن با ویـح در این است که « ویل» برای کسـی است که برای نجـاتش دعـا نمی کنیم و بر او رحم نمی نمائیم؛ اما «ویـح» در باره کسـی است که بلایی بر او نازل شـده؛ اما برای او دعا می کنیم که خـدا او را نجات دهد. همان گونه که می بینید، در آیات قرآن «ویل» برای کسانی است که گنهکار هستند؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «ویح» را در مورد عمار یاسر به کار می برد، گویی اعلام می کند که او توسط دشـمنانش چگونه کشته می شود؛ پس بر او ترحم می کند. (لسان العرب، ابن منظور، ج۲، ص ۶۳۸). ج. روایتی که بیان می کنـد او نزد ابن ابی لیلی رفته است، بر ذم او دلالت نـدارد؛ چرا که احتمال می رود او برای اثبات عدم توانایی ابن ابی لیلی و آگاه کردن اطرافیان از علم امام علیه السـلام سؤالی فقهی از ابن ابی لیلی پرسـیده و پس از ناتوانی او و از پاسـخ و گرفتن جواب از امام علیه السـلام، برتری امام علیه السـلام بر همگان مشخص گردد. این مطلب با توجه به اعتقاد او به امام علیه السلام و حـتی کسب اجـازه او برای حـج رفتن تاییـد می شـود. که او مرجع فقهی خود را امـام صـادق علیه السـلام می دانسـته است. همچنین بدین نکته باید توجه داشت که ابن ابی لیلی، قاضی اهل سنت بوده است و مناظراتی با امام علیه السلام داشته اند). (ر. ک: بحار الانوار ج۴۷، ص۳۸۴). د. درباره خبری که می گوید، امام علیه السلام بر او اطمینان کرده است، علامه تستری انتقاد نمود که در برخی نسـخه هـا نام عبـدالله بن سـیابه به جای عبـدالرحمن آمـده است؛ در حالی که این سـخن علامه تستری قابل پذیرش نیست و در نسـخه ای که نزد علامه مجلسی بوده، همین عبارت عبدالرحمن ذکر شده است. (همگان اعتراف دارند که علامه (ره) نسـخه های بدون غلط را در اختیار داشته است). (ر.ک: بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۶، ص۱۹۴). در مجموع با توجه به این که یکی از مشایـخ الثقـات، یعنی ابن ابی عمیر، از او روایت نقـل کرده است، و این افراد نیز از غیر ثقه روایت نقـل نمی کننـد، و برابر این مطلب، ضـعفی درباره او ذکر نشـده است، و همچنین برخی روایات که از او نقل شـده، اشاره ای به مـدح او دارد و بزرگانی همچون ابن محبوب، یونس بن عبـدالرحمن و ابان بن عثمان از او نقل روایت کرده انـد، روایات او مورد قبول بوده و ثقه می باشـد. بـا وجود آن که می توان قرائن موجود در روایت را شبیه به روایات نفس زکیه دانست و با دیگر روایاتی که تـاکنون متـذکر شـده ایم همخوانی دارد، نبایـد فراموش کرد که روایت تصـریحی در این مطلب که این واقعه از نشانه های ظهور است، ندارد، مگر این که از دیگر روایات که نفس زکیه را از علائم ظهور می داند، استفاده کنیم و همچنین این فراز از روایت که می فرماید: «قبل از آن، صیحه آسـمانی خواهد بود» را، قرینه ای بر سـخن خود بگیریم. اما صحیح آن است که این

روایت تصریحی به زمان ظهور ندارد.

روایت سیزدهم

«وقال أبو محمد فی حدیث علی علیه السلام، انه قال: ان بنی أمیه لا یزالون یطعنون فی مسحل ضلاله، ولهم فی الأرض أجل ومهابه، حتی یهریقوا الدم الحرام فی الشهر الحرام، والله لکأنی أنظر الی غرنوق من قریش یتشحط فی دمه، فإذا فعلوا ذلک لم یبق لهم فی الأرض عاذر، ولم یبق لهم ملک علی وجه الأرض بعد خمس عشره لیله.

یرویه هرون بن المغیره عن عمر بن سعید عن سلمه بن کهیل عن أبی صادق عن علی علیه السلام .»(۱)

ص:۶۹

۱- غریب الحدیث، ابن قتیبه، ۰ ج۲، ص۱۳۷. همچنین ر.ک: النهایه فی غریب الاثر، ج ۲،ص۸۷۹، باب السین مع الحاء؛ اساس البلاغه، زمخشری، ج ۱، ص۲۱۱، ذیل س ح ل. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص۱۳۱. (البته غیر از ابن ابی الحدید که کلام ابن قتیبه را عینا آورده است، دیگر مصادر قسمتی از آن را نقل می کنند، و به دم الحرام اشاره نمی کنند).

«ابوجعفر[امام باقر علیه السلام] در حدیثی از علی علیه السلام فرمود: برای حکومت بنی امیه زمانی مشخص می باشد، تا زمانی که خون حرامی را در ماه حرامی بریزند، قسم به خدا گویا می بینم جوانی زیبا از قریش را که در خون خود غلطیده است، پس زمانی که این قتل را صورت دهند دیگر عذری برای آنها باقی نمانده وحکومت آنها بیش از پانزده روز دوام نمی آورد.»

ابن ابی الحدید پس از نقل این کلام، چنین می گوید:

قلت و الغرنوق القرشی الذی قتلوه ثم انقضی أمرهم عقیب قتله إبراهیم الإمام و قداختلفت الروایه فی کیفیه قتله فقیل قتل بالسیف و قیل خنق فی جراب فیه نوره».(۱)

می گویم مراد از غرنوق قرشی که او را می کشند و پس از آن حکومت بنی امیه از بین می رود، قتل ابراهیم امام است.

در چگونگی کشتن او اختلاف است؛ برخی گویند او را با شمشیر کشته اند و برخی گویند سر او را در کیسه آهک کردند و در اثر استنشاق آن، خفه شد.

برخی با توجه به قرائن موجود در روایت ـ مانندکشته شدن نفسی حرام،در ماه حرام و فاصله نبودن میان کشتن او و فروپاشی حکومت آن زمان بیش از پانزده روز ـ مراد از روایت را قتل نفس زکیه می دانند.

البته با توجه به این که کشته شدن این شخص را در دوران بنی امیه ذکر کرده اند، نمی توان این سخن را پذیرفت؛ زیرا آن دسته روایاتی که قتل نفس را بیان می کنند،کشته شدن اورا در زمان

ص:۷۰

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص۱۳۱.

عباسی ها می دانند.

در نهایت، این روایت به یک پیش گویی از حضرت علی علیه السلام اشاره دارد که ابن ابی الحدید نیز همین دلالت را فهمیده است.

مراد از ابراهیم امام، ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بوده که برادر منصور عباسی است. و از بیعت کنندگان با محمد بن عبدالله محض بوده است. در باره او گفته اند بعد از محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، امامت قوم به او رسید، و پس از او با سفاح بیعت کردند. چون ابومسلم خراسانی مردم را به بیعت با او دعوت نمود، او را به ابراهیم امام نام گذاری کردند. در نهایت، توسط مروان و در شهر حران زندانی شد، و پس از دو ماه حبس، وفات یافت.(۱)

۱- ر.ک: مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۷۳؛ الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص۱۷۷. تحقیق روایت سیزدهم: این روایت را در هیچ یک از کتب حدیثی و جوامع روایی شیعه و سنی، نیافتم. و منبع اصلی آن، همان کتاب ابن قتیبه می باشد که سندی نیز برای روایت ذکر کرده است. گویی مراد از هارون بن المغیره، «بن حکیم بجلی» می باشد. این شخص، در رجال شیعه ذکر نشده است و اما اهل سنت او را ثقه و شیعه دانسته اند. (ر.ک: تهذیب الکمال، مزی، ج ۷ص۳۸۱). عمربن سعید: این شخص در رجال شیعه نیامده و در نهایت شاید عمر بن سعید مسروق باشد که توصیفی در رجال شیعه ندارد؛ اما اهل سنت او را ثقه دانسته اند. سلمه بن کهیل: این شخص نیز در رجال شیعه توثیقی ندارد و تمام کلام را علامه تستری در باره او آورده است. نکته ای که در باره او ذکر کرده، هم زمانی فوت او با زید بن علی بن حسین است که با توجه به شهادت زید در زمان اموی ها و اشاره روایت به همین دوران، شاید بتوان مراد از روایت را، شهادت زید بن علی بن حسین دانست. (ر.ک: قاموس الرجال، تستری، ج ۵، ص۲۱۸). در نهایت با توجه به ضعف سند و عدم وجود این روایت در جوامع حدیثی شیعه و سنی،نمی توان به این روایت اعتنا نمود.

روایت چهاردهم

حدثنا ابومعاویه عن الأعمش عن عمرو بن مره عن أبی البختری عن علی (رضی الله عنه)قال:«وددت أن النفس التی یذل الله عند قتلها قریشا ویخزیها قدقتلت؛(۱)

ابو البختری از علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود:«دوست دارم نفسی را که هنگام قتلش،خداوند، قریش را ذلیل می کند،وآن ها را زمان قتل او خوار می کند».(۲)

روایت پانزدهم

اشاره

علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن محبوب، عن علی بن أبی حمزه، عن أبی بصیر قال: کنت مع أبی جعفر علیه السلام جالسا فی المسجد إذا أقبل داود بن علی و سلیمان بن خالد وأبوجعفر عبدالله بن محمد أبوالدوانیق فقعدوا ناحیه من المسجد فقیل لهم: هذا محمد بن علی جالس، فقام إلیه داود بن علی وسلیمان بن خالد وقعد

۱- الفتن، ابن حماد، ۲۷۵ باب ما یکون بعد المهدی، ش ۱۰۸۸.

۲- تحقیق روایت چهاردهم: روایت ابن حماد توسط محقق کتاب ضعیف خوانده شده و روایت را مرسل می داند، و در باره آن می گوید: اسناده ضعیف، فیه ابوالبختری، ثقه ثبت فیه تشیع قلیل، کثیر الإرسال، لم یسمع من علی (رضی الله عنه).

أبوالـدوانيق مكانه حتى سـلموا على أبى جعفر عليه السـلام ... فقال له داود بن على: «وإن ملكنا قبل ملككم؟» قال: «نعم يا داود! إن ملككم قبـل ملكنا وسـلطانكم قبل سـلطاننا». فقال له داود: «أصـلحك الله فهل له من مـده؟» فقال: «نعم يا داود! والله لايملك بنوأميه يوما إلا ملكتم مثليه ولاسنه إلا ملكتم مثليها وليتلقفها الصبيان منكم كماتلقف الصبيان الكره». فقام داود بن على من عند أبى جعفر عليه السـلام فرحا يريـد أن يخبر أباالدوانيق بذلك. فلما نهضا جميعا هو وسـليمان بن خالد ناداه أبوجعفر عليه السـلام من خلفه: «يـا سـليمان بن خالـد! لا-يزال القوم فى فسـحه من ملكهم مـالم يصـيبوا منا دما حراما - وأومأ بيـده إلى صـدره - فإذا أصابوا ذلك الدم فبطن الأرض خير لهم من ظهرها فيومئذ لايكون لهم فى الأرض ناصر ولا فى لاسماء عاذر...»(۱)

ابو بصـير گويد:همراه امام باقر عليه السـلام در مسـجد نشسته بوديم. داوود بن على،سليمان بن خالد و ابو الدوانيق، وارد مسجد شدند. داوود بن على و سـليمان بن خالد نزد امام عليه السـلام آمدند و پس از سلام، گفتند:...« همانا سلطنت ما قبل از سلطنت شما است؟» امام عليه السلام پاسخ فرمود: «بله؛ حكومت شما قبل از حكومت ما است». داوود بار ديگر پرسيد:

«آيـا براى حكومت مـا مـدتى هست؟» فرمود: بله؛ به خـدا قسم! همـان گونه كه بنى اميه حكومت كردنـد،ماننـد آن حكومت خواهيد كرد». اين هنگام، داوود خوشـحال، از نزد امام عليه السلام برخاست، تا خبر را به ابو الدوانيق بدهدكه امام عليه السلام او را از

۱- الروضه كافى، كلينى، ج ۸، ص ۲۱۰.

پشت سر صدا زده و فرمود:« ای سلیمان ! هیچ قومی حاکمیتش از بین نمی رود، تا زمانی که خونی حرام[بدون گناه]از ما نریزد، در این هنگام، امام علیه السلام به سینه خود اشاره فرمود و اگر خونی بدون گناه از ما ریخته شود،در آن زمان، درون زمین، بهتر از روی آن است،وهیچ عذری و یاری گری باقی نخواهد ماند».

بررسی سند

سند این روایت معتبر است و مشکلی ندارد.

دلالت روایت

برای اثبات نفس زکیه به این روایات مجمل نیازی نداریم و در این روایت دلالتی نیز بر نفس زکیه وجود ندارد. و شاهد ما این است که هیچ یک از شارحان کافی شریف، این نکته را بیان نکرده و روایت را بر نفس زکیه تطبیق نداده اند.

علامه مجلسی در توضیح این روایت می فرماید:

قوله علیه السلام :« ما لم تصیبوا منا دما حراما»

و المراد قتل أهل البیت علیه السلام و إن کان بالسم مجازا، و یکون قتل الأئمه علیه السلام سببا لسرعه زوال ملک کل واحد منهم فعل ذلک، أو قتل السادات الذین قتلوا فی زمان أبی جعفر الدوانیقی، و فی زمان الرشید، علی ما ذکره الصدوق فی عیون اخبار الرضا علیه السلام و کذا ما قتلوا فی الفخ من السادات.و یحتمل أن یکون إشاره

ص:۷۴

إلى قتل رجل من العلويين قتلوه مقارنا لانقضاء دولتهم؛(۱)

مراد از این قول، قتل اهل بیت علیه السلام است، و قتل این بزرگواران، دلیل بر سرعت زوال حکومت هرکسی خواهد بود که این کار راصورت دهد. یا اینکه مراد از آن _ بنا بر نقل شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا _ کشتن سادات در زمان منصور دوانیقی هارون الرشید باشد. همچنین آن ساداتی که در فخ به شهادت رساندند. نیز احتمال دارد کشته شدن یکی از علوی ها اراده شده باشد که همزمان با قتل او دولت آن ها پایان یافت.

ملا صالح مازندرانی نیز در تبیین این روایت می فرماید:

قال الأمین الإسترابادی: یمکن أن یکون المراد ما فعله هارون قتل فی لیله واحده کثیرا من السادات، ویمکن أن یکون المراد قتلهم المقتولین بفخ وهو موضع قریب مکه؛(۲)

امین استرآبادی می گوید: امکان دارد مراد از این جمله، عملکرد هارون در کشتن بسیاری از سادات و آن هم در یک شب بوده، یا مراد از آن، کشتن حاضران در نبرد فخ باشد.(۳)

روایت شانزدهم

اشاره

حدثنا رشدین عن ابن لهیعه قال حدثنی أبوزرعه عن عبد الله

۱- مرآه العقول، مجلسی،ج۲۶،ص ۱۳۰.

۲- شرح اصول کافی، ملاصالح مازندرانی، ج۱۲، ص ۲۸۰.

۳- چه بسا مراد امام علیه السلام از خون بی گناه و حرام، خودش باشد، که زمان بنی العباس به شهادت رسیدند؛ به ویژه این که امام علیه السلام هنگام بیان این مطلب، به سینه خود اشاره فرمودند.

بن زریر عن عمـار ابن یاسـر رضـی الله عنه قال: إذا قتل النفس الزکیه وأخوه یقتل بمکه ضـیعه نادی مناد من السـماء إن أمیرکم فلان وذلک المهدی الذی یملأ الأرض حقا وعدلا؛(۱)

عمار یاسـر فرمود: هنگامی که نفس زکیه کشته شد و همچنین برادرش در مکه به قتل رسید، ندایی از آسمان خواهد آمد که: همانا امیر شما فلانی است و آن مهدی است که جهان را از عدل و داد پر خواهد کرد.

بررسی سند

محقق کتاب الفتن، در پاورقی متعرض سند شده وآن را از نگاه اهل سنت ضعیف می داند:

إسناده ضعیف جدا، فیه رشدین و ابن لهیعه، کلاهما ضعیف، و ابوزرعه، عمرو بن جابر: ضعیف شیعی.(۲)

عبدالله بن زریر:

درباره این شخص در رجال شیعه، مطلبی پیدا نکردیم؛

اما میان اهل سنت برخی او را ثقه می دانند. به هرحال چه از نظر اهل سنت و چه از نگاه شیعه،این روایت مورد قبول نیست.

این روایت را در متون روایی شـیعه نیـافتیم، مگر در غیبت شـیخ طوسـی(ره)،که این روایت را بـا تفصـیلی بیشتر و چنین آورده است:

قرقاره عن نصر بن اللیث المروزی عن ابن طلحه الجحدری [کلیب بن طلحه]قال: حدثنا عبدالله بن لهیعه عن ابی زرعه

ص:۷۶

۱- الفتن، ابن حماد، ص۲۳۶، باب علامه أخری عند خروج المهدی، ش۹۳۲.

۲- ر.ک: تهذیب الکمال، مزی، ج ۴، ص۱۳۴.

[عمرو بن جابر] عن عبدالله بن رزین عن عمار بن یاسر أنه قال: إن دوله اهل بیت نبیکم فی آخر الزمان و لها أمارات...ثم یخرج المهدی علی لوائه شعیب بن صالح، واذا رأی أهل الشام قداجتمع أمرها علی ابن ابی سفیان فألحقوا بمکه، فعند ذلک تقتل النفس الزکیه وأخوه بمکه ضیعه، فینادی مناد من السماء: أیها الناس إن امیرکم فلان، و ذلک هو المهدی الذی یملأ الأرض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما و جورا؛(۱)

عمار یاسر فرمود: همانا حکومت اهل بیت علیه السلام در آخر الزمان می باشد، و برای آن علاماتی است.

سپس مهدی همراه شعیب بن صالح خروج می کند، و زمانی که می بیند اهل شام با سفیانی بیعت نموده اند به سوی مکه حرکت می کند. این هنگام، نفس زکیه و برادرش (بدون این که به قتل آن ها توجّه شود)، در مکه به قتل می رسند. پس منادی ندا می دهد:« ای مردم! همانا امیر شما فلانی است، وآن امیر مهدی علیه السلام است که دنیا را از ظلم پاک نموده و از عدل و داد پر می کند.

ابتدا به سند روایت نقل شده در غیبت طوسی می پردازیم، سپس دلالت آن را بررسی می کنیم.

قرقاره: مراد از این شخص، یعقوب بن نعیم است که مرحوم نمازی(ره) تلاش دارد او را ثقه بداند.

یعقوب بن نعیم بن عمرو بن قرقاره الکاتب أبو یوسف:

کان جلیلا فی أصحابنا،ثقه فی الحدیث بالاتفاق. روی عن

۱- غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۳، ح ۴۷۹.

الرضا علیه السلام وصنّف کتبا فی الإمامه وغیرها؛[(۱)]

یعقوب بن نعیم،فردی با عظمت میان یاران ما است. او مورد اعتماد در نقل روایات است و این مطلب را همه علما اعتقاد دارند.

آیت الله خوئی(ره)، این مطلب را نپذیرفته و دلیل علما بر وثاقت این شخص را نقل نجاشی ذکر می کند؛ اما در رد این استدلال، چنین می گوید:

أقول: الظاهر أن جمیع هؤلاء استندوا فیما ذکروه إلی نسخه ابن طاووس، وهذه الترجمه غیر موجوده فی بقیه نسخ النجاشی حتی النسخه الموجوده عندنا المصححه علی نسخه صحیحه قریبه من عصر النجاشی، والله عالم بالحال؛[(۲)]

استدلال علما در توثیق این شخص، بنا بر سخنی از نجاشی می باشد. این سخن در نسخه ای از کتاب رجال نجاشی که نزد ابن طاووس موجود بوده است، عنوان شده، در حالی که در دیگر نسخه ها، موجود نیست. حتی در نسخه ای که نزد من است و این نسخه، از کتاب تصحیح شده و نزدیک به عصر نجاشی برداشته شده است، موجود نیست.

نصر بن لیث: این شخص در کتب رجالی شیعه و سنی ذکر نگردیده و توثیقی در مورد او وارد نشده است.[(۳)]

در سند این روایت، اختلافی نیز مشاهده می شود؛ چرا که در سند ابن حماد از عبدالله بن زریر نام می برد؛ اما در نقل شیخ طوسی(ره)،

۱- مستدرک علم الرجال، نمازی، ج ۸، ص۲۷۹.

۲- معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۲۰، ص۱۴۶.

۳- مستدرک علم الرجال، نمازی، ج ۸، ص ۷۱.

عبدالله بن رزین ذکر گردیده است.

همین مقدار در عدم اعتبار روایت، کفایت می کند.

دلالت روایت

این روایت، قتل نفس زکیه را از نشانه های ظهور ذکر کرده و گویی از علائم نزدیک به قیام حضرت علیه السلام می باشد. (۱)

ص:۷۹

۱- تحقیق روایت شانزدهم: این سخن استاد طبسی را نمی توان پذیرفت چرا که با توجه به کتب رجال، نام قرقاره، یعقوب بن نعیم نیست؛ و در همه کتب رجال، نام او را چنین آورده اند: «یعقوب بن نعیم بن عمرو بن قرقاره » ؛ یعنی قرقاره جد اوست، نه این که همان شخص باشد. تنها کسی که در بیان نام او، قرقاره را به عنوان جدش ذکر نکرده است، علامه حلّی در خلاصه الاقوال، می باشد. البته با توجه به نقل تمام رجالیان از قرقاره به عنوان جد یعقوب، و همچنین با توجه به این مطلب که علامه حلّی در کتاب دیگرش با نام ایضاح الشتباه، قرقاره را به عنوان جدّ یعقوب گرفته است، مطمئنا در خلاصه الأقوال اشتباهی رخ داده است. (ر.ک: خلاصه القوال، علامه حلی، ص ۲۹۸، ش۱۱۱۰ ایضاح الاشتباه، علامه حلی، ص۳۱۹، ش ۷۶۷). البته شیخ طوسی (ره)، نام قرقاره را چنین می آورد، و ظاهرا قرقاره را جد یعقوب بن نعیم نمی داند. «أبی یوسف یعقوب بن نعیم بن عمرو قرقاره الکاتب» (ر.ک: غیبت طوسی، ص۴۶۱، باب علائم ظهور الحجه). ن ک ته: نگارنده بر این اعتقاد است که مراد از قرقاره، نصر بن عصام بن مغیره است. دلیل این سخن، سندی ذکر شده در کتاب غیبت شیخ طوسی (ره) می باشد. وی در کتاب غیبت خود روایتی را ذکر می کنند که سند آن چنین است: أخبرنا جماعه عن أبی المفضل الشیبانی، عن أبی نعیم نصر بن عصام بن المغیره الفهری المعروف بقرقاره قال: حدثنی أبوسعید المراغی...؛ (غیبت طوسی، ص۲۵۱ باب اثبات ولاده صاحب الزمان علیه السلام ش۲۲۰). این شخص توثیقی در روایات ما ندارد (ر.ک: مستدرک علم الرجال، نمازی، ج ۸، ص۶۹). در نقل شیخ طوسی (ره) نیز تفاوتی با نقل ابن حماد وجود دارد؛ چرا که بنا بر نقل ابن حماد، برادر نفس زکیه در مکه کشته می شود؛ اما در نقل شیخ طوسی (ره)، می توان چنین ترجمه کرد که نفس زکیه و برادرش، در مکه به قتل می رسند. همچنین بنابر نقل شیخ طوسی (ره)، قتل نفس زکیه از نشانه های ظهور نیست؛ چرا که قبل از قتل او، مهدی علیه السلام ظهور کرده است و همراه فرمانده خود یعنی شعیب بن صالح، به سوی مکه حرکت می کنند.

روایت هفدهم

اشاره

حدثنا عبدالله بن مروان عن أرطاه عن تبیع عن کعب قال: تستباح المدینه حینئذ وتقتل النفس الزکیه؛(۱)

کعب احبار گوید:در آن زمان، کشتار در مدینه مباح شده و نفس زکیه کشته می شود.

بررسی سند

این روایت از نگـاه اهل سـنت حسن است؛ اما از نگاه شـیعی، اعتبار نـدارد و قابل اسـتناد نیست؛ چرا که نه تنها به معصوم علیه السلام نمی رسد، بلکه از کعب احبار نقل گردیده، و این شخص نزد شیعیان ضعیف و جاعل حدیث می باشد.

ص:۸۰

۱- الفتن، ابن حماد، ص۲۲۳، باب بعثه الجیوش إلی المدینه و مایصنع فیها من القتل.

دلالت روایت

این روایت بر کشته شدن نفس زکیه در مدینه دلالت دارد،که گویی با توجه به کشته شدن محمد بن عبدالله محض در مدینه، روایت به او اشاره دارد.

روایت هجدهم

اشاره

حدّثنا رشدین عن ابن لهیعه عن عبد العزیز بن صالح عن علی بن رباح عن ابن مسعود قال: یبعث جیش إلی المدینه فیخسف بهم بین الجماوین ویقتل النفس الزکیه؛(۱)

ابن مسعود گوید: لشکری توسط سفیانی به سوی مدینه حرکت می کنند؛ اما در منطقه جماوین در زمین فرو می رود، و آن زمان، نفس زکیه کشته می شود.

بررسی سند

اسناد آن به واسطه رشدین و ابن لهیعه و عبدالعزیز بن صالح، ضعیف است و از نظر شیعه نیز اعتبار ی ندارد.

دلالت روایت

این روایت نیز تنها بر قتل نفس زکیه دلالت دارد و مراد از جماوین دو تپه ای است که در شرق مدینه و میان راه مکه و مدینه می باشد.

۱- الفتن، ابن حماد، ص۲۲۷ باب الخسف بجیش السفیانی الذی یبعثه إلی المهدی.

روایت نوزدهم

اشاره

عن جابر الجعفی عن ابی جعفر علیه السلام یقول: الزم الارض لاتحرکنّ یدک ولارجلک أبدا حتی تری علامات أذکرها لک فی سنه، و تری منادیا ینادی بدمشق، و خسف بقریه من قراها، ویسقط طائفه من مسجدها... فیقول رجل من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و هی القریه الظالمه أهلها ثم یخرج من مکه هو و من معه الثلاثمائه و بضعه عشر یبایعونه بین الرکن و المقام، ومعه عهد نبی الله ورایته وسلاحه و وزیره معه، فینادی المنادی بمکه باسمه و أمره من السماء حتی یسمعه أهل الأرض کلهم، اسمه اسم نبی، ماأشکل علیکم فلم یشکل علیکم عهد نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم ورایته وسلاحه والنفس الزکیه من ولد الحسین، فإن أشکل علیکم هذا فلایشکل علیکم الصوت من السماء باسمه وأمره و إیاک وشذاذ من آل محمد، فإن لآل محمد و علیّ رایه و لغیرهم رایات، فالزم الأرض و لاتتبع منهم رجلا أبدا حتی تری رجلا من ولد الحسین؛(۱)...

جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می کند،که فرمود: از خانه ات خارج مشو، مگر زمانی که این علامات را ببینی؛ ببینی ندا دهنده ای از دمشق فریاد می زند و فرو رفتن یکی از قریه های دمشق اتفاق افتد، [پس از هجوم سفیانی و بیعت مردم با مهدی علیه السلام] مردی از آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: اهل مکه از ظالمان هستند. سپس مهدی علیه السلام وهمراهانش که بیش از سیصد و ده نفر هستند، و بین رکن و مقام با ایشان بیعت نموده بودند، از مکه خارج می شوند. این زمان، همراه مهدی علیه السلام پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، سلاح ایشان می باشد و وزیر مهدی علیه السلام نیز همراه او خواهد بود.

ص:۸۲

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی،ج۱، ص۸۴، ش۱۱۷.

و منادی آسمانی در مکه نام او را می برد و همه مردم زمین این صدا را می شوند. اسم او همان اسم نبی می باشد. وچون نشانه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه او است، و نفس زکیه نیز از فرزندان حسین علیه السلام می باشد، کسی به شک نخواهد افتاد.

و اگر امر بر شما مشکل شد، از طریق ندای آسمانی می توانید حق را پیدا کنید و همانا آل محمد وعلی علیه السلام دارای پرچمی هستند و غیر آنان نیز پرچم های مخصوص به خود را دارند. هیچ یک از آن ها را یاری مکن، مگر مردی از نسل حسین علیه السلام را که همراه او میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد.

بررسی سند

این روایت، به دلیل مرسل بودن و این که نمی دانیم واسطه های عیاشی در نقل از جابر جعفی چه کسانی هستند، معتبر نیست و نمی توان آن را پذیرفت؛ اگر چه جابر جعفی،شخصیتی مورد اطمینان و قابل احترام میان شیعیان است.

آیت الله خوئی(ره)، پس از ذکر نظرات علمای رجال و احادیثی که در مدح و یا ذم ایشان وارد شده است، نظر خود را مبنی بر وثاقت جابر بیان کرده و دلایل نجاشی در مذمت جابر را رد و نقد می نمایند.

أقول: الذی ینبغی أن یقال أن الرجل لابد من عده من الثقات الأجلاء لشهاده علی بن إبراهیم، والشیخ المفید فی رسالته العددیه وشهاده ابن الغضائری، علی ما حکاه العلامه، ولقول الصادق علیه السلام فی صحیحه زیاد إنه کان یصدق علینا، ولایعارض ذلک، قول النجاشی إنه کان مختلطا، وإن الشیخ المفید، کان ینشد أشعارا تدل علی الاختلاط، فإن فساد العقل - لو سلم ذلک فی جابر، ولم یکن تجننا کما صرح به فیما رواه الکلینی

ص:۸۳

(فی الکافی، الجزء ۱، کتاب الحجه ۴، باب أن الجن یأتون الائمه سلام الله علیهم، فیسألونهم عن معالم دینهم ۹۸، الحدیث ۷ _ لاینافی الوثاقه، ولزوم الأخذ بروایاته، حین اعتداله و سلامته.

وأما قول الصادق علیه السلام، فی موثقه زراره (بابن بکیر): «ما رأیته عند أبی إلا مره واحده، و مادخل علی قط» فلابد من حمله علی نحو من التوریه إذ لوکان جابر لم یکن یدخل علیه علیه السلام وکان هو بمرأی من الناس، لکان هذا کافیا فی تکذیبه وعدم تصدیقه، فکیف اختلفوا فی أحادیثه، حتی احتاج زیاد، إلی سؤال الامام علیه السلام عن أحادیثه علی أن عدم دخوله علی الإمام علیه السلام لاینافی صدقه فی أحادیثه، لاحتمال أنه کان یلاقی الامام علیه السلام فی غیر دار،: فیأخذ منه العلوم والأحکام، ویرویها. إذن لاتکون الموثقه معارضه للصحبه الداله علی صدقه فی الاحادیث المؤیده بماتقدم من الروایات الداله علی جلالته ومدحه، وأنه کان عنده من أسرار أهل البیت سلام الله علیهم.

کما یؤید ذلک ما رواه الصفار(فی بصائر الدرجات، فی الحدیث ۴، من الباب۱۳، من الجزء ۲) من أن الصادق علیه السلام أراه ملکوت السماوات والأرض.

ثم إن النجاشی ذکر أنه قل ما یورد عنه شئ فی الحلال والحرام، وهذا منه غریب، فإن الروایات عنه فی الکتب الأربعه کثیره، رواها المشایخ، ولعله قدس الله نفسه یرید بذلک أن أکثر روایاته لا یعتنی بها، لأنه رواها الضعفاء کما قال: روی عنه جماعه غمز فیهم، وضعفوا فیبقی ماروته عنه الثقات، وهی قلیله فی أحکام الحلال والحرام.(۱)

۱- معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۴، ص۲۴.

می گویم: این شخص بنابر شهادت ابراهیم بن هاشم در تفسیر خود، شیخ مفید(ره) در رساله عددیه، قول ابن غضائری در رجالش و روایت صحیحی که از زیاد بن ابی حلال، در صدق کلام او وارد شده است، ثقه بوده و شکی در اعتبار او نیست.

همچنین قول نجاشی در باره اختلاط او در بیان حدیث، مشکلی برای وثاقت او نیست و قابلیت تعارض با صحیحه زیاد را ندارد. اختلاط حواس او ــ به فرض که این سخن را بپذیریم؛ چرا که روایت کافی در ج۱، کتاب حجت، باب « أن الجن یأتون الأئمه...»، حدیث۷، این مطلب را رد می کند ــ نیز ضرری به صدق گفتار و وثاقت او در زمان اعتدال و سلامتش نمی زند.

اما سخن امام صادق علیه السلام در باره عدم رفت و آمد او با امام باقر وخودحضرت، را باید بر توریه حمل کرد و مشکلی بوده است که امام علیه السلام این سخن را فرموده اند؛ چرا که اگر غیر از این بود، دیگر تردیدی برای کسی در عدم اعتبار روایاتش از ائمه (علیهم السلام) باقی نمی ماند؛ درحالی که زیاد بن ابی حلال از امام (علیه السلام) در باره اعتبار روایاتش می پرسد و تردید شیعیان را بیان می کند و امام علیه السلام او را ثقه و صادق در گفتار می داند. همچنین وارد شدن او بر امام علیه السلام بر دروغ گوبودن او دلالت نمی کند؛ چه بسا در بیرون از خانه و مانند مسجد روایات را از امام علیه السلام شنیده و سپس نقل کرده باشد.

این که نجاشی، عدم نقل روایات فقهی توسط او را، به عنوان انتقاد مطرح می کند، صحیح نیست و در کتب فقهی روایات بسیاری از او ذکر شده است. البته شاید مراد نجاشی این باشد که روایات او را به دلیل نقل افراد ضعیف از او، مورد توجه قرار نداده و به عنوان مستند فقهی از آن ها بهره نبرده اند.

ص:۸۵

دلالت روایت

این روایت، محل قتل، زمان و حتمیت را بیان نمی کند، و تنها دلالت دارد که نفس زکیه، از فرزندان امام حسین علیه السلام است._ (۱)_

ص:۸۶

۱- تحقیق روایت نوزدهم: این روایت به خلاف نقل عیاشی، در متون دیگر با سند کامل (که به جابر می رسد)؛ اما با متنی متفاوت نقل شده است. أخبرنا أحمد بن محمد بن سعید، عن هؤلاء الرجال الأربعه عن ابن محبوب.وأخبرنا محمد بن یعقوب الکلینی أبوجعفر قال: حدثنی علی بن إبراهیم بن هاشم، عن أبیه ; قال: وحدثنی محمد بن عمران قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عیسی، قال: وحدثنی علی بن محمد وغیره، عن سهل بن زیاد جمیعا، عن الحسن بن محبوب [قال] وحدثنا عبدالواحد بن عبدالله الموصلی، عن أبی علی أحمد بن محمد بن أبی ناشر عن أحمد بن هلال، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبی المقدام، عن جابر بن یزید الجعفی قال: قال أبوجعفر محمد بن علی الباقر(علیهما السلام): «یا جابر! الزم الأرض ولاتحرک یدا ولارجلا حتی تری علامات أذکرها لک إن أدرکتها: أولها اختلاف بنی العباس...... فیبایعونه بین الرکن والمقام، ومعه عهد من رسول الله(صلی الله علیه وآله) قدتوارثته الأبناء عن الآباء، والقائم _ یا جابر! رجل من ولد الحسین یصلح الله له أمره فی لیله، فما أشکل علی الناس من ذلک _ یا جابر! فلایشکلن علیهم ولادته من رسول الله(صلی الله علیه وآله)، ووراثته العلماء عالما بعد عالم، فإن أشکل هذا کله علیهم، فإن الصوت من السماء لایشکل علیهم إذا نودی باسمه واسم أبیه وأمه». (غیبت نعمانی، ص۲۸۲، باب ۱۴، ح۶۷). این روایت را نعمانی با سه سند ذکر می کند که از نظر سندی مشکلی ندارد و روایت معتبر است. عمرو بن أبی المقدام، عن جابر الجعفی قال: قال لی أبوجعفر علیه السلام : یا جابر! ألزم الارض ولاتحرک یدا... و القائم یا جابر! رجل من ولد الحسین بن علی صلی الله علیهما یصلح الله له أمره فی لیله... (اختصاص، شیخ مفید، ص۲۵۶). همان گونه که در متون فوق ذکر شد، متن صحیح در روایت این است که حضرت مهدی علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام می باشد و نامی از نفس زکیه برده نشده است. چه بسا از این رواست که آیت الله دوانی (ره) در ترجمه خود بر بحار الانوار، نفس زکیه موجود در روایت عیاشی را به حضرت مهدی علیه السلام ترجمه می کند. بنا براین با توجه به صحت متن روایت نعمانی و نقل متفاوت آن با روایت مرسله از عیاشی، خبر نعمانی بر عیاشی مقدم بوده و روایت عیاشی بر نفس زکیه دلالتی ندارد (با توجه به این که روایت اختصاص نیز تأییدی بر نقل نعمانی است.

روایت بیستم

اشاره

و وقفت علی کتاب خطب لمولانا أمیرالمؤمنین علیه السلام و علیه خط السید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس ما صورته هذا الکتاب ذکر کاتبه رجلین بعد الصادق صلی الله علیه و آله و سلم فیمکن أن یکون تاریخ کتابته بعد المأتین من الهجره لأنه علیه السلام انتقل بعد سنه مأه واربعین من الهجره وقدروی بعض ما فیه عن أبی روح فرج بن فروه عن مسعده

بن صدقه عن جعفر بن محمد علیه السلام و بعض ما فیه عن غیرهما ذکر فی الکتاب المشار إلیه خطبه لمولانا أمیرالمؤمنین علیه السلام تسمی المخزون... و لذلک آیات و علامات أو لهن إحصار الکوفه بالرصد والخندق وتحریق الزوایا فی سکک الکوفه وتعطیل المساجد أربعین لیله وتخفق رایات ثلاث حول المسجد الأکبر یشبهن بالهدی، القاتل والمقتول فی النار وقتل کثیر وموت ذریع وقتل النفس الزکیه بظهر الکوفه فی سبعین و المذبوح بین الرکن والمقام...؛(۱)

[حسن بن سلیمان حلی گوید:] کتابی دیم که سخنان مولای ما علی علیه السلام را جمع آوری کرده بود، وخط سید بن طاووس(ره) ابتدای آن کتاب، موجود بود و فرموده است: نویسنده این کتاب در نقل خود از دو نفر نام می برد که بعد از امام صادق علیه السلام بوده اند. این مطلب دلالت دارد که تاریخ کتابت متن، بعد از سال دویت هجری است؛ چرا که امام علیه السلام پس از سال یک صد و چهل هجری به شهادت رسیدند.

در این کتاب، برخی روایات به وسیله فرج بن فروه از مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام نقل شده برخی دیگر از غیر این افراد نقل گردیده است.در این کتاب، خطبه ای از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که به «خطبه مخزون»(۲) نامیده می شود.[در آن خطبه که به تفصیل در کتاب مختصر بصائر آمده،فرازهایی در باره آخرالزمان بدین صورت آمده است:]و برای آن نشانه هایی است؛ اولین آن ها محاصره وآتش سوزی در کوفه، تعطیلی مساجد برای چهل شب،...و قتل نفس زکیه پشت شهر کوفه و

۱- مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان، حلی، ص۱۹۵.

۲- برای اطلاع از خطبه مخزون، ر.ک: الذریعه، ج ۷، ص ۱۹۱،۱۹۰و ۲۰۷.

شخصی دیگر بین رکن و مقام...

بررسی سند

این روایت را نمی توان پـذیرفت؛ چرا که نمی دانیم چه کسـانی اصل کتاب و این خطبه را نقل کرده انـد، و اعتبار آن ها برای مـا مشـخص نیست. همچنین این روایت را در کتب دیگر نیـافتیم. البته مضـمون آن، منـافی اعتقـادات و باورهای ما نیست؛ لـذا منعی در پذیرش آن نمی بینیم.

دلالت روایت

این روایت، دلالت دارد که قتل نفس زکیه در پشت کوفه (مراد نجف اشرف است) می باشد، و کسی که در بین رکن و مقام کشته می شود.

روایت بیست ویکم

اشاره

محمـد بن یحیی، عن أحمـد بن محمـد، عن بعض أصـحابه، وعلی بن إبراهیم، عن أبیه عن ابن أبی عمیر جمیعا، عن محمـد بن أبی حمزه، عن حمران قـال: قال أبوعبـدالله علیه السـلام و ذکر هؤلاء عنـده و سوء حال الشـیعه عنـدهم فقال: إنی سـرت مع أبی جعفر المنصور و هو فی موکبه وهو علی فرس وبین یـدیه خیل ومن خلفه خیل وأنا علی حمار إلی جانبه فقال لی:.... تـذکر یوم سألتک هل لنا ملک؟ فقلت: نعم طویل عریض شدید فلا تزالون فی مهله من أمرکم وفسحه من دنیاکم حتی تصیبوا منا

دما حراما فی شهر حرام فی بلد حرام ؛(۱)

حمران بن أعین گوید:امام صادق علیه السلام) فرمود: روزی من و منصور دوانیقی ــ در حالی که همراهان بسیاری داشت و با خدمه خود آمده بود به من گفت:«یادت می آید روزی از تو پرسیدم:آیا ما دارای حکومت می شویم ؟»جواب دادم آری؛ شما دارای حکومتی بلند مدت و وسیع خواهید شد؛ ولی تا زمانی این حکم رانی شما ادامه خواهد داشت که خونی بی گناه از ما در ماه حرام و شهر حرام،توسط شما ریخته نشود.

بررسی سند

سند این روایت صحیح است و مشکلی ندارد.

دلالت روایت

برخی خواسته اند با تمسک به این روایت،کشته شدن نفس زکیه را در شهرمکه و نشانه ای از نشانه های ظهور معرفی کنند؛ ولی با مراجعه به سخنان شارحان کتاب کافی متوجه می شویم مطلب، غیر از این است.علامه مجلسی(ره) می فرماید:

قوله علیه السلام : «حتی یصیبوا منا »الخ. لعل المراد دم رجل من السادات، و أولاد الأئمه سفکوها عند انقضاء دولتهم و یحتمل أن یکون مراده علیه السلام هذا الملعون خاصه و دولته، و المراد

ص:۹۰

۱- االروضه من الکافی، کلینی، ج ۸، ص۳۷ ذیل عنوان حدیث أبی عبدالله (علیه السلام) مع المنصور فی موکبه.

بسفک الدم القتل، و لو بالسم مجازا و البلد الحرام مدینه الرسول، صلی الله علیه و آله فإن هذا الملعون سمه علی ما روی و لم یبق بعده علیه السلام إلا قلیلا؛(۱)

شاید مراد امام علیه السلام از عبارت «حتی یصیبوا منا» این باشد که خون یکی از سادات وفرزندان ائمه(علیهم السلام) در زمان دولتشان ریخته شده است که به زوال حکومت آن ها انجامیده است. و احتمال دارد مراد امام علیه السلام، خود منصور دوانیقی و حکومت او باشد که قتل امام علیه السلام در مدینه به دست او صورت گرفت و حکومت منصور پس از مدت کوتاهی از شهادت امام علیه السلام به پایان رسید.

ملا صالح مازندرانی نیز می فرماید:

قال بعض الأفاضل کأنه إشاره إلی المقتولین بفخ فی ذی الحجه الحرام، وفخ من الحرم بین تنعیم ومکه، وقال الأمین الأسترآبادی: یمکن أن یکون المراد ما فعله هارون قتل فی لیله واحده کثیرا من السادات. ویمکن أن یکون المراد قتلهم المقتولین بفخ وهو موضع قرب مکه انتهی، و نظیر ما نحن فیه من طرق العامه عن الحسن بن علی علیهما السلام قال: «إن هؤلاء أخافونی وهم قاتلی فإذا فعلوا ذلک سلط الله علیهم من یقتلهم حتی یکونوا أذل من فرم الأمه» الفرم بالفتح والسکون: خرقه الحیض ومایجیئ فی حدیث الناس یوم القیامه عن أبی عبد الله (علیه السلام) « إن الله _ عز ذکره _ أذن فی هلاکه بنی أمیه بعد إحراقهم زیدا بسبعه أیام» ویفهم من جمیع ذلک أنه لایلزم أن یکون الزوال بعد فعلهم ذلک بلافصل؛(۲)

۱- مرآهالعقول، مجلسی، ج ۲۵ ص۸۲.

۲- شرح اصول کافی، ملاصالح مازندرانی، ج ۱۱، ص ۳۱۹.

برخی علما گویند: مراد،واقعه کشته شدگان در جریان فخ است،و فخ بین تنعیم و مکه است و جزء حرم امن الهی محسوب می شود. امین استر آبادی گوید:شاید مراد، کشتار بسیاری از سادات توسط هارون وآن هم در یک شب، باشد یا این که اشاره به همان کشتار علویان در فخ باشد.

شبیه به این سخن در کتب اهل سنت، حدیثی است که از امام مجتبی علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: «همانا بنی امیه قاتلان من هستند و در صورت شهادت من،خداوند افرادی را برآن ها مسلط خواهد کرد که نهایت ذلت را برایشان پدید خواهند آورد؛ به گونه ای که از پست ترین اشیا نیز پست تر خواهند بود.

و یا اینکه امام صادق علیه السلام فرمود:« خداوند متعال اذن هلاکت بنی امیه را هفت روز پس از شهادت زید بن علی بن حسین صادر فرمود.» البته از سخنان فوق متوجه می شویم که لازم نیست این زوال و فروپاشی حکومت کفار و ظالمان، بلا فاصله باشد.

با توجه به اینکه مشهور مورخان زمان شهادت امام صادق علیه السلام را ماه شوال می دانند،نمی توان این روایت را به شهادت آن حضرت نسبت داد. در نهایت، با توجه به این که مصداق این روایت، مشخص نیست و نمی توان آن را به صورت یقینی به نفس زکیه تعبیر کرد، دلالت روایت و محل استناد بودن آن، صحیح به نظر نمی آید.(۱)

۱- همان گونه که ملاصالح مازندرانی (ره) فرمودند، چه بسا سخن امام علیه السلام به حسین بن علی (شهید فخ) اشاره داشته باشد. این سخن، مناسبت تاریخی نیز دارد؛ چرا که قیام شهید فخ مورد تأیید ائمه(علیهم السلام) بوده (دماحراما) و در هشتم ذی حجه (شهر حرام)سال ۱۶۹.ق. و در منطقه فخ(بلد حرام) _ شش میلی مکه _ به شهادت رسیده است. جالب است قاتل او هادی عباسی بوده که پس از مدت کوتاهی و در سال ۱۷۰.ق. از بین می رود.

روایت بیست ودوم

اشاره

أخبرنا علی بن أحمـد قال: حدثنا عبید الله بن موسـی العلوی، قال: حدثنا عبدالله بن حماد الأنصاری، قال: حدثنا إبراهیم بن عبید الله بن العلاء، قـال: حـدثنی أبی، عن أبی عبـدالله جعفر بن محمـد(علیهما السـلام): أن أمیر المؤمنین(علیه السـلام) حـدث عن أشـیاء تکون بعـده إلی قیـام القائم، فقال الحسـین: «یا أمیرالمؤمنین! متی یطهر الله الارض من الظالمین؟» فقال أمیرالمؤمنین(علیه السلام): «لایطهر الله الأرض من الظالمین حتی یسفک الدم الحرام...؛(۱)

امام صادق علیه السـلام فرمود: حضـرت علی علیه السـلام از وقایعی که قبل از ظهور حضـرت مهدی علیه السـلام اتفاق خواهد افتاد، سـخن می گفت که امام حسـین علیه السلام پرسید:« چه زمانی خدا زمین را از ظالمان پاک خواهد کرد؟» فرمود: «زمانی که خونی حرام بر زمین ریخته شود و...»

بررسی سند

در این روایت، عبیدالله بن موسی العلوی و ابراهیم بن عبیدالله بن العلاء، قرار دارند که به دلیل مجهول بودن این دو نفر، روایت از اعتبار ساقط می شود.

۱- غیبت نعمانی، ص۲۷۵، باب۱۴، ح ۵۵.

دلالت روایت

برخی خواسته اند با تمسک به عبارت «الدم الحرام» استناد کنند که مراد از آن، نفس زکیه است و قتل او از نشانه های ظهور است. باید گفت این مطلب، از متن روایت فهمیده نمی شود و به دلیل اجمال در لفظ و نامعلوم بودن مصداق آن، روایت دلالتی بر نفس زکیه ندارد.

نتیجه گیری پایانی

روایت اول: سندش معتبر است و تنها دلالت بر این مطلب دارد که، قتل نفس زکیه، از نشانه های ظهور است. البته با توجه به قبل و بعد روایت، می توان حتمیت را نیز برداشت کرد.

روایت دوم: سندش ضعیف است و دلالت دارد که نفس زکیه، سفیر حضرت علیه السلام شده و توسط مکیان کشته می شود. پس از آن، مهدی علیه السلام ظهور کرده و قیام خود را علنی می نمایند.

روایت سوم: سند آن صحیح است و دلالت بر حتمیت دارد.

روایت چهارم: سند آن مورد قبول است و دلالت دارد که فاصله بین قتل او وظهور، پانزده شب است.

روایت پنجم: سندش ضعیف است و بر حتمیت دلالت دارد.

روایت ششم:روایت، مورد قبول نیست و بر حتمیت ظهور دلالت دارد.

روایت هفتم: به بررسی سند نیازی نیست و دلالت بر این دارد که قتل نفس زکیه از نشانه های ظهور می باشد.

روایت هشتم: سند آن ضعیف است و بر حتمیت قتل نفس دلالت دارد.

ص:۹۴

روایت نهم: سند را به دلیل کثرت متن می پذیریم و دلالت دارد که از نشانه های ظهور است.

روایت دهم: سندش ضعیف است و بر نشانه ظهور بودن دلالت دارد.

روایت یازدهم: سند آن ضعیف است و بر سه مطلب دلالت دارد:

الف. قتل نفس زکیه از نشانه های ظهور است.

ب. کشته شدن او بین رکن و مقام اتفاق خواهد افتاد.

ج. اسم او محمد بن حسن و ملقب به نفس زکیه است.

روایت دوازدهم: سند آن ضعیف است و روایت دلالت دارد که شخصی در ماه حرام و شهر حرام کشته خواهد شد و فاصله بین قتل او و ظهور حضرت مهدی علیه السلام پانزده شب می باشد.

روایت سیزدهم: سندش ضعیف است و به همان مطالب روایت دوازدهم اشاره دارد؛ اما تصریح دارد که این جوان توسط بنی امیه کشته خواهد شد.

روایت چهاردهم: سند روایت ضعیف است و تنها بر این مطلب دلالت دارد که نفسی پاک کشته خواهد شد، بدون این که اشاره داشته باشد که این واقعه از نشانه های ظهور هست یا نیست.

روایت پانزدهم: سندش معتبر است؛ اما بر مطلب مورد بحث دلالتی ندارد.

روایت شانزدهم: سند آن ضعیف است و بر کشته شدن نفس زکیه و برادر او دلالت دارد، و این که پس از این اتفاق، حضرت علیه السلام ظهور خواهد کرد.

روایت هفدهم: سندش ضعیف است و بر کشته شدن نفسی به صورت مطلق دلالت دارد.

ص:۹۵

روایت هجدهم: سند آن ضعیف است و تنها بر کشته شدن نفس زکیه دلالت دارد.

روایت نوزدهم: سند روایت ضعیف است و دلالت دارد که نفس زکیه، از فرزندان امام حسین علیه السلام است.

روایت بیستم: سند آن ضعیف است و بر کشته شدن نفس در پشت شهر کوفه دلالت دارد.

روایت بیست و یکم: سندش معتبر است؛ اما بر بحث ما دلالتی ندارد.

روایت بیست و دوم: سند روایت ضعیف است و دلالت آن نیز مجمل و نامفهوم است.(۱)

ص:۹۶

۱- جمع بندی پایانی از نگاه نگارنده همه روایات ذکر شده را می توان در ده موضوع دسته بندی کرد. ۱) روایاتی که قتل نفس زکیه را از نشانه های ظهور می دانند. البته در روایتی که پس از روایت شانزدهم و از شیخ طوسی نقل کردیم،دلالت دارد که قتل نفس زکیه بعد از ظهور حضرت علیه السلام کشته می شود. ۲) روایاتی که به حتمی بودن قتل نفس زکیه به عنوان نشانه ظهور اشاره دارند. ۳) نفس زکیه بین رکن ومقام کشته می شود. ۴) فاصله زمانی میان قتل نفس زکیه و ظهور پانزده شب است. ۵) او سفیر امام علیه السلام است. ۶) این واقعه در روز و ماه حرامی اتفاق خواهد افتاد. ۷) در پشت شهرکوفه کشته خواهد شد. ۸) در مدینه کشته خواهد شد. ۹) او از فرزندان امام حسین علیه السلام است. ۱۰) نام او محمد بن حسن است. آنچه که با توجه به روایات می توان گفت همان سخن استاد طبسی می باشد، که قتل نفس زکیه از علائم حتمی ظهور است و نفس زکیه شخصی از پاکان روزگار است؛ و فاصله قتل او تا ظهور ۱۵ شب می باشد. اما دیگر تفصیلات را نمی توان پذیرفت. برای نمونه تفصیلاتی مانند این که او از فرزندان امام حسین علیه السلام است، فقط یک روایت بر این مطلب دلالت دارد و روایتش علاوه بر ضعف سند،در روایاتی که در سند ومتن مشابه است،این جمله را نمی بینیم. روایاتی نیز که به قتل نفس در مدینه اشاره دارد، با محمد بن عبدالله محض مطابقت دارد و با نفس زکیه و ظهور ارتباطی ندارد. دیگر موضوعات نیز به همین ترتیب می باشد که به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. همچنین استفاضه برای هیچ موضوعی غیر از حتمیت و نشانه ظهور بودن نمی توان ادعا کرد، چه رسد به این که تواتر روایات را ادعا کنیم.

به استناد تواتر اجمالی یا معنوی و هم چنین روایاتی مقبول که ذکر گردید می توان به ۳ عنوان درباره نفس زکیه اعتنا نمود و آن اینکه نفس زکیه از علائم حتمی است و فاصله قتل او تا زمان ظهور ۱۵ شب می باشد.

پیوست:

اشاره

جهت تکمیل بحث روایاتی با عنوان پیوست، در متن اضافه می گردد که پس از ارائه آنها به جناب استاد طبسی(حفظه الله) به جهت کثرت روایات و رسیدن به حد تواتر از بررسی سندی اجتناب کردند.

اکنون به این روایات اشاره کرده، و پس از بررسی سندی و دلالی آن ها به جمع بندی و نقد برخی نظرات مطرح شده درباره نفس زکیه می پردازیم.

ص:۹۷

روايت اول

اشاره

و بهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد[بن حماد الأهوازى]، عن محمد بن أبى عمير، عن عمر بن حنظله قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: قبل قيام القائم خمس علامات محتومات اليمانى، والسفيانى، والصيحه، وقتل النفس الزكيه، والخسف بالبيداء.

امام صادق(عليه السلام) فرمود: قبل از قيام قائم عليه السلام، پنج علامت به طور قطع اتفاق خواهد افتاد؛ يمانى، سفيانى، صيحه، قتل نفس زكيه، خسف بيداء.(۱)

بررسی سند

سند اين روايت، معتبر بوده،و مراد از «بهذاالاسناد» (محمد بن الحسن بن احمد بن وليد وحسين بن حسن بن ابان)است.

دلالت روايت

اين روايت، بر حتميت قتل نفس،به عنوان يكی از نشانه های ظهور دلالت می كند.

روايت دوم

اشاره

حدثنا أبی رضی الله عنه قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الحميری، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علی، عن الحسين بن سعيد، عن صفوان بن يحيی عن محمد بن حكيم، عن ميمون البان، عن أبی عبدالله الصادق عليه السلام قال: خمس قبل قيام القائم

ص:۹۸

۱- كمال الدين، شيخ صدوق، باب ۵۷، ح ۷.

علیه السلام : الیمانی والسفیانی والمنادی ینادی من السماء وخسف بالبیداء وقتل النفس الزکیه.(۱)

بررسی سند

این روایت را به دلیل کثرت در متن بررسی نکرده و آن را قبول می نماییم.

دلالت روایت

این روایت، بر نشانه بودن قتل نفس زکیه دلالت دارد.

روایت سوم

أخبرنا محمـد بن همام قال: حـدثنا جعفر بن محمد بن مالک الفزاری، قال: حدثنی عبدالله بن خالد التمیمی، قال: حدثنی بعض أصحابنا، عن محمد بن أبی عمیر، عن أبی أیوب الخزاز، عن عمر بن حنظله، عن أبی عبدالله(علیه السلام) أنه قال: للقائم خمس علامات: [ظهور] السفیانی، والیمانی، والصیحه من السماء، وقتل النفس الزکیه، والخسف بالبیداء.(۲)

این روایت نیز به بررسی سندی نیاز نداشته و دلالت بر نشانه ظهور بودن نفس زکیه دارد.

روایت چهارم

حدثنا أبی رضی الله عنه قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحمیری،

ص:۹۹

۱- کمال الدین، صدوق، باب ۵۷، ح ۱.

۲- غیبت نعمانی، ص ۲۶۱، باب ۱۴، ح ۹.

عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه على بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن صفوان بن يحيى، عن محمد بن حكيم، عن ميمون البان، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: خمس قبل قيام القائم: [خروج] اليمانى، والسفيانى، والمنادى ينادى من السماء، وخسف البيداء، وقتل النفس الزكيه؛(۱)

این روایت نیز به دلیل کثرت در متن، از بررسی سندی بی نیاز است و بر نشانه ظهور بودن آن دلالت دارد.

روایت پنجم

و بهذا الإسناد عن ابن فضال عن حماد عن ابراهيم بن عمر عن عمر بن حنظله عن ابى عبدالله (عليه السلام) قال: خمس قبل قيام قائم من العلامات:الصيحه و السفياني و الخسف بالبيداء وخروج اليماني وقتل النفس الزكيه.(۲)

این روایت نیز به بررسی سندی نیاز ندارد.

روایت ششم

حـدثَنا عبـد الله بن نمير، قَال: حـدثَنا موسـى جهنى، قال: حـدثَنى عمر بن قَيسٍ الماصـر، قال: حـدثَنى مجاهد، قال: حدثَنى فلان رجل منْ أَصـحاب النبِى: أَن المهدى لَايخرج حتى تقْتل النَّفْس الزكيه فَإِذَا قتلَت النفْس الزكِيهُ غضب علَيهِم من فى السَّماءِ ومن فى الأَرضِ , فَأَتَى النّاس الْمهدى , فَزفُوه كما تزف العروس إلى زوجها لَيلَه عرسها وهو يملأ الأَرض قسطا وعدلا وتخرج الأَرض نباتها وتمطر السماء مطَرها , وتَنعم أُمتى فى

۱- خصال، شیخ صدوق، ص۳۰۳.

۲- غیبت طوسی، ص۴۳۶ ح۴۲۷.

ولایته نعمه لَم تَنعمها قَط؛

مهدی علیه السلام) ظهور نخواهد کرد، مگر زمانی که نفس زکیه کشته شود. پس از کشته شدن نفس زکیه، زمین و آسمان، بر قاتلان او غضب کرده و مردم مشتاقانه به سوی مهدی علیه السلام می آیند. او کسی است که زمین را از عدل و داد فراگیر خواهد کرد و زمین، محصول داده و آسمان، باران می بارد. مردم از چنان نعمتی در حکومتش برخوردار خواهند شد که در هیچ دوره ای به آن، دست نیافته بودند.(۱)

این روایت نیز اگر چه از کتب اهل سنت می باشد؛ اما به دلیل همخوانی با روایات شیعی متعدد،از بررسی سندی بی نیاز است.

روایت هفتم

وأخرج ایضا عن ابن سیرین قال:لایخرج المهدی حتی یقتل من کل تسعه سبعه،منها قتل النفس الزکیه؛

مهدی علیه السلام خروج نخواهد کرد، مگر زمانی که که از هر نه نفر، هفت نفر کشته شود که از جمله این کشته شدگان نفس زکیه است.(۲)

روایت هشتم

اشاره

محمّد بن مسعود قال، حدثنا أبو عبدالله الحسین بن اشکیب، قال أخبرنی الحسن بن خرزاذ القمی قال أخبرنا محمد بن حماد الساسی عن صالح بن فرج عن زید بن المعدل عن عبدالله بن سنان عن أبی عبدالله علیه السلام قال: خطب سلمان فقال:... بأبی دافع الضیم شقاق بطون الحبالی وحمال الصبیان علی الرماح ومغلی

۱- المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸ ص۶۷۹، ح ۱۹۹.

۲- البرهان، متقی هندی، ص۱۱۲، الفصل الثانی فی الفتن المتصله بخروج المهدی.

الرجال فی القدور، أما أنی سأحدثکم بالنفس الطیبه الزکیه وتضریح دمه بین الرکن والمقام المذبوح کذبح الکبش....؛

«امام صادق علیه السلام خطبه ای طویل از سلمان نقل فرمود که در آن چنین گفته است:

پدرم به فدای مهدی علیه السلام ! همانا شما را خبر می دهم از کشته شدن نفسی پاک و طاهر بین رکن ومقام که او را مانند گوسفند سر می برند.(۱)

بررسی سند

در این روایت، سه نفر مجهول وجود هستند و سند اعتباری ندارد.

افرادی که نامی از آن ها در رجال نیاورده اند،عبارتند از:

۱) محمد بن حماد الساسی(۲)

۲) صالح بن فرج، آیت الله نمازی او را ذیل نام محمد بن نوح آورده است و سند روایت را صالح بن نوح می دانند، نه صالح بن فرج؛ و در باره ایشان می گویند: «او را ذکر نکرده اند.(۳)

۳) زید بن المعدل(۴)

دلالت روایت

این روایت، تصریح ندارد که نفس زکیه از نشانه های ظهور است؛ اما

ص:۱۰۲

۱- اختیار معرفه الرجال، شیخ طوسی،ص۷۵ ش۴۷.

۲- ر.ک: مستدرک علم الرجال، نمازی، ج۷، ص۶۹.

۳- مستدرک علم الرجال، نمازی، ج ۴، ص ۲۴۷.

۴- مستدرک علم الرجال، نمازی، ج۳، ص۴۸۶.

با توجه به جمله قبلی می توان چنین برداشت کرد. همچنین روایت دلالت دارد که نفس زکیه؛ بین رکن و مقام به شهادت می رسد.

روایت نهم

اشاره

حدثنا محمد بن همام ــ رحمه الله ــ قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مالک، قال: حدثنا عباد بن یعقوب، عن یحیی بن یعلی، عن زراره قال: سمعت أباعبدالله(علیه السلام) یقول: «إن للقائم (علیه السلام) غیبه قبل أن یقوم،... »ثم قال: «یا زراره! لابد من قتل غلام بالمدینه،» قلت: «جعلت فداک! أولیس الذی یقتله جیش السفیانی؟» قال: «لا ـ ولکن یقتله جیش بنی فلان یخرج حتی یدخل المدینه، ولایدری الناس فی ای شئ دخل، فیأخذ الغلام فیقتله فإذا قتله بغیا وعدوانا وظلما لم یمهلهم الله فعند ذلک یتوقع الفرج».

زراره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

«همانا قائم علیه السلام قبل از ظهورش غیبتی دارد»... سپس فرمود: ای زراره! حتماً جوانی در مدینه کشته خواهد شد» گفتم: «فدایتان شوم! آیا او توسط سپاه سفیانی کشته می شود؟» فرمودند: «نه؛ او را سپاه بنی فلان[بنی العباس] خواهد کشت. زمانی که او را به ظلم و ستم کشتند، خداوند بر آن ها رحم نکرده و از آن زمان، منتظر گشایش در امورتان باشید».(۱)

بررسی سند

جعفر بن محمد بن مالک الفزاری

ص:۱۰۳

۱- غیبت نعمانی، ص ۱۷۰، باب ۱۰، ح ۶.

این شخص، ثقه نبوده و دلایل مرحوم مامقانی(ره) و مرحوم نمازی(ره) در توثیق او صحیح نیست.(۱)

عباد بن یعقوب

این شخص، محل اختلاف است. آیت الله خوئی او را توثیق می کند؛ اما مرحوم تستری خلاف این نظر را دارد.(۲)

یحیی بن یعلی نیز توثیقی در کتب رجال ندارد.(۳)

دلالت روایت

این روایت، قتل جوانی را در مدینه توسط بنی عباس ذکر می کند که با توجه به واقعه تاریخی محمد بن عبدالله محض،به او برمی گردد؛ به ویژه این که امام علیه السلام در جواب زراره، کشته شدن او توسط سفیانی را رد می کند. علامه مجلسی نیز مراد از این جوان را غیر از نفس زکیه ای می دانند که از نشانه های ظهور است.(۴)

البته از این قسمت روایت می توان تأییدی بر دیگر روایات آورد که نفس زکیه ای در زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام هست که توسط سفیانی یا سپاه او به قتل می رسد.

۱- ر.ک: معجم الرجال، خوئی، ج ۴ ص ۱۱۷؛ قاموس الرجال، تستری،ج۲ص ۶۸۰؛ مستدرک علم الرجال، نمازی، ج۲، ص۲۱۲.

۲- ر.ک: معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۹، ص۲۱۸؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۵، صص ۶۴۲ و ۶۵۸.

۳- ر. ک: مستدرک علم الرجال، نمازی، ج ۸، ص۲۴۱.

۴- ر.ک: مرآه العقول، مجلسی، ج ۴، ص۴۱

روایت دهم

اشاره

عنه [قرقاره] عن محمد بن خلف الحداد عن اسماعیل بن أبان الأزدی عن سفیان بن إبراهیم الجریری أنه سمع أباه یقول:النفس الزکیه غلام من آل محمد اسمه محمد بن الحسن،یقتل بلاجرم ولاذنب، فإذا قتلوه لم یبق لهم عاذر ولا فی الأرض ناصر.فعند ذلک یبعث الله قائم آل محمد فی عصبته لهم أدق فی أعین الناس من الکحل...؛

نفس زکیه، جوانی از آل محمد (صلی الله علیه وآله) است که بدون جرم و گناه کشته می شود. پس از قتل نفس زکیه، هیچ یار و یاوری برای قاتلان او باقی نمی ماند، و حضرت مهدی علیه السلام ظهور خواهند کرد.(۱)

بررسی سند

محمد بن خلف الحداد،اسماعیل بن ابان وسفیان بن ابراهیم،مجهول ومهمل هستند و توثیقی ندارند.(۲)

دلالت روایت

این روایت، به دو مطلب اشاره دارد.

۱. قتل نفس زکیه، از نشانه های ظهور است.

۲. نام این شخص، محمد بن الحسن است.

۳. او شخصیتی عزیز نزد خدا است و با قتل او غضب الهی شامل

۱- غیبت، طوسی، ص۴۶۴، ش ۴۸۰.

۲- ر.ک: مستدرک علم الرجال، نمازی، ج ۷، ص۸۵ و ج ۱، ص۶۰۷ ؛ معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۸، ص۱۴۸

حال قاتلانش می شود.

روایت یازدهم

حدثنا سعید أبوعثمان عن جابر عن أبی جعفر قال: إذا بلغ السفیانی قتل النفس الزکیه وهو الذی کتب علیه فهرب عامه المسلمین من حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم إلی حرم الله تعالی بمکه فإذا بلغه ذلک بعث جندا إلی المدینه علیهم رجل من کلب حتی إذا بلغوا البیداء خسف بهم وینفلت أمیرهم وذکروا أنه من مذحج وقال بعضهم من کلب؛

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که کشته شدن نفس زکیه به سفیانی برسد (و قتل نفس زکیه حتمی است)، مردم از مدینه به مکه پناهنده می شوند. سپس سفیانی لشکری را به سمت مدینه می فرستد که هنگام رسیدن این لشکر به بیداء، در زمین فرو می روند.(۱)

این روایت بر نشانه ظهور بودن قتل نفس تصریحی ندارد و به صورت کلی نمی توان به روایات ابن حماد اعتماد کرد، اگر چه برخی از آن ها را به عنوان مؤید استفاده می کنیم.

روایت دوازدهم

حدثنا المعتمر بن سلیمان عن أبی عمرو قال حدثنی قیس بن سعد عن الحسن بن محمد بن علی قال: لایزال القوم علی ثبج من أمرهم حتی تنزل بهم إحدی أربع خلال یلقی الله بأسهم بینهم أو تجئ الرایات السود من قبل المشرق فتستبیحهم أو

۱- الفتن، ابن حماد، ص۲۲۸ باب الخسف بجیش السفیانی، ح ۸۹۹.

تقتل النفس الزاکیه فی البلد الحرام فیتخلی الله منهم أو یبعثوا جیشا إلی البلد الحرام فیخسف بهم.(۱)

این روایت نیز اشاره دارد که نفس زکیه در شهری حرام،به قتل خواهد رسید.

روایت سیزدهم

روی البرسی فی مشارق الأنوار عن کعب بن الحارث قال: إن ذاجدن الملک أرسل الی السطیح لأمر شک فیه، فلما قدم علیه أراد أن یجرب علمه قبل حکمه... فقال الملک أخبرنی عما یکون فی الدهور....فعندها یظهر ابن النبی المهدی، و ذلک إذا قتل المظلوم بیثرب،وابن عمه فی الحرم...؛

حافظ رجب برسی در کتاب مشارق الانوار از کعب بن حارث نقل می کند: ذاجدن شاه، از سطیح دعوت کرد تا در حل مشکلی او را یاری کند؛ اما هنگامی که سطیح نزد او آمد، او را آزمایش کرد و سپس از او پرسید: «از آینده ما را خبر بده». [او پس از برشمردن وقایعی در آخر الزمان گفت:] در این هنگام فرزند پیامبر(صلی الله علیه وآله) ظهور خواهد کرد و آن، هنگامی است که شخصی مظلوم در مدینه کشته شود و پسر عموی آن شخص نیز در مکه به قتل می رسد.(۲)

برخی از این روایت، کشته شدن نفس زکیه را از نشانه های ظهور دانسته اند و مراد از «ابن عمه» را همان نفس زکیه می دانند که در مکه به قتل می رسد.

۱- الفتن، ابن حماد، ص۱۲۴، باب العلامات فی انقطاع ملک بنی امیه.

۲- بحار الانوار، مجلسی، ج۵۱، ص۱۶۲.

علاوه بر این که این روایت اجمال دارد و مفهوم آن روشن نیست،از نظر سندی در حداقل اعتبار می باشد.

این روایت، نه تنها سند ندارد، بلکه از شخصی نقل شده است که به کهانت معروف بوده و علامه مجلسی نیز این مطلب را با عنوان «باب نادر فیما أخبر به الکهنه» آورده است؛ یعنی در این باب ما اخباری را آورده ایم که کسی جز این افراد نقل نکرده است و از کاهنان می باشد.(۱)

روایت چهاردهم

اشاره

عن عامر، قال سألت عبدالله بن بشار عن النفس الزکیه، قال: هو من أهل البیت، و عند قتلها ظهور المهدی؛

نفس زکیه از خاندان اهل بیت (علیهم السلام) است و در زمان قتل او مهدی علیه السلام ظهور خواهد کرد.(۲)

نظرات مختلف درباره نفس زکیه

میان علما، اتفاق بوده است که قتل نفس زکیه، از نشانه های ظهور می باشد. شیخ مفید(ره) نیز در کتاب ارشاد به این مطلب اشاره کرده است.

البته علمایی همچون آیت الله سید محمد صدر(ره) یا معاصرانی مانند جناب آقای محمد صادقی تلاش دارند روایات وارد شده در باره نفس

ص:۱۰۸

۱- برای اطلاع از شرح حال سطیح، ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۵ ص۲۹۹.
۲- عقد الدرر، مقدسی شافعی، ص۱۱۵ الباب الرابع (فی الحادیث الداله علی ولایته) الفصل الرابع، این روایت، بین شعری که از عبدالله بن بشار نقل شده، آورده شده است .

زکیه را اشاره به محمد بن عبدالله محض بگیرند؛ اما در هیچ دوره ای به میزان زمان ما تفصیلات برای شخصیت نفس زکیه و قتل او ذکر نشده است و بیشتر بیانات، با توجه به روایات ضعیف و حدسیات می باشد.

در مباحث گذشته و با توجه به حجم انبوه روایاتی که قتل نفس زکیه را از نشانه های ظهور می دانست، بطلان نظر آیت الله صدر و همفکران ایشان روشن شد. اکنون به بیان نظرات برخی علمای معاصر اشاره می کنیم:

۱. نویسنده کتاب بشاره الاسلام فی علامات المهدی علیه السلام در مواردی سخن از نفس زکیه به میان آورده و نظرات خود را چنین آورده است:

۱.۱ _ مراد از نفس زکیه را همان کسی می داند که بین رکن و مقام کشته می شود.(۱)

۱.۲. همچنین اعتقاد دارد که در روایات، به دو نفس زکیه اشاره شده است، یکی از آن ها بین رکن و مقام کشته می شود و دیگری در کوفه به قتل خواهد رسید.(۲)

البته این نظر، مستند به روایت مختصر بصائر الدرجات از حسن بن سلیمان، است. با توجه به ضعف سند و نادر بودن آن روایت، نمی توان این سخن را پذیرفت.

۱- بشاره الاسلام، سید حیدر الکاظمی، ص۱۶۷.

۲- بشاره الاسلام، سید حیدر الکاظمی، ص۷۸.

۲. نویسنده کتاب الممهدون للمهدی نیز، به تفصیلاتی درباره نفس زکیه اعتقاد دارد که در کتاب خود چنین می گوید:

النفس الزکیه و ابنا عمه، و الأحادیث فیهم من مصادر الشیعه کثیره تبلغ حد التواتر وتعد هذه العلامه من المحتومات الخمس، و أحادیثها من مصادر السنه أقل مما فی المصادر الشیعه ولکنها عدیده، و قد ورد فی بعض هذه الأحادیث أنه حسنی وفی أکثرها أنه حسینی وأن اسمه محمد بن الحسن وأن ابنی عمه أخ وأخت اسمهما محمد و فاطمه،یفرون من جیش السفیانی من العراق ویدخلون المدینه،فیقبضون الظالمون علی ابن عمه وأخته ویقتلونهما ویصلبونهما فی المدینه المنوره ویفر هو [نفس زکیه] إلی مکه فیقتلونه ظلما وعدوا بغیر ذنب فی الخامس و العشرین من ذی الحجه الحرام فی المسجد الحرام بین الرکن والمقام، و لیس بین قتله وظهور المهدی علیه السلام الا خمس عشره لیله؛

در باره نفس زکیه و فرزندان عمویش روایات بسیاری از منابع شیعه نقل شده است؛ به گونه ای که به حد تواتر رسیده اند. و قتل نفس زکیه در روایات شیعی از حتمیاتی است که پیش از ظهور اتفاق خواهد افتاد.

در منابع اهل سنت نیز روایاتی متعددی وجود دارد که البته به میزان روایات شیعی نیست. در برخی روایات، وارد شده است که نسب او به امام حسن علیه السلام می رسد، و در بسیاری از روایات، نسب او را حسینی ذکر کرده اند. نام او محمد بن حسن می باشد و فرزندان عموی او نامشان محمد و فاطمه است که در عراق از سپاه سفیانی می گریزد؛ اما در مدینه به دست لشکریان سفیانی به قتل می رسند.

این هنگام، نفس زکیه از مدینه به مکه می گریزد؛ ولی او نیز در

مسجد الحرام و در بیست وپنجم ذی الحجه، بین رکن و مقام به قتل خواهد رسید. و فاصله قتل او تا ظهور پانزده شب می باشد.(۱)

صحیح نبودن این نظر با توجه به بررسی روایاتی که در صفحات قبل آورده شد، بر کسی پوشیده نیست. او در بیان این مطالب از روایات ابن حماد و اخبار ضعیف بهره گرفته و عجیب است با این که یک روایت بیشتر در انتساب نفس زکیه به امام حسین علیه السلام نداریم، او کثرت در روایات را در این باره، ادعاکرده است؛ و یا این که در باره بحث نفس زکیه و فرزندان عموی او ادعای تواتر دارد.

۳. شیخ محمد سند نیز نظر خود را در باره نفس زکیه چنین بیان می کند:

ورد التعبیر به عن شخصیتین: إحداهما- وهی الأقل ورودا فی الروایات _ علی شخصیه یقتل بظهر الکوفه. وثانیها الذی یقتل بین الرکن والمقام....ولکن الثانی أکثر ورودا فی الروایات، وفی جمله منها: أن قتله بین الرکن والمقام من العلامات الحتمیه، وأن اسمه محمد بن الحسن، وأنه من ذریه الحسین علیه السلام، وأنه من خواص اصحاب المهدی علیه السلام، لکل خروجه فی مکه مرتبط بفاصل أیام وبینه وبین ظهور الحجه (عج الله فرجه) للبیعه عند الرکن خمسه عشره لیله؛

دو نفر در روایات به نفس زکیه تعبیر شده اند: اولی شخصی است که در روایات، کمتر در باره او سخن گفته اند، و همان نفس زکیه ای است که درکوفه به قتل می رسد و دومی، در

۱- الممهدون للمهدی، شیخ علی کورانی، ص ۲۵.

روایات بسیار از او یاد کرده اند و پاره ای از خصوصیات او چنین است: بین رکن و مقام به قتل خواهد رسید، و قتل او از نشانه های حتمی است که قبل از ظهور اتفاق خواهد افتاد. اسمش محمد بن حسن و از ذریه امام حسین (علیه السلام) است. او از یاران خاص حضرت (علیه السلام) بوده و فاصله میان قتل او تا ظهور، پانزده شب خواهد بود.

وی پس از بیان روایت عمار یاسر که می گوید: «وأخوه بمکه ضیعه»، چنین آورده است:

و یظهر من هذه الروایه أن النفس الزکیه یقتل مع أخیه...؛

از این روایت، روشن می شود که نفس زکیه همراه برادرش به قتل می رسد.

و پس از بیان روایت سرور أهل الإیمان، می گوید:

ویظهر من هذه الروایه أن ذا النفس الزکیه(محمد بن الحسن) الحسینی، له نیابه خاصه من الحجه (عجل الله فرجه) لإبلاغ رسالته الی أهل مکه...؛

از این روایت روشن می شود که محمد بن حسن حسینی،نفس زکیه،سفیر خاص حضرت علیه السلام است که وظیفه ابلاغ پیام او به مکیان را دارد.(۱)

۴. مقدسی شافعی، از علمای اهل سنت در باره نفس زکیه چنین می گوید:

وآخر الفتن و العلامات قتل النفس الزکیه،فعند ذلک یخرج الإمام المهدی ذو السیره المرضیه؛

۱- فقه علائم الظهور، شیخ محمد سند، ص۳۶.

آخرین علامت از علائم ظهور، قتل نفس زکیه است، و در این زمان، امام مهدی که صاحب سیره پسندیده است، ظهور خواهد کرد.(۱)

در همین منبع همان گونه که شیخ مفید(ره) قتل نفس زکیه را از ذبح مردی هاشمی جدا می کند، وی نیز بین آن ها تفاوت قائل می شود.

۱- عقد الدرر، مقدسی شافعی، ص۱۱۴ الباب الرابع (فی الاحادیث الداله علی ولایته) الفصل الرابع.

منابع

۱.قرآن

۲.أبو غالب زراری، رساله فی آل أعین، مطبعه ربانی، اصفهان، ۱۳۹۹ق.

۳.ابوعلی حائری، محمدبن اسماعیل مازندرانی، منتهی المقال، المطبعه ستاره، قم، ۱۴۱۶ق.

۴.اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبین، مؤسسه الأعلمی، بیروت، چ دوم، ۱۴۰۸ق.

۵.ترابی شهرضایی، اکبر، پژوهشی در علم رجال، اسوه، قم، ۱۳۸۷ش.

۶.تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چ دوم، ۱۴۱۰ق.

۷.جدیدی نژاد، محمدرضا، معجم مصطلحات الرجال و الدرایه، دارالحدیث، قم، ۱۴۲۲ق.

۸.جزری، محمدبن مبارک، النهایه فی غریب الاثر، المکتبه العلمیه، بیروت، ۱۳۹۹ق.

۹.حسن بن سلیمان، مختصر بصائر الدرجات، المطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۷۰ق.

۱۰.حلی، حسن بن یوسف، خلاصه الأقوال، النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.

ص:۱۱۴

۱۱.همو، ایضاح الاشتباه، النشر الاسلامی، قم، چ دوم، ۱۴۱۵ق.

۱۲.خوئی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، مدینه العلم، قم، چ سوم، ۱۴۰۳ق.

۱۳.ذهبی، محمدبن احمدبن عثمان، میزان الاعتدال، دارالفکر، بی تا، بی جا.

۱۴.زمخشری، محمدبن عمر، اساس البلاغه، نرم افزار المکتبه الشامله.

۱۵.سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، النشر الاسلامی، قم، چ چهارم، ۱۴۲۱ق.

۱۶.صدر، سیدمحمد، تاریخ غیبت کبری، ترجمه حسین افتخارزاده، نیک معارف، تهران، ۱۳۷۱ش.

۱۷.صدوق، محمدبن علی بن بابویه، خصال، جامعه المدرسین الحوزه العلمیه، قم، ۱۴۰۳ق.

۱۸.صدوق، محمدبن علی بن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، نشر الاسلامی، قم، چ چهارم، ۱۴۲۲ق.

۱۹.طهرانی، آغابزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، دارالأضواء، بیروت، چ سوم، ۱۴۰۳ق.

۲۰.طوسی، محمدبن حسن، اختیار معرفه الرجال، آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۴ق.

۲۱.طوسی، محمدبن حسن، الأمالی، دارالثقافه، قم، ۱۴۱۴ق.

۲۲.طوسی، محمدبن حسن، عده الاصول، المطبعه ستاره، قم، ۱۴۱۷ق.

۲۳.همو، الغیبه، معارف اسلامیه، بی جا، چ دوم، ۱۴۱۷ق.

۲۴.عبدالحمید بن هبه الله (ابن الحدید)، شرح نهج البلاغه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چ دوم، ۱۳۸۵ق.

۲۵.عبدالله بن مسلم بن قتیبه، غریب الحدیث، نرم افزار المکتبه الشامله.

۲۶.عسقلانی، احمد بن حجر، لسان المیزان، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ق.

۲۷.عقیلی، محمدبن عمرو، الضعفاء الکبیر، دارالمکتبه العلمیه، بیروت، ۱۴۰۴ق.

۲۸.عیاشی، محمدبن مسعود، تفسیر عیاشی، مؤسسه الأعلمی، بیروت، چ دوم، ۱۴۳۱ق.

۲۹.فضل بن شاذان، مختصر اثبات الرجعه، چاپ شده در مجله تراثنا، ش۱۵، ص۲۱۶.

۳۰.کاظمی، سیدحیدر، بشاره الاسلام، مؤسسه البلاغ، لبنان، ۱۴۲۸ق.

۳۱.کلینی، محمدبن یعقوب، روضه الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چ چهارم، ۱۳۷۵ش.

۳۲.کورانی، علی، الممهدون للمهدی، مکتب الأعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۵ق.

۳۳.مازندرانی، ملا صالح، شرح اصول کافی، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۴۲۱ق.

۳۴.مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ستاره، قم، ۱۴۳۱ق.

۳۵.متقی هندی، علی بن حسام الدین، البرهان فی علامات آخرالزمان، الخیام، قم، ۱۳۹۹ق.

۳۶.مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، چ دوم، ۱۴۰۳ق.

۳۷.مجلسی، محمدباقر، مرآه العقول، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۲۱ق.

۳۸.محمدبن حبان، الثقات، دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۵ق.

۳۹.محمدبن سعد، الطبقات الکبری، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۰ق.

۴۰.محمدبن منظور، لسان العرب، نشر ادب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ق.

۴۱.محمدبن نعمان (مفید)، اختصاص، جامعه مدرسین، قم، چ چهارم، ۱۴۱۴ق.

۴۲.مزی، یوسف بن زکی، تهذیب الکمال، مؤسسه الرساله بیروت، ۱۴۱۸ق.

۴۳.نجاشی، احمدبن علی، رجال النجاشی، النشر الاسلامی، قم، چ ششم، ۱۴۱۸ق.

۴۴.نعمانی، محمدبن ابراهیم، کتاب الغیبه، انوار الهدی، ۱۴۲۰ق.

۴۵.نعیم بن حماد، الفتن، دارالکتب العلمیه، بیروت، چ دوم، ۱۴۲۳ق.

۴۶.نمازی، شیخ علی، مستدرکات علم الرجال، شفق، تهران، ۱۴۱۲ق.

۴۷.نیلی، سیدعلی بن عبدالحمید، سرور اهل الایمان، دلیل ما، قم، ۱۴۲۶ق.

۴۸.سند، محمد، فقه علائم الظهور، دلیل ما، قم.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.



۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹